



تنها به مورد شأن نزول منحصر نمود، بلکه گاه معنای وسیع و عامی را واجد است، چنان که برخی از روایات در آیه مورد بحث گویای همین معنا است. و لذا باید آن را از قید صرف در حقیقت اولیه رها نمود و توجه داشت که دستور و فرمانی است همه جانبه، در مفهومی وسیع و گسترده از کلام، تا هر کس به هنگام مبادرت به هر کار و امری از طریق مربوط گام بردارد و از دری که او را به هدف و مقصود اصلی رهبری می کند وارد شود. با مختصر بررسی توان دریافت که افراد و جوامع بشر تا به امروز بر اثر عدم رعایت همین اصل چه زیانها که دیده اند و چه اتلاف وقت ها که به بار آورده است.

[راه کسب معارف و احکام]

پیدا است راه کسب معارف و قواعد دین و احکام و معالم اسلام و قرآن که اهم امور است باید از طریقی که خدا و رسول مقرر داشته صورت گیرد. درست است که ما وظیفه داریم در آیات قرآنی تفکر و تدبّر کنیم و این توجه و تعقل هر چه بیشتر ستوده تر و در بسیاری از موارد ما را هادی و راهنما است.

لیکن این بدان معنا نیست که اندیشه ی ناصواب و پیش داوری نادرست را که زائیده هزاران مکتب غلط و مطالعه ی پراکنده ی و هم آمیز و القاء نفسی و شیطانی است در فهم آیات الهی دخالت دهیم.

و لذا رهبری مکتب وحی را دانشمند ربّانی و کاردان الهی لازم است که جز برای برگزیده ی حق میسر نیست؛ چه قرآن به وجود خود گویا است که مرا مفسّری ویژه باید، [یعنی:] معصوم از خطا و به حقایق و رموز کلام خدا از هر جهت بینا و آشنا. تا بندگان بتوانند راه حقیقت سپرند و از هر راه ناروا و اندیشه ی نابه جا نسبت به آیات الهی مصون و در امان باشند و این شخصیت و صاحب پست و مقام را حضرت رسول در زمان حیات با اعلام جمله ی: «انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فالیأت الباب»^۱.

۱. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۸۱؛ شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید ج ۷، ص ۲۱۹؛ المستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۷.

مکرراً تذکر داد و به جامعه مسلمان معرفی فرمود، تا آن که گمراه نشوند و تقرق آراء و تشتت افکار و عقاید پیدا نکنند .
و روشن است که علوم نبوی را پس از علی علیه السلام یازده فرزند دیگرش واجد بوده اند و مدارک و روایات در این باره متواتر است .



[در بیان تحریف حدیث «انا مدینه العلم»]

و نیز جای تأسف و شگفتی است که چون برای اهل سنت توان انکار تواتر در این مورد نبوده، با تصرّفی ناحق دوازده نفر از خلفاء بنی امیه و بنی العباس را که جرثومه فساد و ننگ بشر بوده اند به جای دوازده امام به حق معرفی کرده اند .

به راستی که اگر هیچ مدرکی در جانشینی و ولایت علی علیه السلام پس از رحلت رسول جز همین حدیث: « انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فالیأت الباب» نبود، روشن بود که بعد از نبی اکرم باید در خانه علی رفت و زمامدار به حق او را دانست و علوم دین و معارف قرآن را از او آموخت .

در کتاب فضائل الخمسه برگرفته شده از کتب معتبر عامه - حدیث فوق را نقل می کند، به مضامین و طرق مختلف، از قبیل:

«انا دار العلم، یا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم، یا اراد الباب، یا اراد البیت، یا اراد المدینه فالیأت الباب»^۱.

و شاید حضرت صلی الله علیه و آله به همه ی این مضامین در موقعیت های گوناگون و از منتهی متعدده، با تعبیرات مختلفه فرموده باشد، تا آن را در همه ی اذهان جایگیر و متمرکز ساخته و به دین وسیله قرآن و عترت را همدوش معرفی کند و خلاً علمی جامعه ی اسلام پس از رحلتش پر شود .

و دیگر محلی از اعراب برای سخنی جاهلانه یا غرض آلود چون: «حسبنا کتاب الله». باقی

۱. فضائل خمسسه، ج ۲، صص ۲۵۰-۲۵۲

۲. حدثنا إبراهيم بن موسى، حدثنا هشام عن معمر ح وحدثني عبد الله بن محمد، حدثنا عبد الرزاق، أخبرنا معمر عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: لما حضر رسول الله صلی الله علیه و آله وفي البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب قال النبي صلی الله علیه و آله هلم اكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده فقال عمر ان النبي صلی الله علیه و آله قد غلب عليه الوجع وعندكم القرآن حسبنا كتاب الله. صحيح البخاري، ج ۷، ص ۹.



نماند و اگر بسرایند - چنان که سرودند، برای گوینده و معتقد کوس رسوائی بر زند.
و در همین کتاب از کنز العمال و ابن حجر صفحه: ۷۳ نقل نموده است که حضرت
فرمود:

«علیّ باب علمی و مبین لأمتی ما ارسلت به من بعدی».
علیؑ بعد از من در علم و دانش من است و روشنگر برای امتم نسبت به آنچه که
مأمور بر رسالت شدم.^۱
و نیز در قرآن کریم خدای مهربان برای جلو گیری از سرگردانی بندگان پس از
رحلت نبی بزرگوارش، پیشاپیش فرمان داد که:

﴿فاسألوا أهل الذکر إن کتم لا تعلمون﴾ (نحل: ۱۶: ۴۳).

از خاندان رسالت و قرآن پرسید اگر شما را توان درک و دانش نبود.
و می دانیم که کلمه «ذکر» در قرآن به نبی اکرم و هم به قرآن اطلاق گردیده و لذا اهل
قرآن و اهل محمد ﷺ همان آل او هستند، که مسلمین موظفند برای امور دین و دنیای
خود به آنان مراجعه کنند.

و بیان و دریافت همین حقیقت را از آیه فوق برخی از علماء سنیّت، چون حافظ
محمد شیرازی در کتاب المستخرج من تفاسیر الاثنی عشر - به نقل از تفسیر برهان و
کتاب احقاق الحق، نوشته اند.^۲

و نیز از ابن عباس نقل است که در تفسیر: ﴿فاسألوا أهل الذکر﴾ گفت: منظور
محمد، فاطمه، علی، حسن و حسین ﷺ می باشد.^۳

۱. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۴ ح ۳۲۹۸۱.
۲. و من طریق مخالفین، ما رواه الحافظ محمد بن مؤمن الشیرازی فی «المستخرج من التفاسیر الاثنی عشر» فی تفسیر قوله
تعالی: ﴿فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾ یعنی أهل بیت النبوة، و معدن الرسالة، و مختلف الملائكة، و الله ما سمي المؤمن مؤمنا إلا
كرامة لعلي بن أبي طالب ﷺ. تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۴۲۹-۴۲۸، ح ۲۳۱۶۰۵۱؛ شرح احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۸۲-
۴۸۳، ح ۸۳.

۳. قال صاحب الطرائف: روی الحافظ محمد بن مؤمن الشیرازی فی الكتاب الذي استخرجه من التفاسیر الاثنی عشر
وهو من علماء الأربعة المذاهب وثقاتهم فی تفسیر قوله تعالی ﴿فاسألوا أهل الذکر إن کتم لا تعلمون﴾ بإسناده إلى ابن
عباس قال: أهل الذکر یعنی أهل بیت محمد ﷺ علی و فاطمة والحسن والحسين ﷺ وهم أهل العلم والعقل والبيان، وهم
أهل بیت النبوة ومعدن الرسالة و مختلف الملائكة و الله ما سمي المؤمن مؤمنا إلا كرامة لأمیر المؤمنین ﷺ «شرح
أصول الکافی، ج ۵، ص ۲۷۰؛ الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ص ۹۴-۹۴، ح ۱۳۱؛ بحار
الانوار، ج ۲۳، ص ۱۸۶-۱۸۵، ح ۵۵.

و اینک برخی از احادیث که در این دو آیه وارد است، ذیلاً درج می شود، که در حقیقت بیان مصداقی است:

[در بیان برخی از مصداق دو آیه در احادیث]



۱. در تفسیر عیاشی، از جابر، از امام باقر است که درباره آیه: ﴿وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾^۱ فرمود: یعنی امور را از راه خودش وارد شوید.^۱
۲. و از سعید بن منخل است که گفت: مراد از بیوت ائمه و مراد از درها طریق ایشانست.^۲

۳. و نیز از سعد است که گفت:

از ابی جعفر علیه السلام از آیه: ﴿وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾ (۱۸۹). پرسیدم فرمود: آل محمد درهای خدا و راه او و خوانندگان به سوی بهشت و پیشوایان و رهنمایان بر آن تا روز قیامت هستند.^۳

۴. در تفسیر نور الثقلین در حدیثی طویل از علی علیه السلام است که:

هر آینه تحقیقاً خداوند برای علم و دانش شایستگی قرار داده و بر بندگان فرمانبری ایشان را فرض نمود، برابر فرموده اش: ﴿وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾ (۱۸۹). و خانه ها، خانه های دانش است که نزد پیامبران به ودیعت به نهاد و درهای آن اوصیاء ایشان هستند.^۴

۵. در احتجاج از اصبع بن نباته است که گفت:

۱. أحمد بن محمد بن خالد البرقي، عن أبيه، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر علیه السلام، في قول الله عز وجل: ﴿وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾. قال: «يعني أن يأتي الأمر من وجهه، أي الأمور كان». تفسير العياشي، ج ۱: ۸۶ ح ۲۱۱؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۴ ح ۱۴۳.

۲. قال: وروى سعيد بن منخل في حديث له رفعه قال: البيوت الأئمة عليهم السلام والأبواب أبوابها. تفسير العياشي، ج ۱، ص ۸۶، ح ۲۱۲.

۳. عن سعد عن أبي جعفر علیه السلام قال: «سألته عن هذه الآية (ليس البر بان تاتوا البيوت من ظهورها ولكن البر من اتقى وأتوا البيوت من أبوابها) فقال: آل محمد عليهم السلام أبواب الله وسبيله والدعاة إلى الجنة والقادة إليها والأدلاء عليها إلى يوم القيامة». تفسير العياشي، ج ۱، ص ۸۶ ح ۲۱۰.

۴. و عن أمير المؤمنين علیه السلام حدیث طویل و فيه: «وقد جعل الله للعلم أهلاً و فرض على العباد طاعتهم، بقوله: ﴿وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾ و البيوت هي بيوت العلم الذي استودعته الأنبياء، و أبوابها أوصيائهم». تفسير نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۷۷ ح ۶۲۱.

خدمت امیرالمؤمنین نشسته بودم، ابن الکواء شرفیاب حضور حضرتش شد، عرضه داشت: ای امیر المؤمنین چه می فرمائید درباره فرموده خدا: ﴿ولیس البرّبان تاتوا البيوت من ظهورها﴾ (۱۸۹). فرمود: خانه هائی که خداوند به آن فرمان داده از درش درآئید ما هستیم و مائیم طریق خدا و درهای او که از آن وارد شوند، پس هر آن کس که با ما بیعت کرد و به ولایت ما و زمامداری اقرار نمود، تحقیقاً خانه ها را از در، درآمده و هر کس با ما مخالفت ورزید و دیگران را بر ما برتری داد، یقیناً درها را از پشت وارد شده است.^۱

۶. در تفسیر برهان، از ابی جعفر است که فرمود:

هر کس به رؤس آل محمد در آید بر چشمه ی زلال و حیاتی وارد شده که از دانش خدائی جاری و آن را انقطاع و تمامی نیست؛ چه اگر خدا می خواست هر آینه خودش را به بندگان می نمایاند، تا از آن در درآیند ولیکن آل محمد ﷺ درهای خودش قرار داد، درهائی که از آن وارد شوند، بدین سبب فرمود: ﴿ولیس البرّبان تاتوا البيوت من ظهورها﴾ (۱۸۹).^۲

۷. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از امام صادق ﷺ است که فرمود:

آیه: ﴿ولیس البرّبان تاتوا البيوت من ظهورها﴾ (۱۸۹). در شأن امیرالمؤمنین ﷺ نازل گشته؛ چه پیامبر خدا فرمود: «انا مدينة العلم و عليّ بابها و لا تدخلوا المدينة الا من بابها».^۳

۱. وعن أصبغ بن نباته قال: كنت جالسا عند أمير المؤمنين ﷺ فجاء ابن الكواء فقال: يا أمير المؤمنين من البيوت في قول الله عز وجل: ﴿ولیس البرّبان تاتوا البيوت من ظهورها ولكن البر من اتقى وأتوا البيوت من أبوابها﴾؟ قال عليّ ﷺ نحن البيوت التي أمر الله بها أن تؤتی من أبوابها، نحن باب الله وبيوته التي يؤتی منه، فمن تابعنا وافر بولايتنا فقد أتى البيوت من أبوابها ومن خالفنا وفضل علينا غيرنا فقد أتى البيوت من ظهورها. الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۷.

۲. سعد بن عبد الله: عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن موسى بن سعدان، عن عبد الله بن القاسم الحضرمي، عن بعض أصحابه، عن ظريف، عن أبي جعفر ﷺ، قال: قال: «من أتى آل محمد صلوات الله عليهم أتى عينا صافية، تجري بعلم الله، ليس لها نفاذ و لا انقطاع، ذلك بأن الله لو شاء لأراهم شخصه حتى يأتوه من بابها، و لكن جعل آل محمد صلوات الله عليهم أبوابه التي يؤتی منها و ذلك قوله عز و جل: ﴿ولیس البرّبان تاتوا البيوت من ظهورها ولكن البر من اتقى وأتوا البيوت من أبوابها﴾. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۰۹، ح ۹۲۴؛ مختصر بصائر الدرجات ص ۵۴.

۳. و أما قوله ﴿ولیس البرّبان تاتوا البيوت من ظهورها ولكن البر من اتقى وأتوا البيوت من أبوابها﴾ قال نزلت في أمير المؤمنين ﷺ لقول رسول الله ﷺ «أنا مدينة العلم و عليّ ﷺ بابها و لا تدخلوا المدينة إلا من بابها». تفسیر القمي، ج ۱، ص ۶۸، ح ۱۴.

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يقاتلونكم وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ (۱۹۰).
و بجنگید در راه خدا با کسانی که نبرد با شما می کنند و از اندازه در نگذرید که خداوند مردم متجاوز را دوست ندارد.



﴿وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ شَدِيدٌ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يَقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جِزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾ (۱۹۱).

و بکشید آنان را هر جا بیابیدشان و بیرونشان رانید از جایی که شما را به در کردند و آشوب و انبازگری سخت تر از کشتار است و با ایشان در مسجد الحرام پیکار نکنید، مگر این که در آنجا با شما به جنگند درآیند، پس اگر با شما به کشتار دست زدند آنان را بکشید، این چنین است پاداش ناسپاسان.

﴿فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (۱۹۲).

و اگر باز ایستند پس همانا که خدای آموززنده ی مهربانست.

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ (۱۹۳).

و با آنان بجنگید تا این که بت پرستی ریشه کن شود و آئین، ویژه ی خدا گردد، پس اگر پایان بخشند و دست [از خونریزی و شرک] بردارند، در این صورت هیچ دشمنی و سرکوبی جز بر مردم ستمگر نیست.

﴿الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ (۱۹۴).

ماه حرام در برابر ماه حرام و حرمت ها را [نگه نداشتن] پاداش، پس هر که بر شما یورش برد - بر او همان گونه که بر شما تجاوز کرد، سر کوبش کنید و خدا را پرهیزید و بدانید که همانا خداوند با مردم خویشتر دار است.

﴿وَأَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تَقْتُلُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ

المحسنين ﴿(۱۹۵)﴾.

و در راه خدا انفاق کنید و خویشان به دست خود به نابودی نیفکنید و نیکی کنید، که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

لغت



«نُف و ثقافه»: دریافتن، به چنگ آوردن، پیروز شدن، ظفر یافتن.

«فتنه»: در قرآن به معانی متعدده آمده مانند: آزمایش، شور و شر، آشوب، شرك، كفر، عذاب، گمراهی، فریب، پند و عبرت، و در آیه مورد بحث معنای مناسب، آشوب و شرك است.

«عدوان»: دشمنی کردن؛ ستم کردن؛ درگذشتن از حد؛ ستم، جور، دشمنی.

«حرام»: ناروا، ناشایست؛ کاری که اسلام آن را منع کرده و ارتکاب آن گناه باشد، آنچه که خوردن یا نوشیدنش شرعاً ممنوع است و در این آیه مراد ماههائی است که در آن جنگ و پیکار مورد منع است.

«حرمت»: آبرو، عزت، احترام؛ آنچه که حفظ آن واجب بود؛ حرام بودن؛ نهایت تعظیم و فروتنی در مقابل او امر و نواهی است که موجب امتثال او امر حق است.

«القاء»: افکندن.

«تهلكه»: هلاک شدن، نابود شدن؛ نابودی، هلاک، هر چیزی که نتیجه اش نابودی باشد.

«انفاق»: نفقه دادن، خرج کردن، هزینه کردن.

پس از آن که مبادرت به هر کاری را از طریق خود و ورودش را از دری که متناسب و رساننده ی به هدف و مقصود اصلی است در آیات قبل تذکر داد و به دنبال آن پرهیز از هر گناه و خلاف حقی صدور دستور یافت و پیروزی و فلاح را بر این دو امر مبتنی دانست، فرمان می‌رسد که:

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يقاتلونكم﴾ (۱۹۰).

و پیکار کنید در راه خدا با آنها که به جنگ و ستیز با شما برخیزند.

[معيار در جنگ دشمن]

بدیهی است همان طور که از مضمون آیه پیدا است این پیکار برای اعلاء کلمه ی توحید و گسترش عدالت در میان جوامع بشری و تحقق و پیاده کردن قانون الهی که مستلزم سعادت همه جانبه انسانها است می باشد، چه، راه خدا جز یکتا پرستی و خوشبختی آدمیان نیست؛ لذا ملاک در این پیکار احساس برتری نسبت به دیگران، نژاد پرستی، کسب ثروت و قدرت، ابراز غرور و افتخارات ملی، استعمار و استثمار هم نوعان، چشم طمع به منابع برّی و بحری سرزمین ها دوختن، مردم را به استخدام و عبودیت خود گرفتن و برگرده توده ها سوار شدن، خون مردم را مکیدن و خود را به فساد و عیش و نوش پروراندن، نیست، بلکه مبارزه و پیکار برای جلوگیری از همه ی این بی رویه گی ها، آشوب و فتنه ها، و خباثت و خیانت ها، است که تاریخ گذشته و جهان روز را در این باره گواه و شاهد فراوانست.



[راه و روش در جنگ با مشرکین]

از طرفی روشن است که باید این پیکار از راهی صورت گیرد، که متناسب باشد با شرایط زمان و مکان و موقعیت فردی و اجتماعی؛ زیرا فرد مسلمان همواره موظف است در مقام مبارزه با دشمنان دین و خدا باشد، چه با اندرز و گفتار، یا خشم و پیکار.

و در هر حال باید نیرو و قوا را بسنجد و پس از تشخیص درست، روی ضوابطی روشن و فرمولی متناسب بر علیه کفر و شرک و هر مرام و مسلک ناستوده و خلاف حق قیام کند، و این نه بدان معنا است که مسلمین با نبودن نیرو و قوا از هر گونه تلاش و کوشش باز ایستند و منتظر فرج غیبی بمانند؛ بلکه باید ضمن تشخیص شرایط زمان و تناسب موقعیت و مکان در مقام تهیه امکانات برای رسیدن به هدف و مقصود - برابر فرمان الهی، سعی و کوشش کنند و فرمان خدا را درباره:

﴿وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَلِيلِ تَرَهَّبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾

(انفال: ۸) : ۶۰ به کار بندند.

[معيار در جنگ دشمن]

بدیهی است همان طور که از مضمون آیه پیدا است این پیکار برای اعلاء کلمه ی توحید و گسترش عدالت در میان جوامع بشری و تحقق و پیاده کردن قانون الهی که مستلزم سعادت همه جانبه انسانها است می باشد، چه، راه خدا جز یکتا پرستی و خوشبختی آدمیان نیست؛ لذا ملاک در این پیکار احساس برتری نسبت به دیگران، نژاد پرستی، کسب ثروت و قدرت، ابراز غرور و افتخارات ملی، استعمار و استثمار هم نوعان، چشم طمع به منابع برّی و بحری سرزمین ها دوختن، مردم را به استخدام و عبودیت خود گرفتن و برگرده توده ها سوار شدن، خون مردم را مکیدن و خود را به فساد و عیش و نوش پروراندن، نیست، بلکه مبارزه و پیکار برای جلوگیری از همه ی این بی رویه گی ها، آشوب و فتنه ها، و خباثت و خیانت ها، است که تاریخ گذشته و جهان روز را در این باره گواه و شاهد فراوانست.



[راه و روش در جنگ با مشرکین]

از طرفی روشن است که باید این پیکار از راهی صورت گیرد، که متناسب باشد با شرایط زمان و مکان و موقعیت فردی و اجتماعی؛ زیرا فرد مسلمان همواره موظف است در مقام مبارزه با دشمنان دین و خدا باشد، چه با اندرز و گفتار، یا خشم و پیکار.

و در هر حال باید نیرو و قوا را بسنجد و پس از تشخیص درست، روی ضوابطی روشن و فرمولی متناسب بر علیه کفر و شرک و هر مرام و مسلک ناستوده و خلاف حق قیام کند، و این نه بدان معنا است که مسلمین با نبودن نیرو و قوا از هر گونه تلاش و کوشش باز ایستند و منتظر فرج غیبی بمانند؛ بلکه باید ضمن تشخیص شرایط زمان و تناسب موقعیت و مکان در مقام تهیه امکانات برای رسیدن به هدف و مقصود - برابر فرمان الهی، سعی و کوشش کنند و فرمان خدا را درباره:

﴿وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَلِيلِ تَرَهَبُونَ بِعَدُوِّ اللَّهِ وَعَدُوِّكُمْ﴾

(انفال: ۸) : ۶۰ به کار بندند.



تا دشمن به هراسد و اندیشه ی ستم و تجاوز در مغز خویش نیورود، لذا وظیفه هر فرد مسلمان و اجتماع مسلمین در برابر بی کیشان و مشرکین و آنها که با مکتب قرآن و مقررات اسلام مخالفت می ورزند و راه جنگ و ستیز می جویند، پیکار و مبارزه پیوسته و همه جانبه است تا ظهور حضرت ولی عصر، و لو این که این پیکار را نتیجه کامل و قطعی در همه موارد تحقق وجودی ظاهر نشود، چه، اینان وظیفه را - ولو با عدم دریافت نتیجه فوری در فرجام رستگاری و پیروزی، متضمن است و چون هدف اسلام تنها جلوگیری از تجاوز و سرکشی و برقراری آئین حق و اقامه ی مقررات الهی و مکتب آدمیت است بنابراین در کشتار و جنگ رعایت اصول اخلاقی و انسانی را محترم شمرد، فرمود:

﴿وَلَا تَعْتَدُوا﴾ (۱۹۰).

و تجاوز نکنید. یعنی: از حد و مرز انسانی و وظیفه در نگذیرید و هنگام نبرد به زنان و پیران و کودکان و بیماران آزار نرسانده رحم آورید، منازل و کشت زارها را خراب نکنید، اسیران را تحت شکنجه و فشار قرار ندهید، کشته ها را نسوزانید و مثله نکنید و اگر از جنگ باز ایستند شما نیز پیکار را رها کنید، زیرا:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾

تحقیقاً خداوند مردم متجاوز را دوست نمی دارد.

[جنگ در نگاه خدا گریزان]

جای بسی تأسف و شگفتی است آنها که دم از انسانیت و تمدن می زنند و مجسمه ی آزادی تراشیده در میدانها نصب می کنند و از مجمع عمومی شورای امنیت و سازمان ملل متحد و صلح جهانی سخن می گویند و اعلامیه ی حقوق بشر - به اصطلاح خود، پخش می کنند، گاه با بمب های اتمی و آتش زا مردم بی گناه سرزمین های بی دفاع را - مستقیم یا غیر مستقیم، اعم از زن و کودک پیر و جوان، بیمار و ناتوان، حتی حیوانات را نابود و مزارع را به آتش می کشند و پل ها و ساختمان ها و معابد و بیمارستانها را خراب و جنگلها را بیابان می سازند و هزاران بمب هیدروژنی - که برای از میان بردن



چندین برابر سکنه ی زمین کافی است هم اکنون در انبار های خود ذخیره دارند .
از طرفی پیدا است که همه این کشتار و ذخیره ی نیروهای جنگی و دفاعی برای
چپاولگری و غارت و ابراز برتری نسبت به دیگران و استعمار بیچارگان و نشان دادن
افتخارات غرور آمیز و پوچ ملّی و تبعیض نژادی و امتیازات طبقاتی و گسترش دامنه
استثمار نسبت به منابع بّری و بحری و استخدام نیروهای انسانی در سرزمین های بکر
و بی خبر است .

و نوعاً مردم این نقاط را نیز به جان هم انداخته تا با فکر و شیطنت هستی شان را به
یغما برند . درست برخلاف مکتب قرآن و اسلام؛ چه اگر فرمان رسید که :

﴿واقتلوهم حیث ثقتموهم﴾ (۱۹۱) .

و ایشان را بکشید هر کجا به چنگ آورید .

همان هائی [منظور] هستند که ریشه فساد را در جامعه گسترش داده، روش کفر و
شرك و تجاوز و بیراهه را زائیده و مُحَرِّ كَند، که اگر ریشه کن نشوند، چون گیاهان
فاسد و هرزه کشت و محصول مفید و سالم را به تباهی و نابودی کشند، یا مانند
میکروب و ویروس های بیماری زا، جامعه ی انسانیت را تهدید و مکتب پاکی و امانت
را به آلودگی و کثافت تبدیل و در نتیجه عامل میلیونها قتل مردم بیگناه و هزاران مفسده
دیگر در امور مادی و معنوی در طول و گذشت زمان می شوند .

﴿واخرجوهم من حیث اخرجوكم﴾

و از آنجائی که شما را براندند بیرونشان کنید .

[نقشه قتل و اخراج پیامبر و دستور مقابله به مثل]

بت پرستان قریش و سران مشرک قبایل مکه، که پایه های سلطه و قدرت جابرانه
خود را بر گرده ی مردم نهاده و مرام بت پرستی و شرك را که حافظ و نگهبان این سلطه
بود، چون با ظهور پیامبر اسلام و نزول قرآن متزلزل دیدند، در مقام قتل پیامبر و
اخراج مسلمین از سرزمین مکه برآمده و آزار و شکنجه کفار نسبت به مسلمانان به
حدّی رسید که مجبور به هجرت به مدینه شدند .



پس از چند سالی که اسلام گسترش یافت و توان و نیرو گرفت و امکان دریافت حقوق حقه‌ی خود را از دشمن به دست آورد، برابر قوانین فطرت برای دفع ستم و احقاق حق از جانب خداوند دستور می‌رسد تا با دشمن متجاوز مقابله‌ی به مثل صورت گیرد، ضمناً پروردگار اعلام می‌کند که:

﴿والفتنه أشد من القتل﴾

آشوب و شرک بدتر و سخت‌تر از کشتار است و یا تبعید و در به دری ناگوار تر از قتل. بیان این حقیقت برای کسانی است که رأفت قلبی بی جهت و عطف نامتعادل دارند، چه، فتنه و آشوب و شرک و کفر منشأ هر گونه فساد و تباهی در جوامع بشری است و با استواری آن در هزاران خانه‌ی خیانت و لانه‌ی جنایت باز می‌شود، که فرجام و خیم آن در هر دو سرای شدیدتر است، و با کشتار جانیان و بدکیشان بداندیش درهای آشوب مسدود و از گسترش ریشه‌های آن که موجب خرابی و تزلزل امور مادی و معنوی و از هم گسیختگی توازن و عدالت اجتماعی است، جلوگیری می‌شود.

[رعایت حریم واجب است]

برای احترام خانه‌ی کعبه که محل امن و پناه مردم است و مشرکین را هم در این باره از سابق عقیدتی بود، فرمان می‌رسد که:

﴿ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتى يقاتلوكم فيه﴾

و با ایشان نزدیک مسجد الحرام دست به جنگ نزنید، مگر این که در آنجا با شما به مبارزه برخیزند. یعنی: مسلمین را نزدیک مسجد الحرام اجازه‌ی اقدام به آغاز به زور نیست مگر این که مشرکین حرمت را بشکنند و احترام کعبه و اطراف آن را تا آنجا که اطلاق حرم می‌شود رعایت نکنند.

﴿فإن قاتلوكم فاقتلوهم﴾

پس اگر دست به کشتار زدند شما نیز ایشان را بکشید.

﴿كذلك جزاء الكافرين﴾

این گونه است پاداش و سزای مردم ناسپاس و کافر کیش، چه، اگر به حرم حرمت

ننهند احترامی ندارند.

﴿فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (۱۹۲).

و اگر باز ایستاده و دست از جنگ کشیدند و از عمل و کرده‌ی خود پیشیمان شدند و به آئین حق گرویدند، پس همانا که خدای آمرزنده‌ی مهربانست از گذشته ایشان در گذشته، گناهان را مورد غفران و آمرزش خویش قرار می‌دهد.

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾ (۱۹۳).

و با آنان به پیکار و مبارزه بر خیزید تا دیگر آشوبی باقی نماند و شرك و کفر ریشه کن گردد. طغیان و کجروی خاتمه یافته، قانون الهی در روی زمین ثابت و پابرجا شود.

﴿وَيَكُونَ الدِّينَ لِلَّهِ﴾.

و دین و آئین ویژه خدا گردد. و جز کیش توحید و یگانه پرستی که منشأ وحدت و آزادی بندگان از ما سوی الله است. روشی دیگر روی کار نیاید و خانه‌های فساد و مکاتب ناموزون و ناصواب بشری که بر اثر نادانی و غرض‌های دنیوی تشکیل و تدوین یافته، مسدود شود پرستش و بندگی و فرمان بری و گردن نهی، تنها در برابر خدا و مکتب حق باشد، نه سایر مرام و مسلک‌های بشری و نه شیاطین جنّ و انس و نه طاغوت و نه یاغی گران و جبّاران و نه هوای نفس و پیروی از امیال تباه و فساد باطن. روایتی است که این معنا خارجاً در موقع ظهور حضرت ولی عصر (عج) طوعاً و کرهاً تحقق یابد. ^۱ و لذا برخی از بزرگان را برداشت و استفاده چنین است: که تا آن زمان مسلمین پیوسته باید حاضر و آماده باشند و وسائل و تجهیزات لازمه را فراهم

۱. عن زرارة قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: سئل أبي عن قول الله: ﴿قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَمَا﴾ حتى لا يكون مشرك **﴿وَيَكُونَ الدِّينَ كُلَّهُ لِلَّهِ﴾** ثم قال: إنه لم يجبي تأويل هذه الآية ولو قد قام قائمنا سبيري من يدركه ما يكون من تأويل هذه الآية وليبلغن دين محمد صلى الله عليه وآله ما بلغ الليل حتى لا يكون شرك على ظهر الأرض كما قال الله. بيان: أي كما قال الله في قوله **﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينَ كُلَّهُ لِلَّهِ﴾** ... ثم يرجع إلى الكوفة فيبعث الثلاث مائة والبضعة عشر رجلاً إلى الآفاق كلها فيمسح بين أكتافهم وعلى صدورهم، فلا يتعايون في قضاء ولا تبقى أرض إلا نودى فيها شهادة أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأن محمداً رسول الله وهو قوله **﴿وَلَهُ اسْلَمَ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾** ولا يقبل صاحب هذا الأمر الجزية كما قبلها رسول الله صلى الله عليه وآله، وهو قول الله **﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينَ كُلَّهُ لِلَّهِ﴾**.

بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۵۵؛ ح ۴۱، ج ۵۲، ص ۳۴۵.





کنند و با کفّار نیز، روی مقررات موجوده تا ظهور حضرتش در مقام درگیری و مبارزه همه جانبه قرار گیرند.

﴿فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ (۱۹۳)

پس اگر کوتاه آمدند] و از فتنه و آشوب و کشتار و سرکشی و ظلم و جنایت دست کشیدند] در این صورت دشمنی و ستیز و نبرد و پیکاری نیست جز بر مردم ستمکار.

[عدوان و دشمنی تا کجا و کی؟]

یعنی: اگر از جنگ و تجاوز باز ایستادند، فرمان آتش بس از طرف مسلمین ضروری است پیدا است که این پیکار از جانب مسلمین و مکتب اسلام، نه برای کشور گشائی و نه تبعیض نژادی و نه امتیازات طبقاتی و نه برای استثمار و استعمار دیگران و نه سوار شدن بر کرده ی توده ناتوان، بلکه برای گسترش عدالت اجتماعی است در سراسر گیتی و یکپارچگی و وحدت همگان جهت پرستش یکتا خدای جهانیان و شکستن بت ها و معبودان و نابودی طاغوت و ستمگران و جباران و سرکشان و یاغی گران به حقوق ضعفا و بیچارگان.

[تجویز عدوان]

در حدیثی است که: عدوان نیست مگر بر ذریّه کشدگان حسین علیه السلام.^۱ که در واقع بیان مصداقی است از آیه و نیز، در جای دیگر است: «اذا خرج الحجه قتل ذریّه قتله الحسین علیه السلام بعمل آبائهم» چون حجّت وقت ظاهر شود [خروج کند] ذریّه کشدگان حسین علیه السلام را به خاطر کردار پدرانشان خواهد کشت.^۲

۱. حدیثی محمد بن جعفر الرزاز، عن محمد بن الحسین، عن عثمان بن عیسی، عن سماعة بن مهران، عن أبي عبد الله علیه السلام في قوله تبارك وتعالى: ﴿لَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾، قال: أولاد قتلة الحسين علیه السلام. كامل الزيارات ص ۱۳۶، ح [۱۵۸] ۶.

۲. حدیثی محمد بن الحسن، قال: حدیثی محمد بن الحسن الصفار عن أحمد ابن محمد عن محمد بن سنان عن إسماعيل بن جابر عن أبي عبد الله علیه السلام قال: سمعته يقول القائم: والله يقتل ذراري قتلة الحسين علیه السلام بفعال آبائهم. ثواب الاعمال، ص ۲۱۷.

راوی گوید:

در خدمت حضرت که بودم پرسیدم: آیا این حدیث که از امام صادق برای ما نقل شده درست است؟ فرمود: آری همین گونه است آن گاه گفته شد: پس فرموده خدا که: (بار گناه کسی را کس دیگر به دوش نکشد) چه معنی می شود؟ فرمود: خداوند در تمام احکامش راست و درست بیان فرموده؛ چه فرزندان کشتندگان حسین علیه السلام خوشنودند به کردار پدرانشان و به آن رفتار ناروا مفتخرند و مسرور و «هر کس خوشنود و راضی به چیزی شود، مانند کسی است که آن را به جا آورده» چه اگر مردی در مشرق زمین کشته شود [و] دیگری در مغرب به کشتن او راضی گشت، هر آینه آن شخص خوشنود نزد خداوند شریک قاتل خواهد بود. از این قانون کلی باید استفاده کرد و کاملاً توجه داشت که انسان نباید کردار و اعمال جنایت کاران را تصویب کند و از هر تز و برنامه ای ناصواب و خلاف فرمان حق و هر جنگ و ستیزی که بر مبنای شهوت و نظرات شخصی و دنیوی است اظهار خرسندی و طرفداری کند که در این صورت در تمام اعمال و جنایات حاصله ی آن سهیم و شریک خواهد بود و لذا، در موقع خروج حضرت که فرمان می دهد: فرزندان آنان را بکشید، چون راضی به همان اعمال پدران بوده و در مسیر همان جنایات گام می نهند.^۱

﴿الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ﴾ (۱۹۴).

ماه حرام در برابر ماه حرام است.

یعنی: اگر کفار و مشرکین در ماه حرام به شما حمله نمودند و دست به کشتار زدند،



۱. حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضى الله عنه قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه عن عبد السلام بن صالح الهروي قال: قلت لأبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام يابن رسول الله ما تقول في حديث روي عن الصادق عليه السلام أنه قال: إذا خرج القائم، قتل ذراري قتلة الحسين عليه السلام بفعال آبائها فقال عليه السلام هو كذلك فقلت فقول الله عز وجل: ﴿ولا تزر وازرة وزر أخرى﴾ ما معناه؟ فقال: صدق الله في جميع أقواله لكن ذراري قتلة الحسين يرضون أفعال آبائهم ويفتخرون بها ومن رضى شيئاً كان كمن أتاه ولو أن رجلاً قتل في المشرق فرضي بقتله رجل في المغرب لكان الراضي عند الله شريك القاتل وإنما يقتلهم القاييم إذا خرج لرضاهم بفعل آبائهم، قال: قلت له بأي شيء يبدء القاييم فيهم إذا قام؟ قال: يبدأ ببني شيبه ويقطع أيديهم لأنهم سراق بيت الله عز وجل. علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۱.



شما هم پاسخ دهید و دست به پیکار زنید، چه، غایت حرمت هنگامی است که تجاوزی از جانب کفار به شما نباشد و رعایت احترام ماه حرام را دشمن بنماید.

﴿والحرمت قصاص﴾.

و حرمت ها [اموری که محترم است و سرپیچی اش حرام] برای آنها نیز پاداش و کیفر است. این جمله مبین همان گفته ی قبل است یعنی: اگر آنان این حرمت ها را شکستند و کاری که مورد منع است مرتکب شدند و دست به تجاوز و پیکار زدند، شما هم در برابر قصاص کنید و کیفر دهید.

﴿فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم﴾.

هر کس بر شما یورش آورد بر او سرکوبی کنید، همان گونه که بر شما گستاخی و تجاوز کرد.

[اشاره به حمله دشمن و دفع متناسب]

یعنی: در مقام انتقام، حد نگهدارید و مرز انسانیت و دادگری را نشکنید و به حقوق دیگران تعدی نکنید، متجاوز را به همان اندازه که تجاوز کرده سرکوبش کنید نه زیاده و افزون، پیدا است قانونی است برابر خرد و نهاد، چه، اگر هر متجاوز ستمگر و مغرور سرکش مورد عفو و بخشش قرار گرفت، نه تنها این گذشت او را متجری کند بلکه دیگران را که مستعد ارتکاب به جنایت و خیانت هستند کمک و نیرو بخشد و نتیجتاً دامنه ی آدم کشی و تجاوز در جامعه ی انسانی رواج پذیرد.

گر چه گاه گذشت و عفو را مواردی هست و اثرات نیکوئی بر آن مترتب، ولی آن را نمی توان يك قاعده کلی در تمام امور تلقی کرد، بلکه گاه کیفر قصاص امری است ضروری و اجتناب ناپذیر.

و اگر در مکتب نصاری و کتاب انجیل آمده: « که اگر کسی بر گونه ات نواخت گونه ی دگر به گردان تا باز هم بگوید ! » بدیهی است دستوری است اخلاقی و گاه ممکن است در موردی اثر نیک بر آن مترتب شود، ولی چون قانون کلی نمی تواند بود به همین لحاظ نه شاید آن را همواره بکار بست؛ و لذاست که می بینیم در جامعه ی امروز



هم حتی خود نصاری و مردم کشورهای مسیحی نه تنها اعتنائی به این دستور ندارند، بلکه عکس العمل افراطی به خود گرفته و بیشتر جنایات و قتل و چپاولگری و جنگ و فساد و خونریزی و اخلال و استعمارگری ابتداءً از آن نواحی آغاز و سرچشمه می‌گیرد، که اطلاق معامله‌ی به مثل هم نمی‌توان کرد.

باید دانست کلمه‌ی «اعتداء» که به معنای تجاوز و تعدی است. فرمان آن در آیه از جهت مشا کله و ازدواج در کلام مانند: ﴿جزاء سیئة سیئة بمثلها﴾ (شوری (۴۲): ۴۰) صادر شده، نه این که پاسخ به حمله‌ی دشمن سرکشی و تجاوز باشد بلکه پاداش است در برابر تعدی آنها و مقابله و معامله‌ای است به مثل و لذا است که در پایان تذکر می‌دهد که:

﴿واتقوا الله﴾.

و پرهیزید خدا را. یعنی: مخالفت فرمان او نکنید و از حد در نگذیرید، به میزانی که تجاوز کرده‌اند سرکوبی کنید نه بیشتر، چه، افزون طلبی را عذاب و عقوبت است و شخص متقی را وظیفه‌ی پرهیز و خویش نگهداری و سپس به پرهیزگاران مژده داد که:

﴿واعلموا ان الله مع المتقين﴾.

و بدانید که خداوند با مردم خویشتر دار است: چه ایشان را در دنیا و آخرت یاری می‌دهد و درجات و مقامات نیکو می‌بخشد.

﴿وانفقوا فی سبیل الله﴾ (۱۹۵).

و خرج کنید در راه خدا. انفاق در معنی عام خود اعم از دفاع و جهاد، سرکوبی ظالم و یاری مظلوم. بذل مال و جان در راه تحقق بخشیدن مکتب دین و جلوگیری از تجاوز دشمن، آماده ساختن وسایل و تجهیزات جنگی برای هراس و رعب کافران و معادین اسلام و در صورت لزوم و اقتضاء زمان به کار بردن آن برای درهم کوبیدن و از هم گسیختگی پایه‌های جور و بیدادگری، انفاق در راه حج و رسیدگی به یتیمان و مستمندان، تعلیم و تربیت فردی و همگانی، تبلیغات و انتشارات علمی و مذهبی، هزینه کردن در امور عام المنفعه چون: ساختن پل و جاده‌ها، بیمارستان و مساجد و یا این دانشکده‌ها، که برابر با موقعیت زمان و موازین اسلامی است.

﴿ولا تلقوا بائدکم إلى التهلكة﴾.

و به دست خویش خود را به سوی نابودی و هلاک نیفکنید .

[برداشت‌های مختلف از «لا تلقوا...» و مصادیق آن]

از این جمله مفسرین مفاهیم مختلفی برداشت کرده و در روایات نیز، مصادیقی ذکر گردیده است
برخی گفته اند:

که باید در امر جهاد از بذل مال دریغ نشود و وسایل و تجهیزات لازم برای نبرد با دشمن گرد آید و کم و کاست قوا را تأمین نمایند، تا موجب تسلط و چیرگی دشمن نگردد و الا به دست خود خویشتن را به هلاکت در افکنده اند.^۱

از طرفی از امام صادق علیه السلام نقل است:

اگر شخصی آنچه را که در دست دارد همه را در راه خدا انفاق کند کار نیکو انجام نداده، چه خود و خانواده تحت تکفل را به عسرت کشانده است و در این صورت

از مصادیق القاء الی التهلكه خواهد بود.^۲

و شاهد این معنی آیه شریفه است که فرمود:

«مَنْ دَسَّ دَسْتَهُ بِخَيْشٍ بَسْتَهُ بِنَفْسِهِ» [که از آن ذره‌ای تراوش نکند]. و نه آن را بگشودنی تمام بگشای [که در او هیچ باقی نماند] پس خویشتن حسرت زده و ملامت وار [به گوشه‌ای] بنشین.» . (اسراء: ۱۷) (۲۹)^۳

یا آیه شریفه:

«و کسانی که چون هزینه دهند، اسراف نورزند و بخل نیز نکنند بلکه میان این

دو، راه درست و میانه را سپرند.» . (فرقان: ۲۵) (۶۷)^۴

۱. تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۶۴.

۲. عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد؛ وسهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن يونس بن يعقوب عن حماد بن واقد [اللحام]، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لو أن رجلاً أنفق ما في يديه في سبيل الله ما كان أحسن ولا وفق أليس يقول الله تعالى: ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ يعني المقتصدین . الكافي، ج ۴، ص ۵۳، ح ۷.

۳. ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾ .

۴. ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ .



[از مصادیق لاتلقوا... ولایت عهدی امام رضا (ع)]

در عیون اخبار الرضا شیخ صدوق درباره این که چرا حضرت رضا (ع) و لا یتعهدی مامون را پذیرفت گوید:



چون امام هشتم از پذیرش پیشنهاد مأمون امتناع بفرمود حضرتش را تهدید به قتل نمود و آن بزرگوار اظهار داشت: یقیناً خداوند مرا از این که به دست خود خویشتن را به سوی هلاک افکنم منع فرموده است و لذا به مأمون فرمود: اگر امر بدین منوال است آنچه که رأی تو است پذیرم، ولی نسبت به عزل و نصب کسی و شکستن رسم و روشی اقدامی نکنم و تنها تو را دورادور مشاور باشم و بر این اساس مأمون راضی گشت و حضرتش را در حالی که کراهت به این امر داشت به ولایت عهدی برگماشت و ثمرات و نتایج این تسلیم - که مانع از کشتن حضرت شد، از لحاظ انتشار معارف و گسترش علوم آل محمد و تربیت افرادی دانشمند و اثبات حقانیت مکتب شیعه و دیگر آثار نیکوئی که به جای گذاشت، بر هیچ کس - به شهادت تاریخ، پوشیده نیست و بدین وسیله حضرت ضمن نجات خود مبنای دین را رونق بخشید.^۱

۱. حدثنا الحسين بن إبراهيم بن تاتانه رضي الله عنه قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه إبراهيم بن هاشم عن أبي الصلت الهروي، قال: إن المأمون قال للرضا (ع) يا بن رسول الله قد عرفت علمك وفضلك وزهدك وورعك وعبادتك وأراك أحق بالخلافة مني فقال الرضا (ع): بالعبودية لله عز وجل أفخر، وبالزهد في الدنيا أرجو النجاة من شر الدنيا وبالورع عن المحارم أرجو الفوز بالمعالم، وبالتواضع في الدنيا أرجو الرفعة عند الله عز وجل فقال له المأمون: فإني قد رأيت أن أعزل نفسي عن الخلافة وأجعلها وأبايعك فقال له الرضا (ع): إن كانت هذه الخلافة لك والله جعلها لك فلا يجوز لك أن تخلع لباسا ألبسك الله وتجعله لغيرك وأن كانت الخلافة ليست لك فلا يجوز لك أن تجعل لي ما ليس لك، فقال له المأمون: يا بن رسول الله فلا بد لك من قبول هذا الامر، فقال: لست أفعل ذلك طائعا أبدا فما زال يجهد به أياما حتى يئس من قبوله فقال له: فإن لم تقبل الخلافة ولم تجب مبايعتي لك فكن ولي عهدي له تكون الخلافة بعدى فقال الرضا (ع): والله لقد حدثني أبي، عن أبيه عن أمير المؤمنين (ع)، عن رسول الله (ص) إني أخرج من الدنيا قبلك مسموما مقتولا بالسهم مظلوما تبكي علي ملائكة السماء وملائكة الأرض وأدفن في أرض غربة إلى جنب هارون الرشيد فبكي المأمون ثم قال له: يا بن رسول الله ومن الذي يقتلك أو يقدر على الإساءة إليك وأنا حي؟ فقال الرضا (ع): أما إنى لو أشاء أن أقول لقلت من يقتلني؟ فقال المأمون: يا بن رسول الله إنما تريد بقولك هذا التخفيف عن نفسك ودفع هذا الامر عنك، ليقول الناس إنك زاهد في الدنيا فقال الرضا (ع): والله ما كذبت منذ خلقني ربي عز وجل وما زهدت في الدنيا للدنيا وأني لا أعلم ما تريد. فقال المأمون وما أريد؟ قال الأمان على الصدق قال: لك الأمان، تريد



در کتاب کمال الدین و تمام النعمة : حدیث طویلی از سلمان فارسی از نبی اکرم نقل است : که در ضمن آن به علی علیه السلام فرمود :

برادر پس از من تو باقی مانی و از جانب قریش تو را سختی رسد و علیه تو همگام شوند و ستم آنان بر تو وارد آید، پس اگر یارانی به دست آری با دشمن در آویز و هر که با تو مخالفت کرد وسیله آن کس که تو را همگام و موافق است به نابودیش بکوش و اگر دوستان و یارانی نیافتنی بردباری پیشه کن و دست از نبرد باز مدار و خویش به سوی هلاک میفکن.^۱

لذا، چون حضرتش یاری نیافت ۲۵ سال به شکیبائی روزگار سپری کرد تا دین خدا از میان نرود و قرآن و نام رسول اکرم باقی ماند و گذشت زمان حقانیت او و نصب

↳ بذلك أن يقول الناس إن علي بن موسى الرضا عليه السلام لم يزهده في الدنيا، بل زهدت الدنيا فيه ألا ترون كيف قبل ولاية العهد طمعا في الخلافة؟ فغضب المأمون: ثم قال: إنك تتلقاني أبدا بما أكرهه وأمنت سطوتي، فبالله أقسم لئن قبلت ولاية العهد وإلا أجبرتكم على ذلك فإن فعلت وإلا ضربت عنقك، فقال الرضا عليه السلام: قد نهاني الله تعالى أن ألقى بيدي التهلكة فإن كان الأمر على هذا فافعل ما بدا لك وأنا أقبل على أي لا أولى أحدا ولا أعزل أحدا ولا أنقض رسما ولا سنة وأكون في الأمر من بعيد مشيرا فرضى منه بذلك وجعله ولي عهدته على كراهة منه عليه السلام بذلك. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۱۴۰ - ۱۴۱، ح ۳، باب ۴۰.

۱. حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن يعقوب بن يزيد، عن حماد بن عيسى، عن عمر بن أذينة، عن أبان بن أبي عياش، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن سليم بن قيس الهلالي قال: سمعت سلمان الفارسي رضي الله عنه يقول: كنت جالسا بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله في مرضته التي قبض فيها فدخلت فاطمة فلما رأت ما بابيها من الضعف بكت حتى جرت دموعها على خديها فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله: ما يبكيك يا فاطمة؟ قالت: يا رسول الله أخشى على نفسي وولدي الضيعة بعدك، فاغر ورت عينا رسول الله بالباء، ثم قال: يا فاطمة أما علمت أنا أهل بيت اختار الله عز وجل لنا الآخرة على الدنيا وأنه حتم الفناء على جميع خلقه... ص ۲۶۲-۲۶۳، ح ۱۰.

ثم أقبل على علي عليه السلام فقال: يا أخي أنت ستبقي بعدي وستلقي من قریش شدة من تظاهروا عليكم وظلمهم لك، فإن وجدت عليهم أوعانا فجاهدهم وقائل من خالفك بمن وافقك وإن لم تجد أوعانا فاصبر، وكف يدك ولا تلق بها إلى التهلكة، فإنك مني بمنزلة هارون من موسى ولك بهارون أسوة حسنة إذا استضعفه قومه وكادوا يقتلونه، فاصبر لظلم قریش إياك وتظاهروا عليك بمنزلة هارون ومن تبعه وهم بمنزلة العجل ومن تبعه. يا علي إن الله تبارك وتعالى قد قضى الفرقة والاختلاف على هذه الأمة، ولو شاء الله لجمعهم على الهدى حتى لا يختلف اثنان من هذه الأمة ولا ينازع في شيء من أمره ولا يجحد المفضول لذي الفضل فضله، ولو شاء لعجل النعمة وكان منه التغيير حتى يكذب الظالم ويعلم الحق أين مصيره، ولكنه جعل الدنيا دار الأعمال وجعل الآخرة دار القرار ليجزي الذين أسأؤوا بما عملوا ويجزي الذين أحسنوا بالحسنى، فقال علي عليه السلام: «الحمد لله شكرا على نعمائه وصبرا على بلائه» ص ۲۶۴، ح ۱۰. كمال الدین و تمام النعمة، صص ۲۶۲ - ۲۶۴، ح ۱۰.

خلافتش را از جانب خدا و رسول ثابت و روشن کند .

[صبر علی علیه السلام مصداقی از «لاتلقوا»]

در تاریخ است^۱ که حضرتش دست زهرای بتول و حسن و حسین علیهم السلام را می گرفت و شب ها در خانه ی مهاجر و انصار برده استنصار از حق خود می نمود، تا مگر با تکیه بر کرسی خلافت مکتب قرآن را به حقیقت تام و تمام گسترش داده، زنده نگهدارد و پایه های عدالت و اعتقاد به توحید را در میان جوامع بشری به نیکوئی و شایستگی پیاده کند و این رفتار خود نوعی اتمام حجت بود، که در مقام یاری دین تا این پایه و اندازه صورت گرفت .

ولی مردم - چون گوساله پرستان هر زمان، یا دنبال هوسند یا وساوس شیطان و نفس و لذا، به یاری ابراهیم و موسی ها و علی و حسین علیهم السلام بر نخیزند و پیوسته راه جهالت یا شکم و شهوت پویند، بنابراین برد باری امیرالمؤمنین و عدم اقدام به نبرد، نجات شخصی او و دین از مهلکه بود، همان گونه که حضرتش فرمود:

بیم آن داشتم که اگر به قعود و خانه نشینی خود دین حق را یاری ندهم، نابودی و شکافی در اسلام پدید آید و مصیبت و ناگواری آن بر من شدید و سخت تر از محرومیت حق ولایت و خلافت باشد.^۲

۱. فقال سلمان: «فلما كان الليل حمل علي فاطمة علي حمار وأخذ بيد ابنه الحسن والحسين، فلم يدع أحدا من أهل بدر من المهاجرين ولا من الأنصار إلا أتى منزله وذكر حقه ودعاه إلى نصرته، فما استجاب له من جميعهم إلا أربعة وأربعون رجلا، فأمرهم أن يصبخوا بكرة محلقين رؤوسهم معهم سلاحهم وقد بايعوه على الموت، فأصبح ولم يوافه منهم أحد غير أربعة. قلت لسلمان: من الأربعة؟ قال: أنا وأبو ذر والمقداد والزبير بن العوام. ثم أتاهم من الليلة الثانية، فناشدهم الله فقالوا: نصحبك بكرة، فما منهم أحد وفي غيرنا، ثم الليلة الثالثة فما وفي أحد غيرنا، فلما رأى علي عليه السلام عذرهم وقلة وفائهم لزم بيته ...، الاحتجاج، ج ۱، ص ۸۱.

۲. وأما الثالثة يا أبا اليهود فإن القائم بعد النبي صلى الله عليه وآله كان يلقاني معتذرا في كل أيامه ويلوم غيره ما ارتكبه من أخذ حقي ونقض بيعتي وسألني تحليله، فكننت أقول: تنقضي أيامه، ثم يرجع إلى حقي الذي جعله الله لي عفوا هنيئا من غير أن أحدث في الإسلام مع حدوده وقرب عهده بالجاهلية حدثا في طلب حقي بمنزلة لعل فلانا يقول فيها: نعم وفلانا يقول: لا، فيؤول ذلك من القول إلي الفعل، وجماعة من خواص أصحاب محمد صلى الله عليه وآله أعرفهم بالنصح لله ولرسوله ولكتابه ودينه الإسلام يأتوني عودا وبدءا وعلانية سرا فيدعونني إلى أخذ حقي، ويبدلون أنفسهم في نصرتي ليؤدوا إلى بذلك بيعتي في أعناقهم، فأقول رويدا وصبرا لعل الله يأتيني بذلك عفو بلا منازعة ولا إراقة الدماء، فقد ارتاب كثير من الناس بعد وفاة النبي صلى الله عليه وآله، وطمع في الأمر بعده من ليس له بأهل الحصال، صص ۳۷۲ - ۳۷۳، ح ۵۸.





زیرا منافقین دوره حیات رسول با صفوفی فشرده و عزمی راسخ قصد ریشه کن کردن اسلام و یا انحراف آن را از مسیر اصلی آرزو داشته و با نقشه های شیطانی در مقام وارد ساختن ضرباتی مهلك بر پیکر اسلام روز به سر می بردند، چنان که در دوره خلافت معاویه و یزید کم و بیش این معنا از دل به زبان و از نهان به عیان پیوست . علاوه مشرکین عربستان و دو دولت عظیم آن زمان یعنی: روم و ایران، در انتظار آشوب داخلی و اختلاف و تفرق مسلمین ساعت می شمردند تا ریشه ی اسلام را برکنند و در چنین شرایطی حضرت با خانه نشستن خود از القاء به تهلکه و نابودی دین جلوگیری کرد و با این محرومیت همه ی کوشش هائی را که علیه دین از جانب دشمنان و منافقان صورت گرفت خنثی ساخت .

[مصدق دیگری از «لاتلقوا»]

و نیز ذکر مصداق دیگری از مضمون آیه مورد بحث این که در تحف العقول ضمن وصیّتی از امام صادق علیه السلام به ابی جعفر محمد بن نعمان الاحول [مؤمن طاق] آورده است :
 که حضرت جریانانی را از حسن بن علی علیه السلام نسبت به صلح با معاویه نقل کرده می فرمود: که امام حسن قعود اختیار کرد و به صلح گرائید و در برابر گفته ی نا بخردانه و زجر آور دوستان و یاران فرمود: «ما انا بمذلّ المؤمنین ولکنی معز المؤمنین انی لما رأیت لیس بکم علیه القوه سلّمت الامر لأبقی انا وأنتم»^۱
 من خوار کننده مؤمنان نیستم ولیکن مؤمنان را عزت و کرامت بخشم ، زیرا چون در شما علیه دشمن نیرو و توان نیافتم ، امر خلافت را وانهاده تا این که خود و شما را

۱ . لأبی جعفر محمد بن النعمان الاحول قال أبو جعفر: قال لي الصادق علیه السلام: إن الله عز وجل عير أقواما في القرآن بالإذاعة، فقلت له: جعلت فداك أين قال؟ قال: قوله: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ﴾ ثم قال: المذيع علينا سرنا كالشاهر بسيفه علينا، رحم الله عبدا سمع بمكنون علمنا فدفنه تحت قدميه . والله إني لأعلم بشراركم من البيطار بالدواب، شراركم الذين لا يقرؤون القرآن إلا هجرا ولا يأتون الصلاة إلا دبرا ولا يحفظون السننهم، أعلم أن الحسن بن علي علیه السلام لما طعن واختلف الناس عليه، سلم الامر لمعاوية فسلمت عليه الشيعة عليك السلام يا مذلّ المؤمنین . فقال علیه السلام: ما أنا بمذلّ المؤمنین ولکنی معز المؤمنین . إني لما رأيتکم لیس بکم علیهم قوة سلمت الامر لأبقی انا وأنتم بین أظهرهم، كما عاب العالم السفينة لتبقي لأصحابها وكذلك نفسي وأنتم لتبقي بینهم . تحف العقول، ص ۳۰۷-۳۰۸ .



ابقاء كنم يعنى: مقابله و معارضة با دشمن مستلزم وجود نیرو و قدرت است كه شما آن را فاقد بودید و پیدا است كه اگر كوشش و تلاش برای كسب قدرت به جایی نرسد فدا كردن جان و مال بی اثر و نتیجه ی مثبت را متضمن نخواهد بود. و اقدام به آن با چنین شرائط، تهوری جاهلانه و كاری بی ارج و ناستوده و در حقیقت خود را هلاك نمودن است. بنابراین [عمل] برابر دستور قرآن - كه فرمود:

آماده سازید از نیرو و اسباب جنگی آنچه را كه در توان دارید، تا دشمن خدا و خود را بیم دهید (انفال(۸): ۶۰) و به زانو در آورید؛ از وظایف اولیه خواهد بود. و نیز دستوری دیگر داد كه: (با يكدیگر به جدال و نزاع برنخیزید. (انفال(۸): ۴۶)^۲ وحدت و يكپارچگی خود را حفظ كنید، كه اگر در این باره تسامح شود پایه های قدرت شما سست شده تار و پود و شوكت و توانتان از هم پاشیده و زایل شود و به عبارت دیگر شعار: ﴿واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا﴾ (آل عمران(۳): ۱۰۳). را سرمشق خود سازید و نیز، یاد آور شد: «مؤمنین کسانی هستند كه گویند: پروردگار و مالك ما خدا است و سپس عملاً در این گفتار ثبات و پایداری نشان دهند». (فصلت(۴۱): ۳۰)^۳ و نیز، با تمهید همه ی تداركات و جمع همه ی امكانات جهت مبارزه ی با دشمن باز رو به سوی خدا آورده، تکیه به او می كنند نه به اسباب و وسایل ظاهری. و به زبان جّد و دلی پاك برای موفقیّت در امور و غلبه ی بر دشمن از خدا یاری می جویند، چنان كه در داستان داود و جالوت - كه آموزنده پند است قرآن به همین معنا ناظر است آنجا كه فرمود: و چون [داود و لشكریانش] در میدان مبارزه با جالوت و سپاهش گرد آمدند [از خدا خواسته] گفتند: پروردگارا صبر و شكیائی بر ما فرو ریز و گامهایمان استوار بدار و بر مردم ناسپاس و بی ایمان ما را نصرت بخش. (بقره(۲): ۲۵۰)^۴ پس به خواست و اذن الهی ایشان را شكست و عزیمت داده، داود جالوت را بكشت

۱. ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ وَعَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَأَخْرَيْنَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾
۲. ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾
۳. ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾
۴. ﴿وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَخْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾



و در نتیجه پرچم کفر سرنگون و پیروزی و سرافرازی نصیب جبهه ی حق شد.

[فضای حاکم بین مسلمین]

لذا باید از میان مسلمین سوءظن، بدگوئی، غیبت، تهمت، بخل، حسد، و از این گونه خویهای زشت که عامل پراکندگی و نفاق است رخت بریندد و به جای آن برادروار دست هم بفشردند و یار و معین هم باشند و از مال و جان در راه خدا دریغ نوزند و در مقام وحدت و یکپارچگی و فشردگی صفوف اسلام بکوشند.

و احکام قرآن و دستور الهی را در تمام امور و سطوح زندگی، فردی یا اجتماعی برنامه ی خود قرار داده با رهبری درست اختلاف آراء و نظرات پراکنده را به دور افکنند و در تهیه نیرو و تجهیزات لازمه بر علیه دشمن کوشا شوند و در هر نبرد و رویدادی پایداری و استقامت نشان دهند و در عین حال با وجود همه وسایل دل در سبب نبسته به خدای توانا تکیه و توکل کنند و پیروزی و غلبه بر دشمن را از او بخواهند، تا ایشان را توفیق عنایت کند و یار و مددکار شود و الا قیام در برابر دشمن قوی با دست تهی و فقدان نیرو خود، به تهلکه افکندن است و در نتیجه مغلوب شدن و کسب جرم و گناه و گاه قعود از مصادیق «تهلکه» است.

[اشاره به شان نزول آیه]

روایت مرسلی در تفسیر فخر رازی است که از نظر حدیث ضعیف، ولی مطلبی است درست و بر وفق خرد و سرشت، گوید:

مردی از مهاجرین در جنگی بر صف دشمن حمله برد و خویشتن را بدون رعایت آداب و رسوم نبرد و دست آوردی نیکو به هلاکت افکند، مردم بانگ زدند: که فلان، خویشتن را به دست خود به نابودی کشاند، در آن میان ابو ایوب انصاری که از صحابه ی رسول اکرم بود گفت: ما بدین آیه داناتریم تا شما، چه این آیه درباره ی ما فرود آمد و اظهار داشت: ما را با رسول خدا در میدان های جنگ حضور و مصاحبت بود و پیوسته به یاریش شتابان بودیم، تا این که اسلام نیرو گرفت و ساز و برگ و جمعیتش به فزونی نهاد و مسلمین را آرامش خیال فراهم گشت و به سوی خانواده و مال و منال خود برگشته در صلح و خوشی عمر سپری می کردیم، که این آیه نازل



گشت ، بنابراین تهلكه یعنی : ترك جهاد و آرمیدن میان خانواده و بهره وری و عیش و نوش از ثروت موجود و تمكّنات مقدور.^۱

پیدا است این تفسیر و انحصار معنای آن در مورد شأن نزول برداشتی است از شخص ابویوب و الاّ آیه در تعمیم مفهوم خود باقی است؛ زیرا امر به جهاد چون سایر امور وابسته به فرمان رسول اکرم است نه تفکّر و اندیشه شخصی و باید پیوسته از مکتب وحی در همه جا الهام و دستور گرفت و در مورد خود آن را بکار بست و شخص مسلمان را همواره آمادگی قیام بر علیه دشمن از وظایف است .

از طرفی مفاد آیات برنامه ایست برای همیشه و اگر شأن نزولی هست [مفادآیه] تنها مقید به يك مورد [شأن نزول] و يك زمان نیست بلکه مفهوم و معنای وسیعی را در همه جا و همه وقت متضمّن است و لذا رفتار آن مرد متهور در جنگ یکی از مصادیق آیه و در واقع هلاك خویش به دست خود بوده و آن را باشأن نزول تنافی نیست .

اما قیام امام حسین که منجر به شهادت آن حضرت و خویشان و یارانش شد، عامل نجات و جلوگیری از نابودی و هلاکت بود، چه، وظیفه امام حفظ و نگهداری دین خدا است و تفاوت نیست که تحقق آن به قیام باشد یا به قعود و اگر امر دائر شود که تمام دین زایل و از میان برود یا امام کشته و شهید، پیدا است : که باید دین خدا بماند و امام شربت شهادت نوشد .

بنابراین اگر آن حضرت قعود اختیار می نمود پایه دین و اساس مکتب اسلام و قرآن از هم می پاشید و به نیستی کشیده می شد، چه یزید خلیفه ی مسلمین به آشکارا در کرسی خلافت مسرور و زمزمه می کرد که :

لعبت ها شم بالملك فلا خبر جاء ولا وحی نزل^۲ ... ویا :
تلعب بالخلافة هاشمی بلا وحی اناه و لا کتاب

۱. روي أن رجلا من المهاجرين حمل على صف العدو فصاح به الناس فآلقى بيده إلى التهلكة فقال أبو أيوب الأنصاري : نحن أعلم بهذه الآية و إنما نزلت فينا : صحبتنا رسول الله ﷺ و نصرناه و شهدنا معه المشاهد فلما قوى الإسلام و كثر أهله رجعنا إلى أهالينا و أموالنا و تصالحنا ، فكانت التهلكة الإقامة في الأهل و المال و ترك الجهاد . مفتاح الغيب ، ج ۵ ، ص ۲۹۵ .

۲. الصحيح من سيرة النبي الأعظم ﷺ ، ج ۱ ، ص ۴۳ .



اگر پدرش معاویه نیز همین عقیده را داشت باز به زبان آشکار چنین سخنی از او نقل نشد، بلکه در نبرد با علی علیه السلام قرآن سر نیزه کرد و رندانه و شیطان صفت حکومت قرآن به میان کشید و ظاهراً وانمود می کرد که طرفدار دین و کتاب خدا است.

لذا قعود و صلح امام حسن علیه السلام صرف نظر از برنامه ی ویژه و مأموریتی که هر امام به حق از جانب خدا دارد، با نبودن نیرو و قوا و تفرق آراء شیعیان و قلت نفرات و در نتیجه عدم امکان تسلط بر خلیفه ی وقت که غاصب است و به ظاهر مسلمان، از نظر شرع و خرد ضروری می نمود، ولی یزید که رسماً و صریحاً انکار وحی و نبوت و دین و کتاب خدا کرده و آن را بازیچه ی زمامداری پیامبر و بنی هاشم معرفی می کند، دیگر جای درنگ نبود، چه با این سخن فاتحه اسلام و مسلمین خوانده شد و او خویش را فردی مطلق العنان و حاکم بر مردم با شکستن و در هم ریختن اسلام و مکتب قرآن نشان داد، که اگر در چنین شرایطی از جانب حضرت قیامی صورت نمی گرفت جمله ی: «و علی الاسلام السلام» تحقق می یافت و ندای خداحافظی و وداع با قرآن و مقررات دین در جامعه ی آن روز طنین می افکند.

لذا قیام حضرتش که منجر به شهادت شد، ریشه های دین را آبیاری کرد و خود و یاران با وفایش را حیات ابدی بخشید و مایه ثبات اسلام و عزت مسلمین شد، بنابراین نه تنها قیام آن حضرت القاء به تهلکه نبود بلکه احیاء دین و قرآن و حیات جاودانی را جهت خود و یارانش در پیشگاه الهی با عالیتین مقام و شایسته ترین درجات تثبیت به فرمود و در عین حال الگو و سر مشقی برای مجاهدان راه حق و پویندگان مکتب دین قرار گرفت و در پایان فرمود:

﴿و احسنوا ان الله يحب المحسنين﴾ (۱۹۵).

و انفاق و نیکی کنید یا کار را به خوبی انجام دهید، که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.

لغت «احسان» گاه به معنی نیکی کردن به خود و به دیگران و گاه کار را به کمال و خوبی انجام دادن و حق هر موضوع و امری را به نیکو ترین وجه پرداختن و بکار بستن است لذا در ارتباط آن با جمله ی قبل می توان گفت:

[حفظ اعتدال در همه جوانب]

در عدم القاء به تهلکه که مصادیق آن همان گونه که گفته شد، فراوان است خداوند دستور می دهد که احسان کنید، یعنی: با رعایت شرایط و توجه به همه ی جوانب حال اعتدال و اقتصاد و درستی و استحکام در عمل را ملحوظ نظر دارید و استقامت و پاك دلی را به کار بندید و از افراط و تفریط در مال و جان جلو گیری کنید و در هر امری از امور نیک بیندیشید و کاملاً نیکو عمل کنید به نحوی که موجب خشنودی بیشتر پروردگار و عامل قرب بیشتر حضرت حق گردد.



﴿وَأْتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نَسْكَ فَإِذَا أَمْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (۱۹۶).

و به فرجام و کمال رسانید حج و عمره را برای خشنودی خدا و اگر باز داشته و در تنگنا آمدید [به علّت بیماری یا بیم دشمن] پس آنچه از قربانی فراهم گشت انجام دهید. و سرهای خویش نترشید تا این که قربانی به کشتارگاه خود برسد. و آن کس را از شما که بیماری یا آزار در سرش باشد عوض و باز خریدی است از روزه داری یا صدقه [خوراندنی به درویش] یا قربانی کردن [از گوسفند] و چون ایمنی یافتید پس آن که بهره مند شود از محظورات احرام پس انجام عمره تا مُحَرَّم با حرام حج شود، آنچه از قربانی فراهم است. و آن کس که دست نیافت، پس سه روز روزه داری در حَجّ و ۷ روز چون [به موطن] باز گردد، که آن ده روز تمام است این دستور [تمتّع] برای کسی است که اهل و ساکن مسجد الحرام [مکّه] نباشد و خدای را بپرهیزید و بدانید که همانا خداوند بسیار سخت کیفر است.



﴿الحجّ أشهر معلومات فمن فرض فيهنّ الحجّ فلا رث ولا فسوق ولا جدال في الحجّ وما تفعلوا من خير يعلمه الله وتزودوا فإنّ خير الزاد التّقى واتقون يا أولى الألباب﴾ (۱۹۷).

مراسم حج را ماههائی است معین و هر کس در این ماهها [به گفتن «لبيك» یا بستن احرام] بر خود حج واجب نمود پس در حج نه آمیزش با زن است و نه کردار زشت و نه گفتار ناروا و ستیز و آنچه از نیکی به کار بندید آن را خدای می داند و توشه بگیرید که همانا بهترین توشه خویشتن داری است و از من بپرهیزید ای خرد مندان.

﴿ليس عليكم جناح أن تبتغوا فضلا من ربكم فإذا أنضمت من عرفات فاذكروا الله عند المشعر الحرام واذكروه كما هداكم وإن كنتم من قبله لمن الضّالّين﴾ (۱۹۸).

بر شما منع و گناهی نیست و از فضل خدای خود بخواهید و چون از عرفات سرازیر شدید [به جانب مشعر الحرام] پس یاد کنید خدای را نزد مشعر الحرام و به خاطر آورید خدای را چنان که شما را ره نمود و حقاً که شما پیش از این هر آینه از گمراهان بودید.

﴿ثمّ أفيضوا من حيث أفاض الناس واستغفروا الله إنّ الله غفور رحيم﴾ (۱۹۹).

سپس سرازیر شوید و برگردید از جایی که مردمان باز همی گردند و آمرزش از خدا خواهید که خداوند آمرزنده ایست مهربان.

﴿فإذا قضت مناسککم فاذكروا الله کذکرکم آباءکم أو أشدّ ذکرا فمن الناس من يقول ربّنا آتانا فی الدّنيا وما له فی الآخرة من خلاق﴾ (۲۰۰).

و چون برگزاری مناسک خود کردید پس خدا را یاد کنید بسانی که پدران خویش به یاد آورید، بلکه یادی شدید و فراوان تر و از مردمان کسی است که گوید: پروردگارا به ما از دنیا عطا فرما و برای او در آخرت هیچ بهره ای نیست.

﴿ومنهم من يقول ربّنا آتانا فی الدّنيا حسنة و فی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار﴾ (۲۰۱).

و از ایشان کسی است که گوید: پروردگارا به ما در این سرا نیکی عطا فرما و در آن سرای نیز نکوئی و ما را نگهدار از شکنجه ی آتش.

﴿أولئك لهم نصيب مما كسبوا والله سريع الحساب﴾ (۲۰۲).

این گروه: مرایشان راست بهره‌ای و افر از دست آوردشان و خداوند زود شمار است حسابرسی تند.

﴿واذكروا الله في أيام معدودات فمن تعجل في يومين فلا إثم عليه ومن تأخر فلا إثم عليه لمن اتقى واتقوا الله واعلموا انكم إليه تحشرون﴾ (۲۰۳).

و خدای را در روزهای شمرده [ایام تشریق] به یاد آورید و هر کس که شتاب کرده و کوچ کند در دو روز [به مکه یا وطنش] بر او گناهی نیست و آن کس را که پس افکند و پایان بخشید [تا سه روز تمام] باز بر او بزه‌ی نیست برای آن که تقوی پیشه کرد و خدای را پرهیزید و بدانید که تحقیقاً شما به سویش گرد آئید.

لغت

«حج»: قصد، و در شرع قصدی است مخصوص درباره زیارت خانه خدا و به جا آوردن اعمال و مناسکی ویژه، در زمانی معین و مشخص.

«عمرة»: از ماده «عمار» و «عمران» به معنای آبادی و چون زیارت خانه خدا عامل و وسیله‌ی رونق و آبادی ظاهری و معنوی او است از این جهت عمره را به زیارت بیت الله و برگزاری مراسم و مناسکی خاص تعبیر نموده‌اند.

«احصار»: منع نمودن، بازداشتن، محبوس ماندن، در تنگنا قرار گرفتن.

«استیسار»: آسان شدن، میسر و ممکن گشتن، در توان داشتن، مقدور آمدن.

«هدی»: قربانی ویژه ایست در هنگام برگزاری مناسک حج، شاید علت این تسمیه آن است: که قربانی کردن خود نوعی احترام و اکرامی است نسبت به کعبه و در نتیجه هدایت و قرب به سوی خداوند، چه در هدی و هدایت معنی اکرام و بزرگداشت و لطف و احسان مندرج است و یا از آن جهت هدی گفته‌اند، که قربانی را به سوی حرم و کعبه جهت قربانی نمودن به قربانگاه سوق داده و هدایت می‌کنند، لذا اشتقاق و اصل آن را از هدیه که جنبه اکرام و تعظیم دارد یا از هدی و هدایت که نوعی ارشاد و سوق حیوان است به سوی قربانگاه دانسته‌اند.





«حلق»: موی سر تراشیدن .

«نُسك»: جمع نسیکه یعنی: ذبیحه و برخی مطلق عبادت که از مصادیق آن یکی قربانی و ذبیحه است ، گفته اند .

«آذی»: رنج، آزار، آزرده گی، رنجش .

«تمتع»: بهره وری، بهره بردن، چه آن کس که مراسم عمره یا حج را برگزار کرد، از احرام خارج و به اصطلاح محلّ شده و اموری که بر او حرام بود مباح و می تواند مورد تمتع و بهره وری قرار دهد .

«رفت»: در لغت سخن زشت و در آیه آمیزش با زن را گفته اند، که آوردن این لفظ به خاطر رعایت شرم و ادب است .

«فسق»: بیرون رفتن از فرمان خدا؛ خارج شدن از راه حق و صواب؛ ترك او امر پروردگار؛ کار بد و گناه؛ زنا .

«زاد»: توشه، ذخیره سفر، خوراکی که در سفر با خود دارند .

«تزود»: توشه برداری است به وسیله انجام کار نیک، جهت تأمین سرای دیگر و مسیر و مواقف جهان آخرت .

«جدال»: نبرد کردن، کشمکش، سیهیدن، پرخاش جوئی .

«لب»: برگزیده و خالص هر چیز، هسته اصلی، مغز هر چیز، عقل، و از این جهت به عقل لب گفته اند، چون نیکوترین و برگزیده ترین چیزی است در انسان .

«جناح»: گناه، یزه .

«شدید»: سخت، مشکل، دشوار؛ قوی، نیرومند؛ تند؛ جابر، ظالم؛ فراوان و بسیار؛ و در آیه معنای اخیر انبساط است .

«ابتغاء»: جستن، طلب کردن، خواستن .

«افاضه»: در لغت مأخوذ از فیض به معنای پر شدن، جاری شدن «فاض الا ناء فیضاً» یعنی: ظرف از آب لبریز شد، «افاضه صاحبه» یعنی: صاحبش ظرف را پر کرد، «افاضوا من منی الی مکّه» از منی به مکّه برگشتند، ﴿تری أعینهم تفیض من الدّمع ممّا عرفوا من الحق﴾ (مائده: ۵) (۸۲) . می بینیم که در اثر شناختن حق چشمانشان پر

از اشك شد، لذا «افاضه»: به معنی روان شدن، جاری شدن، برگشتن، سرازیر شدن، کوچ کردن آمده است.

«عرفات»: بیابانی است در چهار فرسنگی مکه، که محلّ و قوف حاجیان است در روز نهم ذی الحجه، از ظهر تا غروب آفتاب، مفرد آن را عرفه گفته اند، مانند: درجه و درجات. **«مشعر الحرام»:** نام دیگر آن «مزدلفه» بیابانی است میان عرفات و منی، در دو فرسنگی مکه، که محلّ و قوف در شب دهم ذوالحجه است و زمان و قوف واجب آن، از سپیده دم بامدادی است تا سر زدن آفتاب.

«قضاء»: در معانی متعدده استعمال شده، حکم کردن، فرمان دادن، تمام کردن، مُردن و کشته شدن، گذاردن و انجام دادن، پرداختن و فارغ شدن، که معنی اخیر در آیه انطباق است. **«خلاق»:** بهره، نصیب، روزی، قسمت، بخش.

«ایفاء»: عطا کردن، بخشیدن، مورد مکرمت و انعام قرار دادن.

«وقایه و وقاء»: حفظ کردن، نگهداری نمودن از هر نوع زیان و ضرر.

«سریع»: تند، زود، تیز، شتابنده، چست، چالاک.

«حساب»: مصدر است مانند محاسبه، شماره کردن، شمردن، که گاه در معنی فاعلی یا مفعولی می آید و در آیه به معنای فاعلی است.

«معدودات»: شمرده شده ها، جمع معدود «با الف و تاء» که حکایت از تعداد و شماره کم و اندک می کند.

«حشر»: گرد آوری و جمع نمودن افراد در مکان و محلّی واحد و معین.

در آیات قبل سخن از مسجد الحرام و دستور منع قتال در حرم و اطراف آن به میان آمد و نیز در صورت مبادرت مشرکین به جنگ و عدم رعایت [حرمت] خانه ی خدا از جانب ایشان و اقدام به خونریزی، به مسلمانان نیز اجازه مقابله ی به مثل داده شد.

در سال هشتم هجرت که پیامبر ﷺ با جمعی از اصحاب به قصد عمره به جانب مکه عزیمت فرمود مشرکین از ورود مسلمانان به مسجد الحرام جلوگیری کردند و حضرت صلاح را در جنگ ندید و با پیشنهاد صلحی که از جانب مشرکین شد موافقت فرمود، که یکی از مواد آن عدم منع نسبت به برگزاری مراسم عمره مسلمانان در سال



آینده بود.

[اشاره به برخی احکام حج و عمره]

لذا آیات مورد بحث که بخشی از اعمال و مناسک عمره و حج تمتع را بیان می کند بی تناسب نیست.

﴿وَأَتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ (۱۹۶)

و اتمام کنید و کمال بخشید اعمال حج و عمره را برای خدا.

یعنی: ویژه رضای حق و صرف امتثال اوامر محضه ی او به نحوی که تمام حدود و شرایط و مقررات مربوطه را بی چون و چرا انجام دهید و آن را تحقق واقعی بخشید؛ پیدا است که اگر همه ی وظایف فردی و اجتماعی را مسلمین در این امر بزرگ به کار برند و حج و عمره را با توجه به تمام نکات و مناسک آن پایان بخشند، چه آثار نیکو و شگفت انگیزی در جامعه ی مسلمان - صرف نظر از ثواب اخروی، از جهت مادی و معنوی، اخلاقی و روحی، اقتصادی و سیاسی، در بر خواهد داشت.

در روایتی است که آن دو [حج و عمره] را ادا کنید به تمام و کمال و پرهیزید آنچه را مُحَرَّم باید پرهیزد، که عبارت است از همان محرّمات در حال احرام.^۱ در حدیث دیگر است که: «اقیموهما الی آخر ما فیهما» یعنی: تا جزء آخر مناسک را به جا آورید.^۲

در کافی از امام صادق (علیه السلام) است: «مطالعات فریبی»

زمانی که مُحَرَّم شدی بر تو باد به پرهیزگاری از خدا و فراوان یاد نمودن او و کم سخن گفتن جز در کلام نیکو [یعنی نسبت به گفتاری که دل را از یاد خدا برده و روان را

۱. علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن عمر بن اذینة قال: کتبت إلى ابی عبد الله (علیه السلام) بمسائل بعضها مع ابن بکیر وبعضها مع ابی العباس فجاء الجواب بإملائه: سألت عن قول الله عز وجل: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعٍ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ یعنی به الحج والعمرة جميعا لأنهما مفروضان وسألته عن قول الله عز وجل: ﴿وَأَتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ قال: یعنی بتمامهما أدائهما واتقاء ما يتقي المحرم فيهما وسألته عن قوله تعالی: ﴿الحج الأكبر﴾ ما یعنی بالحج الأكبر؟ فقال: الحج الأكبر الوقوف بعرفة ورمي الجمار والحج الأصغر العمرة. الكافي، ج ۴، صص ۲۶۴ - ۲۶۵ ح ۱، باب مرض الحج والعمرة.

۲. تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۱۸.



آینده بود.

[اشاره به برخی احکام حج و عمره]

لذا آیات مورد بحث که بخشی از اعمال و مناسک عمره و حج تمتع را بیان می کند بی تناسب نیست.

﴿وَأَتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ (۱۹۶)

و اتمام کنید و کمال بخشید اعمال حج و عمره را برای خدا.

یعنی: ویژه رضای حق و صرف امتثال اوامر محضه ی او به نحوی که تمام حدود و شرایط و مقررات مربوطه را بی چون و چرا انجام دهید و آن را تحقق واقعی بخشید؛ پیدا است که اگر همه ی وظایف فردی و اجتماعی را مسلمین در این امر بزرگ به کار برند و حج و عمره را با توجه به تمام نکات و مناسک آن پایان بخشند، چه آثار نیکو و شگفت انگیزی در جامعه ی مسلمان - صرف نظر از ثواب اخروی، از جهت مادی و معنوی، اخلاقی و روحی، اقتصادی و سیاسی، در بر خواهد داشت.

در روایتی است که آن دو [حج و عمره] را ادا کنید به تمام و کمال و پرهیزید آنچه را مُحَرَّم باید پرهیزد، که عبارت است از همان محرّمات در حال احرام.^۱ در حدیث دیگر است که: «اقیموهما الی آخر ما فیهما» یعنی: تا جزء آخر مناسک را به جا آورید.^۲

در کافی از امام صادق (علیه السلام) است: «مطالعات فریبی»

زمانی که مُحَرَّم شدی بر تو باد به پرهیزگاری از خدا و فراوان یاد نمودن او و کم سخن گفتن جز در کلام نیکو [یعنی نسبت به گفتاری که دل را از یاد خدا برده و روان را

۱. علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن عمر بن اذینه قال: کتبت الی ابی عبد الله (علیه السلام) بمسائل بعضها مع ابن بکیر وبعضها مع ابی العباس فجاء الجواب باملائه: سألت عن قول الله عز وجل: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعٍ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ یعنی به الحج والعمرة جميعا لأنهما مفروضان وسألته عن قول الله عز وجل: ﴿وَأَتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ قال: یعنی بتمامهما أدائهما واتقاء ما يتقي المحرم فيهما وسألته عن قوله تعالى: ﴿الحج الأكبر﴾ ما یعنی بالحج الأكبر؟ فقال: الحج الأكبر الوقوف بعرفة ورمي الجمار والحج الأصغر العمرة. الكافي، ج ۴، صص ۲۶۴ - ۲۶۵ ح ۱، باب مرض الحج والعمرة.

۲. تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۱۸.





تاریک می کند و نوعاً مربوط به امور دنیا و وابستگی دل به آنها است چشم به پوشید[و سخن را کوتاه کنید].^۱

پس همانا از تمامی و کمال حج و عمره این است که آدمی کلام خود را جز از روشی نیکو نگهدارد، چنان که خدای تعالی فرمود:

«کسی که بر خود حج و عمره واجب کرد[بداند] که: آمیزش با زن و کار زشت و گفتار ناروا و ستیز در مراسم حج نیست» (۱۹۷).

﴿فَإِنْ أَحْصَرْتُمْ﴾ (۱۹۶)

و اگر محصور واقع شدید. و در تنگنای [بیماری یا بیم از دشمن] گرفتار آمدید و نتوانستید مناسک را پایان دهید:

﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾

پس بر شما است آنچه میسر و امکان پذیر است از اقدام به قربانی. در عبارت جمله ی: «فعلیکم» یا «واجب علیکم» در تقدیر است.

﴿وَلَا تَحْلِقُوا رءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ﴾

و سرهای خود تراشید تا این که قربانی [شتر یا گاو یا گوسفند] به جایگاه خود [قربانگاه] برسد. مانند: احرام حضرت در قضیه حدیبیه، که مشرکین مانع از انجام مناسک عمره شدند و در اصطلاح فقهی تعبیر به مصدود می شود، که در این صورت قربانگاه مصدود همان توقفگاه او است.

۱. علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، ومحمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن صفوان بن يحيى، وابن ابي عمير جميعاً، عن معاوية بن عمار قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا أحرمت فعليك بتقوى الله وذكر الله كثيراً وقلة الكلام إلا بخير فإن من تمام الحج والعمرة أن يحفظ المرء لسانه إلا من خير كما قال الله عز وجل فإن الله عز وجل يقول: ﴿فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾ والرفث الجماع، والفسوق الكذب والسباب، والجidal قول الرجل لا والله، وبلى والله. واعلم أن الرجل إذا حلف بثلاث أيمان ولاء في مقام واحد وهو محرم فقد جادل فعليه دم يهريقه ويتصدق به وإذا حلف يمينا واحدة كاذبة فقد جادل وعليه دم يهريقه ويتصدق به وقال: اتق المفاخرة وعليك بورع يحجزك عن معاصي الله فإن الله عز وجل يقول: ﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نَدْوَرَهُمْ وَلِيُطَوِّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ قال أبو عبد الله: من التفث أن تتكلم في إحرامك بكلام قبيح فإذا دخلت مكة وطفت بالبيت وتكلمت بكلام طيب فكان ذلك كفارة، قال: وسألته عن الرجل يقول: لا لعمرى وبلى لعمرى، قال: ليس هذا من الجدال إنما الجدال لا والله وبلى والله. الكافي، ج ۴، صص ۳۲۷ - ۳۲۸، ح ۳.



و اگر کسی از نظر بیماری محصور قرار گرفت اگر در مناسک عمره است باید قربانی را به مکه فرستد و با کسی که قرار داد را بست می توان در همان ساعت از احرام خارج شود و اگر در مراسم برگزاری حج باشد باید قربانی را به منی ببرند و در روز عید ذبح کنند.

﴿فمن كان منكم مريضا﴾

و هر کس از شما بیمار شود.

﴿أو به أذى من رأسه﴾

یا او را در سرش آزار و رنجی است. که این دو طایفه ناگزیرند قبل از رسیدن قربانی به محلّش سر بتراشند، در این صورت:

﴿فقدية من صيام أو صدقة أو نسك﴾

پس عوضی است [جایگزینی] از روزه داشتن [که بر حسب روایت سه روز روزه خواهد بود]^۱ یا صدقه ای است [جهت شش بینوا و برای هر يك دو مدّ طعام «گندم»] یا نسك که عبارت از قربانی است و حداقل آن يك گوسفند.

﴿فإذا أمتم﴾ (۱۹۶)

پس اگر شما ایمن گشتید. از ناحیه ی دشمن یا ابتلاء به بیماری:

﴿فمن تمتع بالعمرة إلى الحج﴾

پس آن که بهره ورگشت به سبب انجام عمره به برگزاری حجّ. یعنی: عمره را به جا آورد و محلّ شده از حالت احرام خارج گشت و دوباره با بستن احرام به انجام مناسک حجّ پرداخت این وظیفه مربوط به کسانی است که بیش از شانزده فرسخی مکه سکونت دارند، چه آنها که کمتر از ۱۶ فرسخ باشند باید حج قران و یا افراد به جا آورند و بعد

۱. علي، عن أبيه، عن حماد، عن حريز، عن أخبره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: مر رسول الله صلى الله عليه وآله على كعب بن عجرة والقمل يتناثر من رأسه وهو محرم فقال له: أتؤذيك هو أمك؟ فقال: نعم فأنزلت هذه الآية ﴿فمن كان منكم مريضا أو به أذى من رأسه ففدية من صيام أو صدقة أو نسك﴾ فأمره رسول الله صلى الله عليه وآله أن يحلق وجعل الصيام ثلاثة أيام والصدقة على ستة مساكين لكل مسكين مدين والنسك شاة، قال أبو عبد الله عليه السلام: وكل شيء من القرآن أو فصاحبه بالخيار يختار ما شاء وكل شيء من القرآن ﴿فمن لم يجد كذا فعليه كذا﴾ فالأولى الخيار. الكافي، ج ۴، ص ۳۵۸، ح ۲.



از انجام حج اقدام به برگزاری مراسم عمره کنند، به عکس گروه پیشین، که ابتدا عمره تمتع و پس از محلّ شدن و بستن احرام مجدد، اینان حج تمتع را موظّفند.

﴿فما استيسر من الهدى﴾

پس آنچه میسر و ممکن است از قربانی. بر او واجب است از کشتن شتر یا گاو و یا گوسفند در روز عید اضحی در منی و قربانگاه.

﴿فمن لم يجد﴾

و هرکس نیافت. یعنی: قربانی پیدا نکرد یا امکان خرید برایش نبود، در این صورت اگر تمکّن مالی دارد باید وجه قیمت ذبیحه را نزد کسی گذارده و او را وکیل کند، که تا آخر ماه ذی الحجه از جانب او به نیابت قربانی کند و اگر توانی مطلقاً نداشت:

﴿فصيام ثلاثة ايام في الحج﴾

پس سه روز روزه داری در [دوران] حج.

﴿وسبعة إذا رجعت﴾

و هفت روز هنگامی که [به موطن] برگشتید.

﴿تلك عشرة كاملة﴾

این است دهه ی تمام. به حسب روایتی: یعنی: جانشینی و جایگزینی است از «هدی» به این معنی که آن مقدار از ثواب و اجر که در «هدی» هست این ده روز هم به طور کامل و تمام جبران آن نموده، ثواب و پاداش آن را می بخشد.^۱

﴿ذلك﴾

این تمتع: یعنی بهره وری از محرمات حج پس از انجام عمره تا هنگام شروع حج و بستن احرام مجدد برای برگزاری مراسم آن که مستفاد از جمله ی: ﴿فمن تمتع﴾ در آیه

۱. موسی بن القاسم عن محمد عن زکریا المؤمن عن عبد الرحمن بن عتبة عن عبد الله بن سليمان الصيرفي قال: قال أبو عبد الله عليه السلام لسفيان الثوري: ما تقول في قول الله عز وجل: ﴿فمن تمتع بالعمرة إلى الحج فما استيسر من الهدى فمن لم يجد فصيام ثلاثة أيام في الحج وسبعة إذا رجعت تلك عشرة كاملة﴾ أي شيء يعني بكاملة؟ قال: سبعة وثلاثة، قال: ويختل ذا على ذي حجا!؟ إن سبعة وثلاثة عشرة، قال: فأى شيء هو أصلحك الله؟ قال: انظر قال: لا علم لي فأى شيء هو أصلحك الله؟ قال: الكامل كمالها كمال الأضحية سواء أتيت بها أو أتيت بالأضحية تمامها كمال الأضحية. تهذيب الأحكام، ج ۵، صص ۴۰ - ۴۱، ح (۱۲۰) ۴۹.

می باشد:

﴿لَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾

برای کسی است که اهل و خانه اش حاضر و ساکن مسجد الحرام [مکه، که حدّش همان ۱۶ فرسخ است] نباشد.

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾

و پرهیزید خدا را. از جهت مخالفت با مقررات و اوامر یا از عذاب و عقوبت.

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾

و بدانید که همانا خداوند سخت کیفر است. و با این، به مورد «ارحم الراحمین» است در جای دیگر که بنده شایسته و سزاوار نکال و نعمت است «اشدّ المعاقبین» بوده و به شدّت جزا و کیفر می دهد.

﴿الْحَجَّ أَشْهَرُ مَعْلُومَاتٍ﴾ (۱۹۷)

حج را ماهائی است معلوم و مشخص که عبارت است از شوال، ذی قعدة و ذی الحجة و از زمان حضرت ابراهیم تا بعثت رسول اکرم مردم مکه را آگهی در این باره بود و می دانستند و در اذهانشان روشن و معلوم بود که مناسک حج را باید در همین ماه ها به جا آورد.

﴿فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ﴾

و هر کس فرض و واجب کند [بر خود] در این ماه ها حج را. مثلاً تلبیه بگوید که عبارت است از گفتن «لبيك» چه آن به منزله «تكبير» و کلمه «الله اكبر» است در نماز، یا احرام به بندد در حقیقت اقامه حج کرده، و باید رعایت انجم و مقررات حج را بنماید.

﴿فَلَا رَفْثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾

بنابراین، نه مباشرت و آمیزش با زنان است و نه گناه و پرده دری از اوامر حق و نه ستیز و نبرد و کشمکش و سخن ناهنجار، در مراسم حج.

﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمَهُ اللَّهُ﴾

و آنچه از نیکی به کار نبندید و به جا آورید خدای آن را می داند، گوشزدی است از





جانب خدای مهربان، تا بندگان متوجه شوند که در این سفر و برگزاری مراسم عمره و حج آنچه کوشش کنند و نیکوتر و شایسته تر مناسک را انجام دهند، یا هزیننه و مخارجی که متمحل می شوند، یا تحمل و شکیبائی ورزیدن به ناملایمات و رنجهایی که بر خورد می کنند، همه را خداوند دانا و بینا است و هیچ يك را بی مزد و پاداش نمی گذارد و نیز فرمان داد که :

﴿وتزودوا فإن خير الزاد التقوى﴾

توشه برگیرید که همانا نیکوترین توشه پرهیزگاری است .

[در بیان شرط وجوب حج]

بر حسب نقل :

برخی از مردم هنگام زیارت خانه خدا و مراسم حج به دون بر داشتن زاد و توشه و با دست تهی و جیب خالی عازم «بیت الله الحرام» شده و به اصطلاح خود با توکل و تکیه ی بر خدا آن را عملی نیکو می شمردند، در نتیجه میان راه دچار مضیقه ی مالی و تنگی معیشت شده دست نیاز و دامن حاجت به سوی سایرین دراز می کردند، که هم متضمن ذلت و خواری بود و هم «کل» و «انگل» شدن بر دیگران به تحقق می پیوست و این دو از نظر اسلام مردود و مذموم می نمود.^۱

لذا دستور رسید که توشه بر دارید. و وسایل و اسباب سفر حج را از جهت خوراک و پوشاک و مرکوب و سایر امور تهیه و آماده کنید، و سپس در مقام زیارت خانه خدا بر آئید. و نیز توشه معنوی را از آیه می توان دریافت که عبارت است از تحقق بخشیدن وظایف و مناسک حج و به کمال و اخلاص رسانیدن آن و پیدا است که در رأس همه تقوی و پرهیزگاری از محرمات الهی در حالت احرام و غیر احرام است؛ و لذا بهترین زاد را تقوی به شما آورده و در پایان به عنوان تأکید به فرمود که :

﴿واتقون یا اولی الالباب﴾

و از من پرهیزید ای خردمندان. و از نا فرمانی یا عقاب و عذاب الهی.

۱. تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۲۴۴؛ انوار التنزیل، ج ۱، ص ۱۳۱.



﴿ليس عليكم جناح أن تبتغوا فضلا من ربكم﴾ (۱۹۸)

بر شما بزهی نیست این که از خدای خود فضل و بخشش طلب کنید. در حدیثی: مراد از «فضل» مغفرت و در روایتی: رزق و روزی است^۱ و جمع آن دو را تنافی نیست چه سخن کلی و هر يك مصداقی را متذکر است. و منظور از جناح در این جا گناه است همان گونه که گاه در محاورات «عرفی» مردم مصطلح و بکار می رود، چنان که در مقام تشویق و ترغیب افراد مثلاً کمک به مستمند، می گویند: دستگیری ناتوان و افتاده را گناهی نیست چه دست بینوا گرفتن و بر حال زار کسی شفقت و ترحم داشتن از صفات و خوی نیکوی انسانی و خوشنودی حق را ملازم است بنابراین در قید کلمه ی جناح عنایب بیشتری است به تحریک و ترغیب عمل نیک و طلب آموزش و درخواست روزی از پروردگار. و نیز در حدیثی آمده است:

«چون زائر از احرام خارج شد و مناسک حج را خاتمه داد از خرید و فروش در بازار مسلمین و جستجوی معاش و روزی او را منعی نیست»^۲.

نظیر آیه:

﴿فإذا قضيت الصلاة فانتشروا في الأرض وابتغوا من فضل الله﴾ (جمعه (۶۲): ۱۰)

و چون نماز برگزار شد پس در زمین پراکنده شوید و از بخشش و روزی پروردگار طلب کنید. یعنی: در مقام تجارت و کسب معاش برآئید و رزق مادی و معنوی را از فضل پروردگار بجوئید.

﴿فإذا أنفتم من عرفات﴾ (۱۹۸)

و چون از عرفات کوچ می کنید،

۱. العیاشی فی «تفسیره» عن عمر بن یزید، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل: ﴿وليس عليكم جناح أن تبتغوا فضلا من ربكم﴾ قال: يعني الرزق، إذا أحل الرجل من إحرامه وقضى نسكه فليشتر وليبع في الموسم. وروي جابر، عن الباقر عليه السلام: أن قوله تعالى: ﴿أن تبتغوا فضلا من ربكم﴾ أي مغفرة من ربكم. وسائل الشيعة، ج ۱۱، ص ۶۰ (۱۴۲۳۸) - ۷ - عوالم اللئالي، ج ۲، ص ۹۲، ح ۲۴۶.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۹۶، ح ۲۶۲.

﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ﴾

پس خدای را نزدیک مشعر الحرام به یاد آورید؛ از آن همه نعمت‌ها که به شما ارزانی بخشید و شما را توفیق زیارت خانه خود داد که به دعوتش لبیک گویان پاسخ مثبت دادید و شما را سلامت و موفق در امر برگزاری مراسم حج به داشت و ایمان شما کامل کرد و اخلاص و پاکدلی بخشید و شما را یکتا پرست و پیرو قرآن و مکتب وحی و رسول بزرگوار و اوصیاء گرامش قرار به داد و باز تأکیداً فرمود:

﴿وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ﴾

و او را [خدا را] به خاطر آورید و یاد او کنید. که این گونه شما را ارشاد و هدایت کرد از تاریکی‌های جهل و نادانی، از ظلمت کفر و بت پرستی، از طریق شیطان و طاغوت رهایی داد، از کردار زشت و ناپسند، از رفتار ناستوده و ناصواب نجاتان بخشید و به عالم نور و صفا، و وحدت و وفا، و طریق سعادت در هر دو سرا، شما را سوق داده و وارد ساخت.

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ الضَّالِّينَ﴾

و به درستی که شما پیش از این امر هر آینه از گمراهان بودید، گمراه در مبانی اعتقادی و عملی، گمراه در کیش و آئین زندگی، که فرجام آن نابودی و هلاکت در امر دنیا و آخرت می‌بود.

﴿ثُمَّ أَيْضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ (۱۹۹).

سپس سرازیر شوید از همانجا که مردمان کوچ نمودند.

[دو قول در تفسیر آیه]

در آیه فرمان افاضه و برگشت را دو قول است:

۱. این که جمعی از قریش و هم پیمانهای ایشان [طایفه حُمس] که خویش را فرزندان ابراهیم و همه کاره خانه کعبه می‌دانستند، بنا بر روش پیشین موسم حج به عرفات نمی‌آمدند و پا بند و قوف در آنجا نبوده، اظهار می‌کردند: که ما اهل حرم خدا هستیم و از حرم خارج نمی‌شویم و در مزدلفه [مشعر الحرام] وقوف نموده و از همانجا



﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ﴾

پس خدای را نزدیک مشعر الحرام به یاد آورید؛ از آن همه نعمت‌ها که به شما ارزانی بخشید و شما را توفیق زیارت خانه خود داد که به دعوتش لبیک گویان پاسخ مثبت دادید و شما را سلامت و موفق در امر برگزاری مراسم حج به داشت و ایمان شما کامل کرد و اخلاص و پاکدلی بخشید و شما را یکتا پرست و پیرو قرآن و مکتب وحی و رسول بزرگوار و اوصیاء گرامش قرار به داد و باز تأکیداً فرمود:

﴿وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ﴾

و او را [خدا را] به خاطر آورید و یاد او کنید. که این گونه شما را ارشاد و هدایت کرد از تاریکی‌های جهل و نادانی، از ظلمت کفر و بت پرستی، از طریق شیطان و طاغوت رهایی داد، از کردار زشت و ناپسند، از رفتار ناستوده و ناصواب نجاتان بخشید و به عالم نور و صفا، و وحدت و وفا، و طریق سعادت در هر دو سرا، شما را سوق داده و وارد ساخت.

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ الضَّالِّينَ﴾

و به درستی که شما پیش از این امر هر آینه از گمراهان بودید، گمراه در مبانی اعتقادی و عملی، گمراه در کیش و آئین زندگی، که فرجام آن نابودی و هلاکت در امر دنیا و آخرت می‌بود.

﴿ثُمَّ أَيْضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ (۱۹۹).

سپس سرازیر شوید از همانجا که مردمان کوچ نمودند.

[دو قول در تفسیر آیه]

در آیه فرمان افاضه و برگشت را دو قول است:

۱. این که جمعی از قریش و هم پیمانهای ایشان [طایفه حُمس] که خویش را فرزندان ابراهیم و همه کاره خانه کعبه می‌دانستند، بنا بر روش پیشین موسم حج به عرفات نمی‌آمدند و پا بند و قوف در آنجا نبوده، اظهار می‌کردند: که ما اهل حرم خدا هستیم و از حرم خارج نمی‌شویم و در مزدلفه [مشعر الحرام] وقوف نموده و از همانجا





برمی گشتند، لذا فرمان وقوف به عرفه از جانب خداوند و برگشتن از آن به نحوی که سایر مردم کوچ می کنند صادر شد و مراد از سایر مردم طوایف دیگر عرب است و این حدیث از امام باقر علیه السلام نقل گردیده و به این مضمون نیز احادیث چندی آمده است.^۱

۲. این که مراد از افاضه: برگشتن از مشعر به منی است چه، آیات دو افاضه را متذکر است: یکی، در شروع شب عید اضحی و اوّل مغرب که باید از عرفات خارج و به جانب «مشعر الحرام» کوچ نمود. و دیگری، صبح روز عید یعنی: آغاز طلوع آفتاب از مشعر به سوی منی؛ و مؤید این معنی تفسیر امام عسکری است که دارد: «ارجعوا من المشعر الحرام» که مراد کوچ کردن و برگشتن به منی است.^۲

﴿وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (۱۹۹)

و خدا را درخواست آمرزش کنید که همانا خداوند آمرزنده ای است مهربان. یعنی: از گناهان در می گذرد و آن را می پوشاند، این جمله مایه ی امید و دلداری است به بندگان گنه کار، تا عصبیان خود را در پیشگاه الهی با درخواست بخشش آمرزیده تلقی کنند و هر چقدر در کفر و شرک و نافرمانی و ستم عمر سپری کرده اند باز از رحمت حق مأیوس نشوند و با عزمی راسخ و شوقی وافر در مقام طاعت پروردگار و جبران گذشته ی خود برآیند، چه او خود را به غفوریّت و رحیمیّت توصیف به فرمود.

﴿فَإِذَا قُضِيَتْ مَنَاسِكُمْ﴾ (۲۰۰)

و چون مناسک خود برگزار نمودید. یعنی: عبادات و اعمال حج را پایان داده و از آن فارغ شوید:

۱. وروینا عن جعفر بن محمد علیه السلام أنه قال في قول الله تعالى: ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾، قال: كانت قريش تفيض من المزدلفة في الجاهلية ويقولون: نحن أولى بالبيت من الناس، فأمرهم الله عز وجل أن يفيضوا من عرفات من حيث أفاض الناس، دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۳۲۰؛ تفسیر الإمام العسکری علیه السلام، المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام، ص ۶۰۵.

۱/۱. الخمس، بالضم: قريش لأنهم كانوا يتشددون في دينهم. وقيل: كانوا لا يستظلون أيام منى، ولا يدخلون البيوت من أبوابها وهم محرمون. . . وكانوا لا يخرجون أيام الموسم إلى عرفات إنما يقفون بالمزدلفة ويقولون: نحن أهل الله، ولا نخرج من الحرم وصارت بنو عامر من الخمس، لسان العرب، ج ۶، ص ۵۷ - ۵۸.

۲. ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ ارجعوا من المشعر الحرام من حيث رجع الناس. تفسیر الإمام العسکری علیه السلام، المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام، ص ۶۰۵.

﴿فاذكروا الله كذکرکم آباءکم او اشد ذکر﴾

پس یاد کنید خدای را به مانندی که پدران خویش یاد می کنید بلکه یادی بیش و فراوان تر .



[در بیان کیفیت بیتوته در منی]

نقل است :

که در زمان جاهلیت پس از انجام اعمال حج افراد هر قبیله دور هم جمع شده و نوعاً مفاخر پدران و نیاکان خود را یاد آور و به رخ یکدیگر می کشیدند.^۱ پیدا است که بر این گونه تفاخرات هیچگونه اثر نیکو چه، بر گذشتگان و یا گویندگان مرتب نبود و لذا به جای آن امر باطل که با آن همه شوق و شغف به یاد نیاکان در مقام عرضه ی تفاخر بر یکدیگر بودند، خداوند به مسلمانان دستور می دهد: که از یاد او غافل نشده او را به شدت به خاطر آورند و هر چه بیشتر خدا را یاد کنند، به دل یا به زبان، به صورت استغفار، یا ستایش و سپاس؛ زیرا یاد خدا اثرات نیکوئی از نظر روح و روان و کسب فضائل اخلاقی و قرب به سوی حق را متضمن است؛ چه :

﴿**الا بذكر الله تطمئن القلوب**﴾ (رعد ۱۳: ۲۸).

به یاد خدا است که دلها آرامش و سکونت گیرد و یقین و اطمینان حاصل آید.

﴿**فمن الناس من يقول ربنا آتنا فی الدنیا**﴾ (۲۰۰).

و از مردمان کسی است که گوید: پروردگارا به ما [از هر نوع نعم و بهره و روزی] در این جهان عطا فرما .

[اشاره به افراد تهی دست]

یعنی: یاد و توجه و فکر و اندیشه ی خویش تنها مصروف بهره های دنیا قرار دهند

۱. ﴿**كذکرکم آباءکم**﴾ معناه ما روي عن أبي جعفر الباقر عليه السلام أنهم كانوا إذا فرغوا من الحج يجتمعون هناك . و يعدون مفاخر آبائهم و مآثرهم . و يذكرون آتامهم القديمة و آياديهم الجسيمة . فأمرهم الله سبحانه أن يذكروه مكان ذكر آبائهم في هذا الموضع أو اشد ذكرًا و يزيدوا على ذلك بأن يذكروا نعم الله سبحانه و يعدوا آلاءه و يشكروا نعمائه . لأن آباءهم و إن كانت لهم عليهم آياد و نعم . فنعم الله سبحانه عليهم أعظم و آياديه عندهم أفخم . و لآئته سبحانه المنعم . لتلك المآثر و المفاخر على آبائهم و عليهم . تفسير مجمع البيان، ج ۲، ص ۵۲۹ .



و اگر ایشان را اعتقادی به پروردگار هست باز خدا را برای امور دنیا و رونق معیشت و زرق و برق زندگی و موفقیت خود و خانواده و کسب مواهب همین جهان زود گذر خواهند و شگفت این جا است که نوعاً این قبیل افراد را در عشق به گرد آوری ثروت و مکت و جاه و مقام و زن و فرزند، حدّ یقفی نیست و به هر پایه و مایه ای برسند باز دهان هل من مزیدشان باز است همان گونه که قرآن مصداقی را متذکر شده فرمود:

مرا با آن کس که ممتاز و یگانه آفریدمش واگذار و با آنکه برای وی ثروتی سرشار نهادم و فرزندانی در حضور و آماده به خدمت و کار و برایش امکاناتی تام و تمام بگستردم، با این حال طمع می ورزید که باز هم افزونی دهم (مدثر (۷۴): ۱۱-۱۵).

و پیدا است که چنین مردمی به حق و باطل یا به راه صواب و ناصواب و اکتساب مال و جاه از طریق حلال یا حرام توجهی ندارند و صرفاً در عشق به جمع ثروت چنان فرو رفته و مست و سرگرم بوده که تنها غرضشان از زندگی تمکّنات و تعیّات همین دنیا است؛ و لذا در آیه قید: «حسنه» نسبت به این نمونه افراد ندارد، به خلاف گروه دیگر که ذکر آن را ویژه ی آنان ساخت؛ لذا آیه برای بیداری ایشان تا مگر به خود آیند و بدانند چه سرنوشتی ایشان را در پی است توجه می دهد که:

﴿وما له فی الآخرة من خلاق﴾ (۲۰۰)

و نیست برای او [یعنی چنین کسی که تنها خواهان دنیا است] هیچ بهره ای به فرجام و در سرای آخردر برابر این زمره افراد دسته ای را که رحمت و عنایت او شامل حال ایشان است و باید مورد اندرز و سرمشق دیگران باشند یاد آورد شده فرمود:

﴿ومنهم من یقول ربنا آتانا فی الدنیا حسنة﴾ (۲۰۱)

و از ایشان کسی است که گوید: پروردگارا به ما در این جهان نیکی عطا فرما.

[بهره مندان در دنیا و آخرت]

این گروه خواهان خیر و نیکی از خدا هستند یعنی: هر نعمتی که از او طلب می کنند چه به نحو اکتساب یا موهبت آن را می خواهند که وسیله باشد برای خشنودی حق

۱. ﴿ذرنی ومن خلقت وحیداً وجعلت له مالا ممدوداً وبنین شهوداً ومهدت له تمهیداً ثمّ یطمع انّ ازید﴾



متعالم و رضایت او و به هر مقدار که ایشان را عنایت کند. سپاس و ستایش رازق و خالق خود گویند و بر وفق فرمان و دستور خداوندی مصرف کنند و پیوسته در راه حق گام نهند که در حقیقت استفاده از این مواهب و نعم خود چشمه‌ی زاینده‌ای است از مراتب سعادت و کمال در سرای دیگر و برای این که همین معنی تحقق پذیر شود، باز به دل و زبان در مقام دعا به پیشگاه خدا آمده گویند که:

﴿وفى الآخرة حسنة﴾

و در جهان پسین نیز [عطا فرما] نیکی و خوبی. از هر نوع رزق و روزی، چه مادی و چه معنوی و سرانجام درخواستشان این که:

﴿وقنا عذاب النار﴾

و ما را از شکنجه آتش حفظ بفرما.

خداوند مهربان که حاجت بندگان پاک دل و فرمانبر و واجد صبر و یقین را بر می آورد به درخواست ایشان پاسخ مثبت مرحمت فرموده، بشارت داد که:

﴿اولئك لهم نصيب مما كسبوا﴾ (۲۰۲)

این گروه، برای ایشانست بهره‌ای و افر و شایان از دست آوردشان، که عبارت از اعتقاد درست، ایمان پاک و کردار نیکو و سایر امور خیر باشد.

﴿والله سريع الحساب﴾

و خداوند تند و چالاک است شماره کردن را.

یعنی: به آنی حساب و کتاب خلایق برسد و هر کس را برابر رفتار و کرداری که داشته پاداش دهد، چنان که در حدیثی است: که دفعتاً حساب همه‌ی بندگان می‌رسد و امری او را از امر دیگر باز نمی‌دارد.^۱

﴿واذكروا الله في أيام معدودات﴾ (۲۰۳)

۱. روي عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: معناه أنه يحاسب الخلق دفعة كما يرزقهم دفعة.

في الحديث: إن الله تعالى يقول: أنا الملك، أنا الديان، لا ينبغي لأحد من أهل الجنة أن يدخل الجنة ولا لأحد من أهل النار أن يدخل النار وعنده مظلمة حتى أفصه منه، ثم تلا هذه الآية: ﴿لا ظلم اليوم﴾ أي لا ظلم لأحد على أحد، ولا ينقص من ثواب أحد، ولا يزداد في عقاب أحد ﴿إن الله سريع الحساب﴾ لا يشغله محاسبة واحد عن محاسبة غيره. تفسير مجمع البيان، ج ۲، ص ۵۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۷۸.



و خدا را یاد کنید در روزهایی شمرده . که عبارت است از ایّام تشریق ، یعنی : یازده تا سیزدهم ذی حجّه و منظور از «ذکر» در این سه روز بر حسب روایات تکبیراتی است استحبابی ، که پس از نماز عید دنباله ۱۵ نماز واجب به این عبارت : سه بار «الله اکبر» و بعد : « لا اله الا الله و الله اکبر ، الحمد لله علی ما هدانا و له الشکر علی ما اولانا و رزقنا من بهیمة الانعام » خوانده شده و در نماز صبح روز سوم این تکبیرات پایان می پذیرد .^۱

﴿فمن تعجل فی یومین فلا إثم علیه﴾

و هر کس شتاب کند در دو روز [یعنی : به جای سه روز دو روز در منی به ماند و به مکه یا موطن خود برگردد] پس بر او گناهی نیست .

﴿ومن تأخر فلا إثم علیه﴾

و آن کس که دیر کرد و به آخر انداخت [یعنی سه روز تمام در منی بماند] پس بر او بزهی نیست که در هر دو حال جواز و اختیار را حاکی است منتهی این تخییر

﴿لمن اتقی﴾

برای کسی است که پرهیز داشته . یعنی : در انجام مناسک حج از اقدام به صید یا آمیزش با زن خویش را نگهداری نموده است . و برخی از فقهاء : استعمال و استفاده از بوی خوش را نیز ، ضمیمه نموده اند ، که در این صورت زائر مختار است دو روز یا سه روز در منی بماند . و اگر مرتکب هر یک از این امور شود پرهیز را شکسته است باید شب سوّم را نیز بماند .
بعضی به صورت مطلق در ارتکاب هر یک از گناهان کبیره ، بودن سه روز را در منی لازم دانسته اند .

۱ . حماد بن عیسی ، عن حریر بن عبد الله ، عن زرارة قال : قلت لأبی جعفر علیه السلام : التکبیر فی ایام التشریق فی دبر الصلوات ؟ فقال : التکبیر بمنی فی دبر خمسة عشر صلاة وفي سائر الأمصار فی دبر عشر صلوات وأول التکبیر فی دبر صلاة الظهر يوم النحر يقول فيه : الله أكبر ، الله أكبر ، لا إله إلا الله والله أكبر ، الله أكبر ، ولله الحمد ، الله أكبر علی ما هدانا ، الله أكبر علی ما رزقنا من بهیمة الأنعام وإنما جعل فی سائر الأمصار فی دبر عشر صلوات لأنه إذا نفر الناس فی النفر الأول أمسك أهل الأمصار عن التکبیر وکبر أهل منی ما داموا بمنی إلى النفر الأخير . الکافی ، ج ۴ ، ص ۵۱۶ ، ح ۲ .



و در روایتی: «تنها اقدام به صید مستلزم این معنا است»^۱.
و نیز، برای فرد مخیر اگر اقامت را در روز دوّم تا غروب به تأخیر انداخت موظف است که شب را در منی مانده و روز سوّم رمی جمرات نیز، به نماید.
باری، عظمت و ارزش ایّام تشریق به حدّی است^۲ که حتی حدیثی ناظر است: که ماندن شخص دو یا سه شب در منی مانند طفلی است که از مادر متولّد شده و خداوند همه ی گناهان او بیامرزد، که در واقع مصداق دیگری از جمله ی ﴿فلا إثم عليه﴾ خواهد بود.

چه اگر در حدیثی^۳ آمده است که زمان جاهلیّت عدّه‌ای از اعراب را اعتقاد چنین بود: که باید دو روز در منی ماند و بیش از آن گناه است و به عکس جمعی دیگر را عقیدت به اقامت تا سه روز و به خاطر این رفع توهم آیه مورد بحث نازل شد، آن را با حدیث دیگری که ناظر به آمرزش همه ی گناهان زائر است تضادّ و تنافی نیست.

﴿واتقوا الله﴾

و بپرهیزید خدا را. از هر قسم سرپیچی یا مخالفت، از عذاب در جهنّم یا برزخ. و اینک، که گناهان شما آمرزید و بر آن قلم عفو جاری ساخت، با تصمیمی راسخ و عزمی استوار و آزرمی تمام مراقب بوده که دیگر بار مرتکب گناه نشوید و نامه ی اعمال که هم اکنون پاک و نورانی است به غبار معصیت آلوده و سیاه نکنید.

۱. قال معاوية بن عمار: وسمعته يقول: في قول الله عز وجل: ﴿فمن تعجل في يومين فلا إثم عليه ومن تأخر فلا إثم عليه لمن اتقى﴾ فقال: يتقي الصيد حتى ينفر أهل منى في النفر الأخير. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۴۷۹ - ۴۸۰، ح ۳۰۱۶.

۲. عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن سيف بن عميرة، عن عبد الأعلى قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: كان أبي يقول: من أم هذا البيت حاجا أو معتمرا مبرءاً من الكبر رجع من ذنوبه كهيئة يوم ولدته أمه ثم قرء: ﴿فمن تعجل في يومين فلا إثم عليه ومن تأخر فلا إثم عليه لمن اتقى﴾ قلت: ما الكبر؟ قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن أعظم الكبر غمص الخلق وسفه الحق قلت: ما غمص الخلق وسفه الحق؟ قال: يجهل الحق ويطعن على أهله ومن فعل ذلك نازع الله رداءه. الكافي، ج ۴، صص ۲۵۲ - ۲۵۳، ح ۲.

۳. قال: بلى. يقولون: من تعجل من أهل البادية، فلا إثم عليه. و من تأخر من أهل الحضر، فلا إثم عليه. و ليس كما يقولون. قال الله - جل ثناؤه - ﴿فمن تعجل في يومين فلا إثم عليه﴾. ألا لا إثم عليه. ﴿و من تأخر فلا إثم عليه﴾. ألا لا إثم عليه. ﴿لن اتقى﴾. إنما هي لكم. و الناس سواد. و أنتم الحاج. الكافي، ج ۴، ص ۵۲۳ ح ۱۲؛ تفسير صافی، ج ۱، ص ۲۳۸.

﴿واعلموا انکم الیه تحشرون﴾

و بدانید که تحقیقاً شما به سوی او گرد آوری شوید. گرچه جمله تهدیدی است از جانب خداوند، ولی بوی رحمت از آن به مشام می‌رسد، چه پیشاپیش خدای مهربان بندگان را به روز رستاخیز که روزنه‌ی بسیار کوچک و اندک آن حشر صحرائی عرفات و منی است توجه داد تا مگر خلاق راه آدمیت پویند و در مسیر درست انسانیت گام نهند و در حقیقت این کلام از جانب خدای رؤف اهتمامی است برای آدم شدن ما بندگان.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾ (۲۰۴).



و از مردمان کسی است که سخن او درباره زندگی این جهان تو را به شگفتی آورد و خداوند را گواه گیرد بر آنچه در دل خویش دارد و حال آن که سخت ترین دشمنان (یا سخت ترین مخاصم) است.

﴿وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ﴾ (۲۰۵).

و چون فرمانده و سرپرست شود (یاروی بگرداند و پشت کند) می کوشد در زمین، تا در آن تباهی کرده و کشت و زرع و نژاد انسان براندازد و خداوند آشوب و فساد را دوست نمی دارد.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلِبِئْسَ الْمِهَادُ﴾ (۲۰۶)

و چون به او گویند: از مخالفت خدای بپرهیز، بزرگ منشی و سرفرازی او را به گناه برگیرد، پس او را دوزخ بسنده است و چه بد خوابگاه و بستری است!

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ (۲۰۷)

و از مردمان کسی است که برای خشنودی خدای، خویشتن بفروشد و خداوند مهربانست به بندگان.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

لغت

«اعجاب»: خوش آمدن، شادی کردن، شگفتی نمودن.

«الذّ»: «شدید الخصومه»؛ سخت دشمن بودن و دشمنی کردن.

«خصام»: جمع «خصم»، یعنی: دشمنان، یا از باب مخاصمه به معنای دشمنی کردن

«تولّى»: سرپرستی کردن، ریاست نمودن، روی گرداندن، پشت کردن، برگشتن.

«حرث»: زرع، کشت.



«نسل»: زاده، دودمان، نژاد.

«عزت»: ارجمند گشتن، گرامی شدن؛ ارجمندی، سرافرازی، مناعت، شرافت.

«شراء»: از لغات اضداد است به معنی خرید و فروش هر دو آمده و مناسب در این آیه فروختن است.

«رضاً»: خشنودی.

[اشاره به دو گروه از مردم]

این آیات مردم را به دو گروه تقسیم نموده: منافق و دشمن دروغ پرداز و پاکدل و راستین جان باز. و به مسلمین هشدار می دهد که از يك سو در مقام اصلاح حال خود برآمده و به صف رزمندگان راه خدا بپیوندند و از سوی دیگر مراقب باشند، که در معرض گول نیرنگ بازان دورو و اصلاح طلبان کاذب و مدعیان به ظاهر خیرخواه و به باطن دشمن و خدمتگذاران دروغین که سخنشان دل می رباید و اندیشه و نیت سوء باطنشان هستی و ایمان، قرار نگیرند، چه هدف اصلی این زمره افراد تصدی امر و به دست گرفتن قدرت و سوار شدن بر گرده توده ها و سپس تاخت و تاز تا آنجا که خواهند، به نحوی که همه شئون زندگی مردم را به بازی گیرند و ظاهراً دم از اصلاح زده [و] در باطن جان و مان و دین و ایمان مردم از هم پاشیده، جز فساد و تبه کاری و فتنه و آشوب میان جوامع و ملت ها هدفی ندارند، تا به سود شخصی و وابستگان و امیال و هوسهای دنیوی و زشت خود برسند.

نمونه بارز آن در شرایط حاضر زورمندان و ابر قدرت هائی هستند در شرق و غرب، که تحت عناوین گول زن، از قبیل: طرفداری از تساوی حقوق همگانی، آزادی قلم و سخن عدم تبعیض نژادی، از بین بردن هر نوع امتیاز طبقاتی، تأمین بهداشت و فرهنگ عمومی، بهبود تغذیه و اقتصاد کشورهای عقب مانده و فقیر؛ فریاد و هیاهو راه می اندازند و عملاً جز فساد و آشوب و اختلاف و خونریزی و نابودی مزارع و جنگلها و دام و مواشی و ترویج فساد اخلاق و کشتن روح ایمان، اقدامی نمی کنند. و با سخنان پوچ و فریبنده برای تسلط بیشتر بر منابع بری و بحری کشورهای ناتوان، ساده لوحان را گول



«نسل»: زاده، دودمان، نژاد.

«عزت»: ارجمند گشتن، گرامی شدن؛ ارجمندی، سرافرازی، مناعت، شرافت.

«شراء»: از لغات اضداد است به معنی خرید و فروش هر دو آمده و مناسب در این آیه فروختن است.

«رضاً»: خشنودی.

[اشاره به دو گروه از مردم]

این آیات مردم را به دو گروه تقسیم نموده: منافق و دشمن دروغ پرداز و پاکدل و راستین جان باز. و به مسلمین هشدار می دهد که از يك سو در مقام اصلاح حال خود برآمده و به صف رزمندگان راه خدا بپیوندند و از سوی دیگر مراقب باشند، که در معرض گول نیرنگ بازان دورو و اصلاح طلبان کاذب و مدعیان به ظاهر خیرخواه و به باطن دشمن و خدمتگذاران دروغین که سخنشان دل می رباید و اندیشه و نیت سوء باطنشان هستی و ایمان، قرار نگیرند، چه هدف اصلی این زمره افراد تصدی امر و به دست گرفتن قدرت و سوار شدن بر گرده توده ها و سپس تاخت و تاز تا آنجا که خواهند، به نحوی که همه شئون زندگی مردم را به بازی گیرند و ظاهراً دم از اصلاح زده [و] در باطن جان و مان و دین و ایمان مردم از هم پاشیده، جز فساد و تبه کاری و فتنه و آشوب میان جوامع و ملت ها هدفی ندارند، تا به سود شخصی و وابستگان و امیال و هوسهای دنیوی و زشت خود برسند.

نمونه بارز آن در شرایط حاضر زورمندان و ابر قدرت هائی هستند در شرق و غرب، که تحت عناوین گول زن، از قبیل: طرفداری از تساوی حقوق همگانی، آزادی قلم و سخن عدم تبعیض نژادی، از بین بردن هر نوع امتیاز طبقاتی، تأمین بهداشت و فرهنگ عمومی، بهبود تغذیه و اقتصاد کشورهای عقب مانده و فقیر؛ فریاد و هیاهو راه می اندازند و عملاً جز فساد و آشوب و اختلاف و خونریزی و نابودی مزارع و جنگلها و دام و مواشی و ترویج فساد اخلاق و کشتن روح ایمان، اقدامی نمی کنند. و با سخنان پوچ و فریبنده برای تسلط بیشتر بر منابع بری و بحری کشورهای ناتوان، ساده لوحان را گول



می‌زنند و حتی با انتشار نشریات و مکاتب فساد انگیز روحی و اخلاقی وسیله عمال خود و نیز ارتباطات جمعی چون رادیو و تلویزیون و مجله و روزنامه، دین و اعتقاد مردم را به تباهی کشانده، زمینه انواع مفاسد را پی‌ریزی می‌کنند، تا بدین وسیله پایه نیروهای معنوی يك ملت را سست و با ایجاد تفرقه و نفاق به نظریات پست خود برسند.

برای رسیدن به این اهداف شوم ناجوانمردانه از همه امکانات علمی و تکنیک روز استفاده می‌کنند، تا جایی که با سیاست‌های مزورانه و افکار شیطان صفت نقشه‌هایی که بر اساس تخریب کشت و زرع و فرار دهقان از صحرا و شالی‌زار و بی‌ رغبتی کارفرما و سرمایه‌دار بامور دام و زراعت است کشیده و پی‌ریزی می‌شود، تا بتوانند بدین وسیله رگ حیاتی ملت را بدست گیرند و آذوقه و مواد غذایی را در تیول خود در آورند و از طرفی پیدا است که گرسنگی و فقر غذایی خود بهترین وسیله است برای تسلیم در برابر خواست‌ها و برآورد تقاضا و تمایلات دشمن.

لذا اگر قرآن تکیه روی حرث و نسل می‌کند برای این است که عامل مؤثر در امکان زیست شرافتمند و آزادی مردم از هر بند و اسارت، در درجه اول عدم احتیاج در زمینه آذوقه و خوراک يك ملت است و حتی ادامه نسل و ثبات دین و اعتقاد افراد نوعاً مبتنی است بر تأمین ما یحتاج و ضروریات اولیه زندگی؛ بنابراین ملل مسلمانان باید کاملاً بیدار بوده و با آگاهی تمام نخستین برنامه را در تأمین کمبود مواد غذایی، اعم از گندم و جو و برنج و حبوبات و هر نوع دانه‌های روغنی و یا علوفه و دام و پرورش مواشی پی‌ریزی کنند، تا از این جهت دست‌نیاز به سوی دیگران دراز نکرده و زمینه تسلیم در برابر خواست‌های ستمگرانه دشمن فراهم نشود. و چه بهتر که ضمن تأمین احتیاج سالانه خود قدرت صدور مواد غذایی را به کشورهای غیر مسلمان واجد شوند.

هم‌اکنون آمار برخی از کشورها که خود را دلسوز و خیر خواه ملت‌های ضعیف و ممالک عقب مانده معرفی می‌کنند و در عین حال به غارت و چپاولگری منابع مادی و نیروهای انسانی آن مشغولند نشان می‌دهد، که در جریان سال‌های میلیونها تن گندم و برنج و دانه‌های روغنی به سایر کشورهای به اصطلاح در حال رشد صادر کرده، به نحوی که صدور انواع اسلحه و وسائل جنگی و کلیه مصنوعات و منسوجات دیگر منحنی



رقم کمتر از نیم و حتی يك سوم را نسبت به مواد غذایی مشخص می کند، بدیهی است صدور آذوقه به این کشورها گاه در گرو پذیرش برخی از پیشنهادات [و] درخواستها است که با مبانی اقتصادی و اخلاقی و حتی اعتقادی يك ملتى مغایر و مباین است چه، ملتى که کشت و زرع و مواشى و دام خود را از دست داد و راه دین و معنویت را گم کرد، ناگزیر به تمکین و انجام هر پیشنهادی نابجا و دعوتی ناروا است و از این جامی توان دریافت که خدای مهربان، برای بیداری گروه مسلمان از نقشه های شوم و فساد انگیز دشمن بیدار باش می دهد که :

﴿ومن الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا﴾ (۲۰۴).

و از مردمان کسی است که گفتارش درباره زندگی دنیا تو را به شگفت آورد و به ظاهر دلپذیر و خوش آیند باشد، یعنی هنگامی که به سخن آغاز می کند دم از اصلاح امور مردم زده اهداف و مقاصد برجسته و شایان توجه و تمجید و ظاهراً دلربا و فریبنده به زبان می راند و نمایند این معنی است تا اگر کار و تصدی امر به او واگذار شود دنیا را برای مردم گلستان کند و دست به اصلاحاتی زند که همه در رفاه و آسایش بسر برند و برنامه و پروژه ای به ظاهر جالب ارائه داده و تز و دکترین فریبنده به رخ می کشد و خویش را حامی و پشتیبان امور دین و دنیای مردم معرفی به نحوی که شنوندگان را شادی و نشاطی شگفت و خوش آیند دست می دهد و برای تحکیم و نفوذ سخن خود در میان شنوندگان .

﴿ويشهد الله على ما في قلبه﴾

خدا را بر آنچه در دل خویش دارد گواه می گیرد، یعنی : سوگندهای سخت و استوار یاد کرده و برای صدق دعاوی خود خدا را شاهد می آورد.

﴿وهو الذّٰلّٰ الخصام﴾

و حال آن که او سخت ترین دشمنان یا شدیدترین مردم در ستیزه و پیکار است .

﴿وإذا تولّى سعى في الأرض ليفسد فيها﴾ (۲۰۵)

و چون سمّت ریاست و پست سرپرستی و زمامداری احراز می کند یا چون پس از اتمام سخنان شگفت آمیز و خوش آیند پشت کرده دنبال کار خود می رود، می کوشد در زمین تا در آن تباهی و فساد برانگیزد .



این جمله آگهی است به مردم مسلمان، که با بینش و درایتی تمام در هر دوره و زمان تحت تأثیر و اغفال اشخاص نیرنگ باز خوش بیان و دغل کاران شیرین زبان قرار نگیرند، همان‌ها که با گفتار پرزرق و برق برای سوار شدن برگرده مردم و تصاحب کرسی زعامت و فرماندهی همه‌گونه وعده‌های نیکو و ارائه برنامه و پروژه‌های اصلاح می‌دهند و پس از رسیدن به مقصود نه تنها از آن سخنان و وعده‌ها خبری نیست و از آبادی و آبادانی اثری نه بلکه؛

﴿ويهلك الحرث والنسل﴾

و کشت و زرع و نژاد و دودمان بشر را به فساد و تباهی می‌کشد.

یعنی: وسیله زیست و معیشت را که کشت و کار مردم است از بین می‌برد و چنان استادانه برنامه‌هایی پی ریزی می‌شود، که به اشتباه یا اجبار مردم دست از زراعت و تربیت دام و مواشی بردارند و به دنبال منافع زود گذر و فریبنده دست و پا زنند و در نتیجه و به دست خود هلاکت و نیستی خویش را پی ریزی کنند، یا گاه دست به کشتار و خونریزی زده، یا روح دیانت و اعتقاد به مبدأ و پاکی و امانت و ایمان و صداقت را در مردم می‌کشد و به فساد و خیانت سوق می‌دهد، که نتیجه آن تجری و اقدام بهر نوع تجاوز و تعدی به حدود و مقررات الهی و عدم رعایت احکام و موازین شرع و بالاخره از هم گسیختگی روح معنویت در جامعه و ایجاد هر نوع خیانت و خونریزی است.

در حدیثی حرث را زرع و نسل را ذریه آدم بیان کرده‌اند.^۱

و در روایتی از امیر مؤمنان است که آدمی به خاطر ستم و نهاد بدی که دارد دست به نابودی کشت و کار و فرزندان آدم می‌زند.^۲

و در حدیثی دیگر منظور از حرث «دین» و نسل «مردم» بیان شده،^۳ که تأویلی از آیه و بیان مصداقی از فساد و تبه کاری است.

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰۰ ح ۲۸۷.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۸۹ ح ۴۳۵؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰۱ ح ۲۹۰.

۳. و روی عن الصادق علیه السلام: «إن الحرث في هذا الموضع الدين والنسل الناس». تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۳۴



[در بیان جمع بین دو حدیث]

در جمع بین این دو حدیث می‌توان گفت که: زرع و کشت چون وسیله معاش مردم و ادامه حیات جسمی انسان بر آن مترتب است و دین نیز موجب بهره‌وری جسم و روح آدمی است، چه از بسیاری محرمات که زیان بدنی و روحی دارد جلوگیری و به بسیاری از امور واجب و حلال که عامل نیرومندی تن و جان انسانی است مشوق می‌باشد، از طرفی پیدا است این گونه کردار ناستوده و فسادانگیز یعنی نابودی حرث و نسل مورد سخط و خشم خداوندی است لذا فرمود:

﴿وَاللَّهُ لَا يَحِبُّ الْفُسَادَ﴾ (۲۰۵)

و خداوند تبه‌کاری را دوست نمی‌دارد. سپس درباره همین گونه افراد صفت دیگری بیان می‌فرماید، که حاکی از خودخواهی و غرور آنها است. پیدا است به هیچ وجه گوش شنوا برای نُصح و خیرخواهی ندارند چه فرموده:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾ (۲۰۶)

و هرگاه که به او گویند خدای را بپرهیز [از گناه باز ایست و فرمان حق به کار بر و از فساد و کشتار دست باز مدار] عزت و تکبر او را به گناه برگیرد.

یعنی: مغرورانه بر فساد و تباهی خودمی‌افزاید، چه جاه و شوکت ظاهری و مغز مستکبر، او را به لجبازی و عصیان بیشتری می‌کشد و چون چاره و مناسب حال چنین فردی سرکش و خودخواه دوزخ است فرمود:

﴿فَحَسِبْهُ جَهَنَّمَ وَلِبِئْسَ الْمِهَادُ﴾

پس او را دوزخ بسنده است و آن، چه بد خوابگاه و بستری است. در برابر این گونه افراد - که رویه‌شان در جامعه تباهی و فساد و دورویی و نفاق و نابودی حرث و نسل بوده و اندرز و نصیحت هم به دماغ پر غرور و عزت ظاهریشان بر خورد کرده دست به جنایت ستیزی می‌زنند. خداوند دسته دیگری - که در راه حق گام نهاده، تا آنجا که جان خویش را فدا و حافظ دین خدا و شریعت می‌شوند. یادآور شده فرمود:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ﴾ (۲۰۷)

و از مردمان کسی است که جان خود به خاطر جلب رضای خداوندی نثار کرده
فروشد.

یعنی: گروهی ولو اندك هستند، که همواره رضای حق می طلبند و برای رسیدن به
این هدف از هیچ چیز ولو دادن جان خویش در ره خدا مضایقه ندارند، پیدا است
وجود چنین افرادی دین خدا را پیوسته زنده نگهداشته و مکتب حق و عدالت را - به
خلاف عناصر ناپاک و منافق و منحرف؛ رونق می بخشد.



[اشاره به شأن نزول آیه]

شأن نزول این آیه را - عده ای از علماء و مفسرین عامّه چون ثعلبی^۱ به نقل از تفسیر
برهان و عموم خاصّه؛ درباره علی علیه السلام در لیلۃ المبیت نقل کرده اند، آنجا که حضرتش
جان در کف نهاده و آماده فدا شدن گردید و هنگامی که ۱۵ نفر از سران قبائل مختلفه
عرب قصد کشتن نبی اکرم کرده تا خون حضرتش را پایمال کنند، علی علیه السلام شبانه در
بستر رسول خدا خوابید، تا آن بزرگوار جان بسلامت برد و حین حمله چون علی علیه السلام از
بستر برخاست، به جای این که او را بکشند پرسیدند محمد صلی الله علیه و آله کجا است و از کشتن
علی علیه السلام منصرف شدند و در واقع خدای به او مهربانی کرد و همانجا رأفتش را ارائه داد
و او را به سلامت از چنگال ایشان برهانید و نیز، پیامبر بزرگوار را در غار از دید
دشمنان پوشیده داشت و جانش حفظ بفرمود، چه؛

﴿والله رءوف بالعباد﴾ (۲۰۷). گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

و خداوند مهربانست به بندگان و کدام بنده سزاوارتر و شایسته تر به رأفت الهی از
نبی و وصی.

[درگیری دائمی دو گروه و تأیید خداوند مسلمین را]

باید دانست که در طول زمان این دو گروه یعنی: کافر و منافق دروغگو و مؤمن و
معتقد راستگو که یکی تنها در جستجوی هوسهای زود گذر دنیا و دیگری در طلب

۱. الامالی شیخ للطوسی، ص ۲۵۳؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۴۴، ح ۱۰۷۹/۸.



رضا و خوشنودی حق و مواهب جاوید آخرت است همواره در گیرودار و جنگ و ستیز با یکدیگرند و خداوند گروه مؤمن مجاهد را - که در شرایط سخت به او پناهنده می شوند، مورد رأفت و مهربانی قرار داده و در موقع لازم مال و جانشان را حفظ می کند و اگر گاه کوشش و تلاش در راه خدا تا به جائی رسید که منجر به نوشیدن شربت شهادت شد، باز نامی نیکو و با عظمت به یادگار در این سرا و بهشت برین و قرب خدائی به سرای دیگر نصیب و بهره شان سازد و اگر به کافر منافق مهلتی چند می دهد و سریعاً او را در ارتکاب گناه به کیفر نمی گیرد، خودآزمون و اختباری است که تاخت و تازش تاکی است و سقوط و انحطاط و زشتی و پلیدیش تا چه حد، که بر خود او نزول در پست ترین درکاتش روشن شود و همه گونه اتمام حجت صورت گیرد.

[بیان احادیث در آیات سابق]

و اینک روایاتی چند که در این آیات آمده :

۱. در تفسیر نورالثقلین از حسین بن بشار است که گفت :
از حضرت ابی الحسن علیه السلام از فرموده خدا درباره «حرث و نسل» پرسیدم، فرمود :
«منظور از نسل «ذریه» و «حرث» کشت و زرع است .^۱
 ۲. در تفسیر برهان از زراره از امام باقر و صادق علیهما السلام است که فرمود : «غرض از «نسل» فرزندان و «حرث» زمین است .^۲
 ۳. در همان تفسیر از اسحاق سبعی از امیر المؤمنین است : «که در کشت و زرع تباهی می کنند و فرزندان آدم را به خاطر ستم و نهاد بدی که دارند می کشند» .^۳
-
۱. عن الحسين بن بشار قال : «سألت أبا الحسن عليه السلام عن قول الله : ﴿ومن الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا﴾ قال : فلان وفلان ﴿ويهلك الحرث والنسل﴾ هم الذرية، والحرث الزرع» . تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۰۳، ح ۷۴۹ ؛ بحار الأنوار، ج ۹، ص ۱۸۹، ح ۲۲ .
 ۲. عن زرارة، عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام، «قال : سألتهما عن قوله : ﴿وإذا تولّى سعى في الأرض﴾ إلى آخر الآية . فقالا : النسل : الولد، والحرث : الأرض . تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۴۱، ح ۱۰۶۵ ؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۲۸۸ .
 ۳. عن أبي إسحاق السبعي، عن أمير المؤمنين علي عليه السلام، «في قوله : ﴿وإذا تولّى سعى في الأرض ليفسد فيها ويهلك الحرث والنسل﴾ بظلمه و سوء سيرته ﴿والله لا يحب الفساد﴾ . تفسیر برهان، ج ۶، ص ۴۴۱، ح ۱۰۶۷ ؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰۱، ح ۲۹۰ .



۴. از سعد اسکاف از امام باقر علیه السلام است: که منظور از «الد» دشمنی شدید است.^۱
۵. در همان تفسیر از ابو علی طبرسی از ابن عباس است که گفت: «این آیه درباره ریا کار نازل شده، چه خلاف آنچه را در باطن دارد ظاهر می سازد و گوید: همین معنی از امام صادق علیه السلام مروی است. و نیز از امام ششم است: که غرض از «حرث» در این جا دین و «نسل» مردم می باشند».^۲

۶. در امالی شیخ از حکیم بن جیر از علی بن الحسین علیه السلام درباره آیه ﴿و من الناس من یشری نفسه...﴾ است که: «درباره علی علیه السلام هنگامی که در فراش رسول اکرم خوابیده نازل گشت».^۳

۷. و همین حدیث از طریق عامه و سیله موفق بن احمد مسنداً از امام چهارم نقل است؛ و بالاخره تنها در تفسیر برهان ج ۱، ۱۳ مورد به طریق مختلف از عامه و خاص مسنداً و مرسلأ نقل می کند که شأن نزول آیه ﴿من یشری نفسه...﴾ درباره علی علیه السلام و در مورد لیلۃ المبتیت نازل گشته است.

﴿یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم كافة ولا تتبعوا خطوات الشیطان إنه لكم عدو مبین﴾ (۲۰۸).

ای کسانی که گرویده اید همگان در اسلام [و] انقیاد در آئید و گامهای دیورا پیروی

۱. عن سعد الإسکاف، عن أبي جعفر علیه السلام، قال: «إن الله يقول في كتابه: ﴿و هو الذی الخصام﴾ بل هم یختصمون.

قال: قلت: ما الد؟ قال: شدید الخصومة. تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۳۰۴- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰۱، ح ۲۹.

۲. قال ابن عباس: نزلت الآيات الثلاث في المراثي، لأنه يظهر خلاف ما یبطن قال: و هو المروي عن الصادق علیه السلام و روي عن الصادق علیه السلام: أن الحرث في هذا الموضع: الدين، و النسل: الناس. تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۳۴، تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۴۱ ح ۱۰۶۹- ۱۰۷۰.

۳. حدثنا جماعة، عن أبي الفضل، «قال: حدثنا محمد بن أحمد بن يحيى بن صفوان الامام بأنطاكیة، قال: حدثنا

محفوظ بن بحر، قال: حدثنا الهيثم بن جميل، قال: حدثنا قيس بن الربيع، عن حكيم بن جبير، عن علي بن الحسين علیه السلام فی قول الله عزوجل: ﴿و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله﴾ قال: نزلت فی علی علیه السلام حين

بات فراش رسول الله صلی الله علیه و آله. الامالی، للطوسی، ص ۴۴۶، ح ۲/۹۶۶.

۴. مناقب الخوارزمی، ص ۱۲۷؛ ح ۱۴۱، تفسیر ثعلبی، ج ۲، ص ۱۲۶، مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۴.

۵. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۴۱- ۴۴۵، ح ۱۰۷۳ به بعد.



نکنید، که به راستی او شما را دشمنی است آشکار.

﴿فَإِنْ زَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتِ فَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (۲۰۹)

و اگر لغزیدید بعد از آن که شما را نشانه هائی روشن آمد، پس به یقین بدانید که خداوند چیره است و درستکار:

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَالِىَّ اللَّهُ تَرْجِعُ الْأُمُورَ﴾ (۲۱۰).

آیا جز انتظار می کشند و چشمی دوزند، که بیاید ایشان را [فرمان] خدا در سایبان هائی از آبر و فرشتگان و کار بگذرد و به سوی خدا بر می گردد همه کارها.

لغت

«سلم»: اسلام، انقیاد، کردن نهی، صلح و سازش.

«كافه»: همگی، تماماً، جمعاً، همگان.

«زل»: زلزله و مزله، لغزش؛ لغزیدن، سر خوردن؛ انحراف و کژی از راه راست و درست.

«عزیز»: چیره، غالب، توانا، بلند پایه ای که او را کسی یا چیزی ناتوان نسازد.

«نظر»: نگاه؛ نگاه کردن، نگرستن و در این جا به معنای چشم داشتن یا چشم براه دوختن و انتظار کشیدن است.

«ظلل»: جمع ظلّه، سایبان.

«سحاب»: ابر، میغ.

پس از آن که از دو گروه یعنی: منافق دروغ پرداز و مؤمن راستین جان باز، در آیات قبل سخن راند و همگان را بیداری بخشید، اینک به طور کلیّ گروندگان دین حق را اعم از مؤمن و منافق مخاطب ساخته می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً﴾ (۲۰۸).

ای کسانی که گرویده اید همگی در اسلام در آئید.

[خطاب به هر دو گروه]

پیدا است ایمان به اسلام و قرآن غیر از تسلیم و انقیاد همه جانبه و بدون چون و چرا در تمام اوامر و نواهی حق و گفتار رسول اکرم و ریشه کن ساختن هر نوع اختلاف آراء و مذاق شخصی و استنتاج فکری در امور مذهبی و دینی است چه، مؤمن که تسلیم خدا شد دیگر هیچ گونه نظریه شخصی و استنتاج و قیاس فکری در امور و احکام و دستورات مذهب از خود نشان نمی دهد، مغز و روان او تنها دنباله رو فرمان خدا و رسول و انقیاد در برابر اوامر آنهاست و راهی را که ارائه می دهند بی چون و چرامی پذیرد و گردن می نهد، نه به عنوان دلسوزی اسلام، به فکر و اندیشه خود خلیفه و جانشین رسول اکرم ﷺ تعیین می کند و نه با متابعت از هوی و هوس و پیروی از گامهای شیطان غصب خلافت و دگرگونی در دین و بدعت در احکام می گذارد.

لذا خداوند مهربان هشدار به ضمیر منافق و روان مؤمن می دهد، که یکپارچه تسلیم امر خدا باشند و کوچکترین انحرافی از مکتب دین و فرمان رسول در امور اعتقادی و عملی نورزند و لذا تأکید می فرماید که:

﴿وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ﴾

و گامهای شیطان [دیو] را پیروی نکنید. یعنی: آنها که به فکر و اندیشه خود به غرض یا ندانسته و نسنجیده در خواب انداز و خواب آلود آیه معنی می کنند و راه بدعت باز می کنند یا زیر بار برخی از دستورات اسلام نمی روند، بدانند که به راهی گام گذاشته اند که شیطان سپرده است و سرانجامی خواهند داشت که هم او دارد؛ و برای این که بهترین دشمن سمج و نابه کار را معرفی کند، فرمود:

﴿إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾

همانا او شما راست دشمنی آشکار. چه در آغاز بر اثر عدم سجده به آدم و سرپیچی از فرمان خدا طرد و ساقط شد و لذا کینه و دشمنی آدم و فرزندان او در دل گرفت و تا وقت معلوم همواره در مقام فساد و کفر آدمیان از کوشش و تکاپو باز نایستد، تا سرنوشت گروه زیاد را به دوزخ و آتش خشم الهی بکشاند.





﴿فَإِنْ زَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ﴾ (۲۰۹)

و اگر دچار لغزش شدید و پس از آن که شما را نشانه های روشن آمد. یعنی: وقتی که ما آیات خود را بر شما خواندیم و دلائل صدق نبوت و قرآن بر شما مسلم گشت و هیچ گونه جای ابهام و ایرادی منطقاً باقی نماند و در حقیقت اتمام حجّت به نحو شایسته صورت گرفت، باز روی هوای نفس و القاء شیطان از جاده حق و تسلیم در برابر پروردگار و رسول منحرف شدید و به اندیشه و میل خود گام زدید:

﴿فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾.

بدانید که همانا خداوند چیره درستکار است.

[انحراف شما، خدا را ناتوان نمی کند]

یعنی: مخالفت و انحراف شما خدا را ناتوان نخواهد ساخت، هر قدرت و شوکت و هر شرافت و عزّتی به دست توانای او است و خود بر هر چیز غالب است هنگامی که بخواهد می تواند شما را به هر نوع عذابی اخذ کند و چون گروه پشینیان هلاک و نابود سازد یا اگر مهلت دهد و عذاب نکند بر وفق مصلحت و حکمت عمل نموده است جای ایراد و انتقادی نیست.

پس از اتمام حجّت در آیات فوق می توان گفت: نوعی [یا] گروهی سنگدل و بدسرشت همواره در میان مردم بوده، که تحت هیچ عنوان بر اثر شدت هوای نفس و سوء اختیار آمادگی برای پذیرش حق ندارند، لذا برای این طبقه از مردم فرمود:

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ﴾ (۲۱۰)

آیا جز انتظار می کشند این که بیاید ایشان را خداوند در سایبانهایی از ابر و فرشتگان! استفهام انکاری است.

یعنی: این گروه منافق کافر و گنه کار معترض - که به شدت خود خواهند و مستکبر؛ جز آمدن فرمان خدا و فرشتگان و مأموران الهی - که مستلزم نزول عذاب و هلاکت ایشانست؛ چشم داشتی ندارند. چه در این هنگام دیگر ایمان آوردن و تسلیم حق شدن چون فرعون و فرعونیان سودی نخواهد داشت زیرا:

﴿وقضى الامر﴾ .

کار گذشته و مطلب خاتمه یافته و مهلت به فرجام رسیده . چنان که در آیه ای از سوره انعام که مشعر بر همین معنا است خداوند از گفته کفار باز گو کند که :
﴿وقالوا لولا أنزل عليه ملك﴾ (انعام: ۶) : چرا بر پیامبر فرسته ای فرود نیامد .
خداوند پاسخ دهد که :

﴿ولو أنزلنا ملكا لقضى الأمر ثم لا ينظرون﴾ (انعام: ۶) : ۸ .

اگر فرشته ای فرو فرستیم هر آینه کار بگذرد و جریان پایان پذیرد سپس مهلتی نیابند . چه دیگر جای ابراز ایمان نبوده و هنگام و روز عذاب و مشاهده فرشتگان هر نوع تسلیم و انقیاد مورد پذیرش نیست بلکه در این وقت دفتر و کتاب اعمال و رفتار و رسیدگی به حساب افراد از خوب و بد بازمی شود، لذا فرمود :

﴿والى الله ترجع الامور﴾ (۲۱۰) .

و همه کارها بسوی خداوند برگشت می شود .

یعنی : رسیدگی امور و چگونگی اعمال و پرونده دوره حیات آدمی در دنیا و سرنوشت کيفر و پاداش به دست خدای توانا است تا نیکو کار از بد کار متمایز و هر يك به اجر و مزد خود برسند .

باید دانست که غرض از آمدن خداوند برابر احادیث وارده در حقیقت فرمان و امر او است یا عذاب الهی و در آیه که لفظ ملائکه عطف بر الله است مراد را فرشتگان عذاب تعیین کرده اند، که به سراغ گنه کاران برای تعذیب ایشان فرودمی آیند .

قرائتی در عیون اخبار الرضا از امام هشتم است که فرمود : کلمه والملائكة «بالملائكة» است که معنی می شود : ایشان را خداوند فرشتگان عذاب بیاورد .^۱

یعنی : آنان جز این که خداوند فرشتگان عذاب را بر سرشان در سایبانهای از ابر فرود آورد، دیگر چشم انتظاری ندارند .

۱ . وسألته عن قول الله عزوجل : ﴿هل ينظرون الا ان ياتيهم الله في ظلل من الغمام والملائكة﴾ قال : يقول : ﴿هل ينظرون إلا أن ياتيهم الله بالملائكة في ظلل من الغمام﴾ وهكذا نزلت . عیون أخبار الرضا عليه السلام ، ج ۱ ، ص ۱۲۶ ، ح ۱۹ ، باب ۱۱ .



[تاویل آیه]

و نیز می توان گفت: در تاویل آیه احادیثی که در مورد رجعت یا ظهور ولی عصر علیه السلام یا هنگامه قیامت آمده، همگی قابل جمع است؛ زیرا هر يك از این سه حال حاکی از فرجام ناگوار نسبت به کیفر و مجازات گروه گنه کار و ستمگر است و تطبیق آیه با هر يك و در جمع مناسب نیست و اینک حدیثی چند درباره آیات ذیلاً درج می شود:

۱. در تفسیر برهان ذیل آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً﴾ (۲۱۰). از عبدالله بن عجلان از ابی جعفر علیه السلام نقل است که فرمود: «آیه درباره ولایت ما است»^۱. بدیهی است با این سخن بیان مصداقی از آیه را فرموده اند چه آنها که وحدت اسلامی را شکستند و در صلح و سازش نسبت به مکتب قرآن و فرمان رسول قرار نگرفته و تسلیم امر و ولایت نشدند، در حقیقت راه شیطان سپرده اند.

۲. در امالی شیخ از محمد بن ابراهیم است که گفت:

«شنیدم حضرت صادق علیه السلام درباره قول خداوند: (در اسلام همگی داخل شوید) می فرمود: درباره علی بن ابی طالب علیه السلام است و در جمله (پیروی گام های شیطان نکنید) فرمود: پیروی غیر علی علیه السلام را ننمائید.^۲

باری از فضیل بن یسار و محمد بن مسلم و ابی بکر الکلبی، و ابی بصیر و ابن شهر آشوب به طرق مختلف از امام صادق و امام باقر و زین العابدین علیهم السلام به همین معنا درباره آیه حدیث آمده است^۳ که بیان مصداقی اعظم فرموده اند.

۱. محمد بن یعقوب: عن الحسين بن محمد، عن معلي بن محمد، عن الحسن بن علي الوشاء، عن مثنى الخناط، عن عبد الله بن عجلان، عن أبي جعفر علیه السلام، في قول الله عزوجل: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾. قال: في ولايتنا. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۴۵، ح ۱/۱۰۸۵؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۱۷، ح ۲۹.

۲. أبو محمد الفحام، قال: حدثنا محمد بن عيسى بن هارون، قال: حدثني أبو عبد الصمد إبراهيم، عن أبيه، عن جده محمد بن إبراهيم، «قال: سمعت الصادق جعفر بن محمد علیه السلام يقول في قوله تعالى ﴿ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً﴾، قال: في ولاية علي بن أبي طالب علیه السلام أولاً تتبعوا خطوات الشيطان، قال: لا تتبعوا غيره». الأمالی طوسی: ۲۹۹ - ۳۰۰ ح ۵۹۱ / ۳۸؛ ينابيع الموده، ج ۲، ص ۲۸۷، ح ۸۲۱.

۳. مختصر بصائر الدرجات، ص ۶۴؛ ينابيع الموده، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۵؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰۲، ح ۲۹۴ - ۲۹۷.

﴿سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُم مِّنْ آيَةٍ بَيْنَهُ وَمَن يَدُلَّ نِعْمَةَ اللَّهِ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (٢١١)



از بنی اسرائیل باز پرس، چه مقدار از نشانه روشن که ما ایشان را عطا کردیم و هر کس نعمت خدای را - پس از آن که او را فرا رسید، دگرگونی دهد پس همانا که خداوند سخت کیفر است.

﴿زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (٢١٢).

زینت و زیور یافت زندگی دنیا برای آنها که کافر شدند و کسانی را که ایمان آوردند به ریشخنده می گیرند و حال آن که مردمی که پرهیزگاری پیشه کردند، در روز قیامت برتر [از] ایشانند و خداوند هر کس را که بخواهد بی اندازه و حساب روزی می بخشد. در چند آیه پیش سخن از مؤمن و منافق بود، این دو آیه نیز بی تناسب نیست، تا برای پیامبر بزرگوار و سایر مؤمنین - که با کافر و منافق آمیزش و درگیری دارند تسلیتی باشد، چه متذکر است که در گذشته قوم بنی اسرائیل با این که نشانه ها و معجزات روشنی از جانب پروردگار بر ایشان آمد، مع الوصف به خاطر بد سرشتی و سوء کردار و پیروی از هوی و هوس همین گونه رفتار ناستوده و خلاف حق را با فرستاده خدا و پیروانش به جا آوردند و نیز، خدای مهربان ضمن تسلیت به مؤمنین، در بیداری و آدم شدن بدسیرتان اهتمام ورزیده، می فرماید:

﴿سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُم مِّنْ آيَةٍ بَيْنَهُ﴾ (٢١١)

ای رسول ما از فرزندان یعقوب همی باز پرس، که چه اندازه نشانه روشن که ما به شما عطا کردیم! مانند: ید بیضاء و عصای موسی و شکافتن دریا و فرستادن «مَن و سلوی» و سایه افکندن ابر و یا چه بسیار دلائل و نشانه های واضحی، که برای اثبات رسالت پیامبر خاتم در تورات و انجیل بیاوردیم و شما همه را به دگرگونی گرفتید و به جای شکر کفران این همه نعمت کردید و لذا بدیهی است:



﴿ومن يبدل نعمة الله من بعد ما جاءته﴾ .

هر کس نعمت خدای را پس از آن که او را در رسید به دگرگونی گیرد. یعنی: تغییر دهد و در برابر نعمت الهی به جای شکر کفر ورزد، یا آیات خدائی که برایشان خوانده شده از نظر لفظ یا معنی و مفهوم تبدیل کند، یا زیر بار اوامر و نواهی شرع که متضمن سعادت دنیا و آخرت او است نرود و با حق عناد ورزد و خود و دیگران را به گمراهی کشد.

﴿فإن الله شديد العقاب﴾ .

پس به درستی که خداوند سخت کیفر است. پاداش چنین فردی سرکش و ناسپاس را به سختی بدهد و بداند که او را شکنجه‌ای شدید نیز در پی است چه به سوء اختیار نافرمانی خدا نموده، چنان که صاحبان کتاب در تورات موسی و انجیل عیسی دست بردهائی نمودند و آیات آسمانی را از لحاظ عبارت یا معنی دگرگون کردند.

پیدا است این آیه بیدار باش است که این امت بعد از رحلت رسول اکرم مراقب باشند، که در دین و قرآن بدعت نهند و با توجیهاً و تأویلات خودسرانه، خود آگاه و ناخودآگاه آیات قرآنی و فرمایشات رسول اکرم ﷺ را تغییر و تبدیل ندهند و در صلح و سازش و یگانگی و وحدت درآیند و کمال انقیاد را در برابر دستورات الهی داشته با یکدیگر ستیز نکنند. و چون نوعاً دنیاخواهان هوسباز تنها طالب همین زندگی موقت بوده و به فرجام نمی‌اندیشند، مستعدند که شیطان نیز زرق و برق این جهان را در نظرشان زینت بخشد و به لهو و لعب پابندشان سازد و سرانجام این انغمار و فرورفتگی در مظاهر آن، پوزخند و ریشخند نمودن به صاحبان ایمان و مکتب حق و عدالت است که می‌فرماید:

﴿زین للذین كفروا الحياة الدنيا﴾ (۲۱۲).

زینت و زیور یافت برای کسانی که کافر شدند، زندگی این سرا.

[در بیان حال کافران]

یعنی: ایشان را خوش آیند قرار گرفت و نشاط و شادی خویش را به تمام و کمال در کسب مواهب دنیا دیدند، آن هم به هرگونه و از هر طریق، درست یا که نادرست و

کردار خود را که روی هوی و هوس و جلب منافع شخصی و خودخواهی و شهرت طلبی بود، به حساب خدمت به اجتماع درآورده یا حبّ جاه و مقام ایشان را مست و راه فریب را روش نیکو و حقیقت تلقی کردند، تا جائی که همه رفتار و اعمالشان در دیدگاه خویش زیبا جلوه کرد و در نتیجه:

﴿وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾.

نسبت به کسانی که ایمان آوردند، به چشم ریشخند و تمسخر می نگرند. چه به خاطر اعتقادشان به توحید و روز جزا یا فقر و مسکنت شان در زندگی دنیا، چنان که در آیه دیگر از قول همین گروه در داستان نوح خداوند فرماید:

کافران گفتند: آیا به تو ایمان آوریم و حال آن که پیرو تو شدند مردمی پست و فرومایه (شعراء (۲۶): ۱۱۱).^۱

یا این آیه که فرمود:

پس اشراف قوم نوح که کافر شده، گفتند: تو را جز بشری مانند خویش نمی بینیم، جز افراد پست و بی ارج با دید ابتدائی و بدون تعمق نمی شناسیم، که تو را پیروی کنند و از شما برخویشتن هیچ فضیلت و برتری نمی یابیم، بلکه شما را مردمی دروغگو به حساب آوریم (هود (۱۱): ۲۷).^۲

در این حال خداوند برای دلداری مؤمنان و نیز، سرنوشت نیکو و مقام ارجمند و شوکت و اقتدر واقعی و همیشگی، که پرهیزکاران را در سرای دیگر بهره و نصیب است و مشرکین و مخالفین نیز بدانند، که در فرجام کار جلال و عظمت از آن مؤمنان خواهد بود، فرمود:

﴿وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ (۲۱۲).

و کسانی که پرهیزگار شدند و خویش را از ارتکاب گناه باز داشتند، در روز رستاخیز برتر از ایشان باشند. و حشمت و شوکتی فوق مناصب این دنیا به ایشان اعطاء شود و یا در ریشخند و تمسخر به کافرانی که در عذاب و آتش می سوزند، برتر از استهزاء

۱. ﴿قَالُوا أَنْتُمْ مِنْ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْدَلُونَ﴾.

۲. ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا بِدِيَارِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُرُكُمْ كَذِبِينَ﴾.





ایشان در دنیا باشند، چنان که آیه شریفه ناظر به همین معنا است که :
«کسانی که ایمان آورند در آن روز به کفار خنده می کنند» (مطففین: ۸۳) : ۳۴' و در پایان
بیانی از فضل و رحمت خود نسبت به آنها که در دنیا بردبار و در مقابل دشمن ایستادگی
کرده و در اتیان اوامر و ترک گناه کوشا شدند، فرمود:

﴿والله يرزق من يشاء بغير حساب﴾ (۲۱۲).

و خداوند روزی بخشد هر کس را که خواهد، بی شمار و اندازه .
یعنی: به ایشان به حدی روزی دهد که از بسیاری به حساب نگنجد، یا نه مزد و
اجرشان برابر بندگی ایشان است بلکه از فضل و کرم حق بهره ور شوند، یا روزی به
قدری است که از بسیاری، دیگر انتظار و چشم داشتی باز دیاد باقی نماند، یا رزق بی
حد و حصری است از خزائن رحمتش، که نامتناهی است .

﴿كان النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ
بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا
جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ
يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (۲۱۳).

مردم يك گروه بودند] در فطرتی سر بسته و راه و روشی گم [پس خداوند پیامبران را
نوید بخش و بیم دهنده برانگیخت و با ایشان کتب را به درستی و راستی نازل بفرمود، تا
این که میان مردم در آنچه به خلاف افتادند داوری کند و در آن کتاب اختلاف نکردند
مگر آنها که به ایشان کتاب وارد شده، پس از آن که ایشان را دلائلی روشن فرا آمد،
به خاطر رشک و سرکشی در میانشان، پس خداوند کسانی را که گرویدند در آنچه از
حق اختلاف نمودند به اذنش راه بنمود و خدا هر کس را که بخواهد به راه راست
هدایت کند .

﴿ام حسبتم أن تدخلوا الجنة ولما ياتكم مثل الذين خلوا من قبلكم مستهم البأساء والضراء وزلزلوا حتى يقول الرسول والذين آمنوا معه متى نصر الله إلا إن نصر الله قريب﴾ (۲۱۴).

بلکه گمان بردید که وارد بهشت شوید و حال آن که هنوز سرگذشت کسانی که پیش از شما بودند، به شما وارد نشده و ایشان را گرفتاری و سختیها، رنج و اندوه ها فرا رسید و بر خود بلرزیدند، تا آنجا که پیامبر و آنها که به او گرویدند، همی گفتند کی است یاری خدا! هان آگاه شوید که یاری خدا نزدیک است.



[اشاره به تناسب آیات]

در این آیه نیز سخن از اختلاف و چند گروه شدنست و لذا ارتباط آیه با آیات قبل بی تناسب نیست گرچه آیه ناظر به بازگویی جریانی از گذشته و برحسب برخی از احادیث^۱ قبل از بعثت نوح و پس از آدم علیه السلام می باشد، لیکن مطلب کلی است و منطبق با هر عصر و زمان، چه نهاد ساختمان انسانها یکی و در حقیقت همه از یک جنسند و مستعد تکامل و پیشرفت و یا سقوط و انحطاط، برحسب این که در مسیر حق و صواب قرار گیرند یا در منجلاب گناه و فساد و در عین حال آیه تسلیتی است به مؤمنین زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و آیندگان نیز، تا متوجه شوند که این قبیل دو دستگی ها امر تازه ای نیست چه، [در] پیشینیان اختلاف بر اثر نادانی و ستم یا عناد و لجاج با پیشوایان و اوصیاء دین و مکتب حق - چون هر زمان دیگر، بوده و هست لذا فرمود:

﴿كان الناس أمة واحدة﴾ (۲۱۳).

مردم یک گروه بودند یا (یک گروه هستند).

یعنی: در ساختمان و نهاد، چه ریشه و جودی آنها یکی است. همگی در فطرت خداشناس و مستعد تکامل و ترقی و تشخیص امور نیک از بد و واجد احساس و شعور و غرائز گوناگون و آمیخته به نیروهای متضاد و آماده برای پذیرش حق و مکتب عدالت، یا به عکس مستعد سرنگونی و غوطه وری در راه فساد و شرارت، بر اثر

۱. الکافی، ج ۸، ص ۸۲ ح ۴۰؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۳۱۶.

﴿أم حسبتم أن تدخلوا الجنة ولما ياتكم مثل الذين خلوا من قبلكم مستهم البأساء والضراء وزلزلوا حتى يقول الرسول والذين آمنوا معه متى نصر الله إلا إن نصر الله قريب﴾ (۲۱۴).

بلکه گمان بردید که وارد بهشت شوید و حال آن که هنوز سرگذشت کسانی که پیش از شما بودند، به شما وارد نشده و ایشان را گرفتاری و سختیها، رنج و اندوه ها فرا رسید و بر خود بلرزیدند، تا آنجا که پیامبر و آنها که به او گرویدند، همی گفتند کی است یاری خدا! هان آگاه شوید که یاری خدا نزدیک است.



[اشاره به تناسب آیات]

در این آیه نیز سخن از اختلاف و چند گروه شدنست و لذا ارتباط آیه با آیات قبل بی تناسب نیست گرچه آیه ناظر به بازگویی جریانی از گذشته و برحسب برخی از احادیث^۱ قبل از بعثت نوح و پس از آدم علیه السلام می باشد، لیکن مطلب کلی است و منطبق با هر عصر و زمان، چه نهاد ساختمان انسانها یکی و در حقیقت همه از یک جنسند و مستعد تکامل و پیشرفت و یا سقوط و انحطاط، برحسب این که در مسیر حق و صواب قرار گیرند یا در منجلاب گناه و فساد و در عین حال آیه تسلیتی است به مؤمنین زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و آیندگان نیز، تا متوجه شوند که این قبیل دو دستگی ها امر تازه ای نیست چه، [در] پیشینیان اختلاف بر اثر نادانی و ستم یا عناد و لجاج با پیشوایان و اوصیاء دین و مکتب حق - چون هر زمان دیگر، بوده و هست لذا فرمود:

﴿كان الناس أمة واحدة﴾ (۲۱۳).

مردم یک گروه بودند یا (یک گروه هستند).

یعنی: در ساختمان و نهاد، چه ریشه و جودی آنها یکی است. همگی در فطرت خداشناس و مستعد تکامل و ترقی و تشخیص امور نیک از بد و واجد احساس و شعور و غرائز گوناگون و آمیخته به نیروهای متضاد و آماده برای پذیرش حق و مکتب عدالت، یا به عکس مستعد سرنگونی و غوطه وری در راه فساد و شرارت، بر اثر

۱. الکافی، ج ۸، ص ۸۲ ح ۴۰؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۳۱۶.



پیروی از هوای نفس و بالاخره واجد مجموعه ای از صفات و لشکریان عقل و جهل و ناگزیر چنین موجودی را با چنین ویژگی ها و شرایط و ساختمان و غرائز- که امکان تکامل و تعالیش تا ورود به بهشت و قرب هر چه بیشتر خداوندی و یا سقوط و انحطاطش تا درکات دوزخ و بُعد هر چه شدیدتر از رحمت الهی است؛ رهبری دانا و پاك و قانون و مکتبی استوار و همه جانبه که متضمن سعادت دنیا و آخرت باشد، ضروری و حتمی است .

[در بیان نیازمندی اجتماع به رهبر]

از طرفی پیدا است که تعیین رهبر و تدوین قانون درخور توان و اندیشه بشر نیست، چنان که خرد و ضمیر روشن را همین معنا گواه و مطالعه تاریخ در حکومت های گذشته و مکاتب و قوانین مختلفه پیشینیان و زمان حاضر نیز، همین حقیقت را گویا است .

بنابراین پروردگاری که به اراده و مشیت خود آدمی را آفریده و به رموز ساختمانی و نهاد وجودی او آگاه و بینا است می داند، که با چه مکتب و قانون و کدام رهبر و پیشوا و از چه راه و مسیری امکان رفع نزاع و دو دستگی شده و از هر انحراف و اشتباه جلوگیری و وسیله تکامل و سعادت ابدی او تأمین و فراهم است لذا فرمود:

﴿فَبِعَثِ اللَّهِ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ .

پس خداوند پیامبران را مژده بخش و بیم دهنده برا انگيخت .

یعنی: نوید بهشت به نیکوکاران و بیم دوزخ به بدکاران بدهند و برای تعیین راه و رسم زندگی و مناسبات میان مردم و روابط عمومی و اجتماعی و وظایف اخلاقی و عبادی و اصول فکری و اعتقادی، احکام و مقرراتی تعیین فرمود، که به صورت کتاب آسمانی بر انبیاء خود نازل و بندگان را جهت تأمین سعادت همه جانبه و ابدی بانجام آن عزم و موظف ساخت، لذا فرمود:

﴿وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾ .

و با ایشان [یعنی: پیامبران] کتاب را بسزا و استواری بفرستاد، تا این که میان مردم

در آنچه که اختلاف نمودند داوری کند .

گویند:

بعد از آدم علیه السلام وصی او را که حضرت شیث بود، مردم به رهبری و پیشوائی از جانب حق نپذیرفتند و از فرمان و اطاعتش سرباز زدند و در رأس مخالفین قایل بود که او را تهدید به قتل کرد و به وی اعلام نمود، که اگر دست از تبلیغ باز نداری تو را چون هابیل از پای درآورم، لذا شیث که دیگر توان ابلاغ احکام الهی [را] نداشت و از طرفی جان خویش در مخاطره می دید، به جزیره ای پناهنده و مشغول عبادت شد.^۱

و چون مردم بدون رهبر ماندند و با تضاد و تباینی که نوعاً در اندیشه و مغز افراد است و هر کس را هوس و ذوقی در سر، به ویژه که تمایلات آلوده به نیات سودجویی [و] احساس برتری نسبت به دیگران است . مناسبات اجتماعی و اصول عقاید و فروع دین در معرض اختلاف و دو دستگی قرار گرفت و دیو ضلالت و گمراهی خود را نشان می داد .

[بعث رسل تضمین وحدت جامعه]

به همین سبب خدای مهربان برای جلوگیری از سرگردانی و حیرت و رفع و دفع هر گونه اختلاف میان مردم پیامبران را مبعوث و با ایشان به مقتضای زمان و مکان کتابی - که حاوی مبانی ایمانی و احکام دینی و اصول معارف و اخلاق و روابط فردی و اجتماعی باشد، نازل فرمود، تا هیچ يك از امور مورد نزاع و اختلاف قرار نگیرد و اگر در مواردی اختلاف پیش آمد کتاب خدا را که حق است به داوری بگیرند . و از طرفی اعمال غرائز و احساسات بشری به حال تعدیل در آمده، تا از هر گونه ستم و تجاوز جلوگیری شود و مردم بتوانند با راهنمایی انبیاء و مقررات کتاب در همه شئون

۱ . عن مسعدة، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ . فقال: كان ذلك قبل نوح . فقيل: فعلى هدى كانوا؟ قال: بل كانوا ضلالاً، و ذلك أنه لما انقرض آدم عليه السلام و صالح ذريته، بقي شيث وصيه لا يقدر على إظهار دين الله الذي كان عليه آدم عليه السلام و صالح ذريته، و ذلك أن قابيل توعده بالقتل، كما قتل أخاه هابيل، فسار فيهم بالتقية و الكتمان، فزادوا كل يوم ضلالة حتى لم يبق على الأرض معهم إلا من هو سلف، و لحق الوصي بجزيرة في البحر يعبد الله: تفسير العياشي، ج ۱، ص ۱۰۴، ح ۳۰۹؛ تفسير البرهان، ج ۱، ص ۴۵۱، ح ۶/۱۱۰۹ .



زندگی، راه سعادت سپری کنند.

[عدم تنافی بین صدر و ذیل آیه]

بنابراین وحدت صدر آیه را با اختلافی که بعد ذکر می شود تنافی و تباین نیست، چه وحدت صرفاً ناظر به سرشت و فطرت است [سرشت اولیه و ساختمان وجودی و چگونگی احساسات و غرائز بشری] به این معنی که آدمی مستعد هر نوع ترقی و تکامل یا سقوط و انحطاط است و اختلاف ناظر به مرحله عمل و اعمال همان غرائز و احساسات و در برخورد روابط فرد با فرد یا با اجتماع، که با نبودن قانونی مشخص و رهبری معین وجود اختلاف حتمی و گمراهی و ضلالت قطعی است بنابراین رافع این اختلاف در زندگی مادی و معنوی بشر کتاب آسمانی خواهد بود، که وسیله پیامبران و رهبران حق به مردم ابلاغ و اعلام می گردد.

[اختلاف دیگری پس از بعثت رسل]

اینک آیه به اختلاف دومی اشاره می کند، که این اختلاف پس از بعثت رسولان و آمدن کتاب آسمانی و احکام تشریحی است.

این دو دستگی و تفرق با منشأ کبر و حسد و سرکشی و ستم بوده و نوعاً شامل کسانی است که تابع هوی و هوس و طالب جاه و مقام هستند و برای کسب شهرت و قدرت حقایق و مقررات دینی را از میسر خود منحرف و در کتاب الهی دگرگونی هائی از لحاظ لفظ و معنا بوجود می آورند، یا برخی آیات وحی را از نظرها مکتوم و پوشیده داشته، تا منافعشان محفوظ بماند و بدین وسیله عامل بدعتی تازه و اختلافی نو می گردند، لذا آیه با اشاره به همین معنا دنبال می شود که:

﴿وما اختلف فيه إلا الذين اوتوه﴾ (۲۱۳).

و دودستگی و اختلاف در کتاب خدا [مقررات دینی و اوامر الهی] ننمودند مگر کسانی که به ایشان کتاب داده شد.

﴿من بعد ما جاءتهم البينات﴾.



پس از آن که ایشان را دلائلی روشن و براهینی تمام فرا رسید.
یعنی: دیگر جای تردید و شك باقی نماند و به یقین دریافتند که رسول از جانب خدا
و کتاب آسمانی فرمان و دستور حق است و باید بکار بست و عملاً پیاده کرد، مع
الوصف به تشّت و تفرق دامن زدند، چرا:

﴿بغیا بینهم﴾.



[تفرقه نتیجه دنیا خواهی]

به خاطر رشك و تكبر و سرکشی و تجاوز در میانشان. چه، کسانی را که حبّ جاه
و مقام و کسب ثروت و قدرت مطلوب و مقصد محض است چه بسا که کتاب آسمانی
و فرمان الهی آن را رادع مانع است و در این حال که برخی از صاحبان کتاب بر ره
انحراف و ستم گام نهاده و ایجاد تفرقه و دودستگی کردند.

روشن است آنها که در میان مردم همواره جویای حق بوده و برابر ندای فطرت
بخواندن انبیاء پاسخ مثبت می دهند و همشان کسب رضای خالق و مالک خویش
است و در این هدف به خوبی کوشا و پایدار و با اخلاص در پیشگاه خداوند بندگی
می کنند، خدای مهربان هم با الطاف خاصه پیوسته ایشان را دستگیر و در میان همه
اختلافات و آراء متشّت، وسیله انبیاء و اوصیاء حق و دانشمندان و فقهاء دین رهبری
فرموده، نمی گذارد شیاطین جن و انس آنان را به گمراهی و ضلالت بکشانند، لذا فرمود:

﴿فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه من الحق یاذنه﴾.

پس خداوند کسانی که ایمان آوردند نسبت به آنچه که از حق در آن اختلاف نمودند
به اذنش هدایت فرمود.

یعنی: با الطاف ویژه دستگیری کرد و وسائل و امکانات تشخیص حق از باطل را
برایشان مهیا و آماده ساخت و هر گونه رادع و مانعی را برطرف فرمود، تا دیگر ابهام
و اختلافی در حکم و کتاب خدا برایشان باقی نماند.

﴿والله یهدی من یشاء إلی صراط مستقیم﴾.

و خداوند هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می کند.



بدیهی است این راهنمایی پروردگار جزاف و گتره نیست، بلکه روی دانش و حکمت استوار بوده، چه آن کس که طالب حق شد و در این راه کمر همت بست و هوای نفس را در خود میراند و متابعت از تلقینات شیاطین جنّ و انس نکرد و در برابر فرمان انبیاء چون و چرا نداشت، شایسته است که مورد عنایات و هدایت‌های ثانویه حضرت باری، که ایصال به مطلوب است قرار گیرد.

و اینک حدیثی چند:

۱. در مضمون روایتی از امام صادق علیه السلام در تفسیر برهان است که از آن حضرت

سؤال می شود:

یا مردم قبل از نوح و پیش از بعث رسولان در گمراهی بودند یا برهدایت؟ فرمود: بر هدایت نبودند؛ بلکه بر فطرت (سربسته) خدائی همان سرشتی که خداوند ایشان را به آن مفسور بساخت و تغییر و تبدیلی در آن نیست و در خور اهتداء نیستند مگر این که آنان را خداوند هدایت کند [به وسیله رسولان و فرستادن کتاب] آیا نشنیدی که ابراهیم علیه السلام می گفت: اگر خدایم مرا ارشاد نمی کرد هر آینه از مردم گمراه بودم، یعنی فراموش کار نسبت به پیمان فطرت.^۱

۲. در تفسیر عیاشی از امام باقر و صادق علیه السلام درباره همین آیه کلامی است که می رساند منظور از امتّ واحده نه صاحبان ایمانند و نه کافران بلکه مردمانی گمراه و سردرگم.^۲

۳. در عبارت چند حدیث دیگر نیز تصریح دارد که مردمان پیش از نوح نه مؤمن بودند و نه کافر و مشرک بلکه گم گشته و گمراه.^۳

۱. «قلت: أفضلالا كانوا قبل النبيين أم على هدى؟ قال: لم يكونوا على هدى، كانوا على فطرة الله التي فطرهم عليها، لا تبدل لخلق الله، و لم يكونوا ليهدوا حتى يديهم الله، أما تسمع يقول إبراهيم: ﴿لئن لم يهدني ربّي لأكوننّ من القوم الضّالّين﴾ (انعام: ٦٦: ٧٧) أي ناسيا للميثاق». تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰۴-۱۰۵، ح ۳۰۹.

۲. عن يعقوب بن شعيب، قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله: ﴿كان الناس أمة واحدة﴾. قال: كان هذا قبل نوح أمة واحدة، فبدأ الله فأرسل الرسل قبل نوح. قلت: أأعلى هدى كانوا أم على ضلالة؟ قال: بل كانوا ضلالا، كانوا لا مؤمنين، ولا كافرين، ولا مشركين». تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰۴ ح ۳۰۶، تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۵۰ ح ۱۱۰۶/۴.

۳. تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۴۳. تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۰۸، ص ۷۸۲.

باری در آیه مورد بحث بیان شد که مردم امت واحد بوده، دارای فطرت خدائی و ساختمانى یکسان از نظر غرائز و احساسات می باشند و واجد نیروهائی متضاد و متخالف، که قابلیت هر نوع تعالی و ترقی و یا سقوط و پستی را به درجات و درکات متفاوت دارند.



از طرفی باید دانست که هیچ يك از آدمیان را قرب و منزلت یا طرد و لعنت از جانب پروردگار به صورت گتره جزاف نبوده و هر کس مرهون و مقرون کردار و رفتار خویش اعم از توحید و بندگی یا کفر و سرکشی نسبت به ساحت قدس ربوبی است.

[افراد مقرون به انواع آزمونهای سخت]

و برای روشن شدن این که نیروهای ودیعه در نهاد را چگونه بکار بندد و با سوء اختیار یا حسن اختیار اوامر و نواهی خدا را ترک یا اتیان کند، قهری و ضروری است که در معرض اختبار و امتحان خداوند قرار گیرد، تا بدین وسیله نیکوکار از بدکار متمایز شود.

و پیدا است که در این آزمونها با انواع شدائد و سختی ها و رنج و اندوه ها، نسبت به مال و جان و جاه و مقام و زن و فرزند و دانش و تمکن و قدرت و تنعم او را مواجهه و درگیری است که باید در هر يك طریق درستی و عدالت را بر مبنای کتاب و سنت و فرمان پیامبر ﷺ و اوصیاء حق مرعی داشته، تا شایستگی قرب جوار و دخول به جنان را واجد شود و در غیر این صورت آرزوی ورود به بهشت به صرف ابراز ایمان و بدون برگزاری آزمون و درست از عهده برآمدن، فکری خام و نپخته و اندیشه ای بی اساس و بی پایه است لذا، به دنبال آیه ی قبل به صورت شگفت و استفهام انکاری فرمود:

﴿ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما ياتكم مثل الذين خلوا من قبلكم﴾ (۲۱۴).

بلکه گمان بردید وارد بهشت شوید و حال آن که هنوز سرگذشت [گرفتاری] آنها که در گذشته پیش از شما [بودند] به شما نرسیده.



[بهشت بدون ابتلاء؟!]

یعنی: این گونه انتظار و چشم داشت توقّعی نادرست و بی جا است چه، ورود به بهشت کار آسان و ساده نیست و به رایگان و ارزانش نبخشند، بلکه باید تحمل مشقت و سختیها نمود و رنج و اندوه ها به جان خرید و در برابر ناملايمات و گرفتاری ها پارسا و شکييا بود و شما هنوز چون اُمّ گذشته به این قبیل بلاها دچار نشدید و از بوته امتحان برنیامده اید و نمی دانید که پیشینیان از شما با چگونه رنج ها و ابتلائات روبرو شدند و با این حال در برابر دشمنان دین و خدا پایداری نموده، سنگر جهاد در راه خدا را رها نکردند و از جان و هستی چشم پوشیده، تا آخرین رمق در مسیر حق از خود مقاومت نشان دادند، به حدی که:

﴿مستهم البأساء والضراء وزلزلوا﴾

ایشان را شدائد و سختیها و اندوه رنجها فرا رسید و لرزه و اضطرابشان در ربود؛

﴿حتى يقول الرسول والذين آمنوا معه متي نصر الله﴾

تا جائی که پیامبر و کسانی که به او گرویدند به زبان آوردند: کی و کجای است یاری خدا. چه از شدت فشار و ناراحتی به ستوه آمده و کاسه صبرشان لبریز و در عین حال سنگر را رها نکرده و به انتظار نصرت و یاری خداوند روز وساعت می شمردند، خداوند مهربان به ندا و درخواست ایشان وسیله فرستاده بزرگوارش پاسخ مثبت داده و قوت قلب می بخشد که:

﴿الا ان نصر الله قريب﴾

هان آگاه باشید که همانا یاری خدا نزدیک است.

یعنی: این وعده قطعی و حتمی است نهراسید و در راه خدا پایداری کنید و کم حوصلگی از خود نشان ندهید، این جمله خود عامل دلگرمی بیشتر در راه مجاهده و پیکار با دشمن و ثبات و استقامت شدیدتر در انجام وظایف و اوامر دینی است.

جمله اخیر آیه ممکن است خطاب به همان انبیاء سابق باشد، یا پیامبر اکرم ﷺ به مؤمنین زمان خود فرموده، یا اینک خداوند برای گروندگان برسالت حضرت بیان می فرماید.

[اشاره به شأن نزول آیه]

در مقام شأن نزول احتمالات عدیده‌ای داده‌اند: ^۱
برخی راجع به جنگ خندق و محاصره مدینه از جانب کفار- که مسلمانان به شدت
در ناراحتی قرار گرفته بودند، دانسته و نزول آن را جهت تسلیت و تشویق ایشان به
صبر و شکیبائی گفته‌اند؛

بعضی در مورد جنگ احد، هنگامی که فردی از منافقین ندا برآورد: که ای مردم تا
کی به گفتار این مرد اعتماد و اعتنا کرده و به دنبال فرمان او حرکت می‌کنید؟ اگر او
برحق است باید فتح و پیروزی نصیب شما می‌شد و کفار ریشه‌کن می‌شدند و نمی‌بایست
شما تا این حدّ به رنج و تعب افتید و با این سخنان تبلیغ ضدّ دینی به راه انداخته مردم
را اغفالمی نمود، که آیه نازل شد.

قول دیگر درباره مهاجرین از مکه به مدینه است که اموال و خانواده خود را رها
کرده، جلاء وطن کردند و به هر حال آیه نوعی دلداری و تسلیت و تشویق به صبر در
برابر ناملایمات و سختیها است.

﴿يسألونك ماذا ينفقون قل ما أنفقتم من خير فلولوالدين والأقربين واليتامى والمساكين
وابن السبيل وما تفعلوا من خير فإن الله به عليم﴾ (۲۱۵).

از تومی پرسند چه چیز انفاق کنند، بگو: آنچه از نیکی هزینه کنید، برای پدر و مادر
و نزدیکان و پدر مردگان و تهیدستان و درماندگان راه و آنچه احسانی که به کار
بندید، پس همانا که خداوند به آن دانا است.

[انفاق و بذل مال]

در آیه قبل از پایداری و ثبات در برابر گرفتاری و ناملایمات سخنی چند برفت، تا
آدمی از هر مصیبتی که تکویناً برای او مقدر شده خود نبازد و با صبر و شکیبائی
وظایف تشریحی را در برابر حوادث وارده انجام و حالت رضا و تسلیم را در همه امور

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۴۶.



[اشاره به شأن نزول آیه]

در مقام شأن نزول احتمالات عدیده‌ای داده‌اند:^۱
برخی راجع به جنگ خندق و محاصره مدینه از جانب کفار- که مسلمانان به شدت در ناراحتی قرار گرفته بودند، دانسته و نزول آن را جهت تسلیت و تشویق ایشان به صبر و شکیبائی گفته‌اند؛

بعضی در مورد جنگ احد، هنگامی که فردی از منافقین ندا برآورد: که ای مردم تا کی به گفتار این مرد اعتماد و اعتنا کرده و به دنبال فرمان او حرکت می‌کنید؟ اگر او برحق است باید فتح و پیروزی نصیب شما می‌شد و کفار ریشه‌کن می‌شدند و نمی‌بایست شما تا این حد به رنج و تعب افتید و با این سخنان تبلیغ ضد دینی به راه انداخته مردم را اغفالی نمود، که آیه نازل شد.

قول دیگر درباره مهاجرین از مکه به مدینه است که اموال و خانواده خود را رها کرده، جلاء وطن کردند و به هر حال آیه نوعی دلداری و تسلیت و تشویق به صبر در برابر ناملایمات و سختیها است.

﴿يسألونك ماذا ينفقون قل ما أنفقتم من خير فلولو الدين والأقربين واليتامى والمساكين وابن السبيل وما تفعلوا من خير فإن الله به عليم﴾ (۲۱۵).

از تومی پرسند چه چیز انفاق کنند، بگو: آنچه از نیکی هزینه کنید، برای پدر و مادر و نزدیکان و پدر مردگان و تهیدستان و درماندگان راه و آنچه احسانی که به کار بندید، پس همانا که خداوند به آن دانا است.

[انفاق و بذل مال]

در آیه قبل از پایداری و ثبات در برابر گرفتاری و ناملایمات سخنی چند برفت، تا آدمی از هر مصیبتی که تکویناً برای او مقدر شده خود نبازد و با صبر و شکیبائی وظایف تشریحی را در برابر حوادث وارده انجام و حالت رضا و تسلیم را در همه امور

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۴۶.





ملحوظ و مرعی دارد. در این جا سخن از انفاق و بذل مال است که باز مستلزم گذشت و بردباری، در برابر هزینه کردن امور واجب و مندوبه است و بدین وسیله نیز، بندگان به آزمون گرفته می شوند.

[شان نزول]

در شأن نزول [آیه] گفته اند: عمرو بن جموح انصاری که مردی متمکن و ثروتمند بود به حضور پیامبر شرفیاب و عرضه داشت: که چه چیز را انفاق کنم؟ آیه آمد که ای رسول ما:

﴿يسألونك ماذا ينفقون﴾ (۲۱۵).

از تومی پرسند که چه چیز را هزینه کنند:

﴿قل ما أنفقتم من خير﴾.

بگو: آنچه که از مال تمکن انفاق کنید:

﴿فللوالدين والأقربین والیتامی والمساکین وابن السبیل﴾.

پس برای پدر و مادر است و نزدیکان و پدر مردگان و خاک نشینان و در ماندگان راه. یعنی: آدمی را وظیفه است که در خور توان و استعداد، برابر موازین و مقررات شرع و قوانین فقهیه نسبت به پرداخت حقوق واجبه و مندوبه، به همان ترتیب و اهمیتی که پروردگار مورد نظر قرار داده، کوشا و تسلیم باشد.

چه خرج نمودن از مال یا انفاق در معنای عام و وسیع خود، که عبارت است از: به مصرف رساندن هر گونه تمکن مادی و معنوی، اعم از قدرت، جاه و مقام و مال و منال و علم و آبرو و عزت و شوکت در راه رضای خدا، که باید همه را به نفع جامعه به کار برد و در برابر گذشت و هزینه ساختن هر يك خشنود و شکييا بود. سپس برای این که اتفاقات وجه خدائی و جنبه اخلاص و پاکدلی داشته و صرفاً برای رضای او باشد، نه کسب شهرت و مقام و یا نظریات شوم دیگر، فرمود:

﴿وما تفعلوا من خير فإن الله به عليم﴾.

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۴۷.

و آنچه از نیکی و احسان [از مال یا هر چیز دیگر] که بکار بندید، همانا که خداوند به آن دانا است.

یعنی: نه تنها ذره‌ای از هزینه‌ها از دیدگاه الهی مکتوم و پوشیده نیست، بلکه به کیفیت پرداخت و خرج نمودن و حتی نیات و نظر هائی که در این باره بوده، او را آگهی و دانائی است و هر يك به پاداش و مزد آن بر وفق نیت و رفتار خویش برسند.

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (۲۱۶).

بر شما لازم شد پیکار و حال آن که او برای شما دشواری و ناخوشایندی است و شاید که چیزی را ناپسند شمرید، در صورتی که آن برای شما نیکو باشد و بسا که چیزی را دوست بدارید، در حالی که آن برای شما بد و ناگوار است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

[مصادیق انواع صبر در آیات قبل]

این آیه چون آیه قبل از برخی وظایف که مستلزم استقامت و بردباری و از خود گذشتگی و جان‌بازی است گفتگومی‌کند، در آنجا سخن از انفاق مال بود و در این جا جان و آیات بعد کف نفس و ترك برخی از محرّمات و در واقع می‌توان گفت: که در این چند آیه مصادیقی از سه نوع صبر یعنی: صبر در مصیبت و شکیبائی در طاعت و بردباری و خویش‌داری از معصیت الهی، بیان گردیده است. و پیدا است در رأس همه ایستادگی و ابراز شهامت و شجاعت در برابر دشمن دین و مبارزه و پیکار تا مرز از کف دادن جان و نوشیدن شربت شهادت است لذا، فرمود:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ﴾ (۲۱۶).

بر شما لازم و واجب گشت رزم و نبرد و حال آن که شما را ناخوشایند است. زیرا به ظاهر شخص جان خود را در مخاطره می‌بیند و کسانی که پابند به زندگی دنیا و استفاده از مواهب آن هستند، به سادگی آماده نیستند که در برابر دشمن دین و خدا به مبارزه برخیزند و این گونه افراد دنیا دوست نوعاً از جنگ و پیکار گریزان و پیوسته تن به ذلت و بدبختی در می‌دهند، سپس آیه دنبال می‌شود که:





﴿وعسى أن تكرهوا شيئا وهو خير لكم﴾ .

و بسا این که شما را چیزی ناخوش آید، در صورتی او برای شما نیک است. که می توان گفت:

[قضاوت به ظاهر عمل، غیر صحیح است]

یکی از مصادیق مهم، همین پیکار با دشمن است چه، اگر مسلمین را کوتاهی و سستی یا روگردانی و فرار از جنگ با دشمن تحقق پذیر شود، مسلماً خواری و ذلت، پستی و ذنات و از دست دادن آبرو و حیثیت دامنگیرشان شده و بالاخره دین و دنیای خود را به نابودی و تاراج می کشند، در صورتی که اگر ثبات، پایداری و تحمل و شکیبائی بکار رود - ولو که جمعی از مسلمین به شهادت برسند؛ قانون و مکتب الهی حفظ و پا برجایمانده، عزت و شرافت خویش را باز خواهند یافت، لذا اگر چه طبع هوس ران و جبون آدمی از نبرد گریزان و فراری است و انصراف و روگردانی از مبارزه را نیکوتر می انگارد، ولی خدای مهربان که به همه امور بندگان و سر نوشت ابدی ایشان آگاه است می فرماید: نه این است که شما می اندیشید، بلکه برخی امور اگر در نظر شما نیکو جلوه گر است بدانید که بد و به زیان شما است و به عکس نیز:

﴿وعسى أن تحبوا شيئا وهو شر لكم﴾ .

و بسا این شما چیزی را دوست بدارید و حال آن که او برای شما ناستوده و بد است. چون فرار از جنگ و بی میلی و بی علاقه در مبارزه و پیکار با دشمن، که سرانجام چنین اندیشه ای خواری و مسکنت و پستی و ذلت است.

بدیهی است این حقیقت نه تنها در مورد رزم با دشمن، بلکه در بسیاری از امور متحقق است چه، ما مردم نباید اسیر هواها و خواسته های خود شویم و پیدا است که آدمی از هر گونه شری - به فرض ترتب سودی هم بر آن؛ که خلاف عقل و خرد است چون دزدی، رشوه، ربا، احتکار، قمار، کم فروشی، غش هر چه قدر هم که متضمن بهره های کلان باشد، باید خودداری و انصراف حاصل کند. و نیز گاه موارد چگونگی خیر و شر را تشخیص نمی دهیم و چه بسا کسب منافع شخصی - ولو از طریق حلال، تضادی

با منافع اجتماعی دارد، که مستلزم چشم پوشی از او است و نیز، در بسیاری امور نه تنها از جهت صلاح و فساد ما را بی خبری است بلکه از آثار و ثمراتی که بر آنها در نشئه آخرت مترتب است آگهی نیست.

لذا نیاز بشر به قانون و راهنما از جانب پروردگار حتمی و ضروری است که باید زندگی خود را بر وفق برنامه الهی که مبتنی بر خیر واقعی است قرار دهد؛ چه خداوند است که به همه امور آگاه و به مصالح و مفاسد فردی و اجتماعی ما بینا است پس میزان و ملاک در امور میل یا عدم میل آدمی نبوده و او را توان تشخیص خیر و شر به تمام جهات و جوانب نیست، لذا با توجه به آیه باید همواره در انجام وظایف صبور و کوشا بود و در برابر پیش آمدها خود نباخت و ایمان داشت که تحقق امور بر وفق مصلحت و حکمت خدائی استوار است و صلاح و خیر آدمی همانست که خدا خواسته و اراده فرموده است لذا، در پایان تذکر داد که:

﴿وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾.

و خداوند می داند و شما نمی دانید. یعنی: هیچ کس را به حقیقت امر و فرجام امور آگهی نیست، اگر فرضاً در نبرد با دشمن شهید شدید یا بر اثر اجرای فرمانی به ظاهر سودی از دست شما رفت یا تلخی و زبانی وارد بر شما شد، تمام در جهت تأمین سعادت ابدی شما است و نیز، برای هر يك مزد و پاداشی به آخرت حتمی و درخور است.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنِ سَبِيلِ اللّٰهِ وَكُفْرٌ بِالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللّٰهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكَ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَمَا لِيكَ مِنْ شَيْءٍ لِّمَن ظَلَمَ﴾ (٢١٧)

تو را می پرسند از ماه حرام، پیکار در آن، بگو: نبرد در آن ماه بزرگ است [از نظر گناه] ولی بازداشتن از راه خدا و ناسپاسی به خدای [دستور شریعت] و جلوگیری از مسجد الحرام، و بیرون راندن اهل آن [مکه] از مسجد الحرام در نزد خدا [گناهی] بزرگتر





است. و آشوب و شرك [يا تبعيد از ديار] گناهی بزرگتر از کشتار. کافران همواره با شما مبارزه می کنند، تا اگر بتوانند شما را از دیتان برگشت دهند. و آن کسان از شما که از دین خود برگردند و به حال کفر بمیرند، پس در این جهان و آن جهان کردارشان تباه شده و این گروه یاران آتشند و در آن آتش جاویدان.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (۲۱۸).

تحقیقاً کسانی که ایمان آوردند و آنها که هجرت کردند و کسانی که در راه خدا جنگیدند، آنان امید دارند رحمت الهی را و خداوند آمرزنده مهربان است.

لغت

«صدّ»: بازداشتن، جلوگیری کردن.

«فتنه»: آشوب، شرك، کفر و در آیه به معنای تبعید و نفی بلد ذکر کرده اند.

«ارتداد»: برگشتن از دین و جزء آن، از سلام برگشتن، کافر شدن، کفر بعد از اسلام به این طریق که یکی از ضروریات دین را منکر شود و یا به طور کلی از دین خارج شود و بر دو قسم است فطری و ملّی و مجازات مرتکب آن بسیار شدید است.

«حبط»: نابود شدن، باطل گردیدن، پذیرفتن.

[اشاره به حرمت جنگ در ماههای حرام]

آیه قبل سخن از ضرورت کارزار با دشمن بود. در این جا پرسش از پیکار در ماه حرام است باید دانست که چهار ماه از سال یعنی رجب و سه ماه ... در نزد مشرکین عرب و حتی اسلام از ماههای حرام تلقی می شد، که کشتار و نبرد در این ماهها مورد منع بوده است.

[اشاره به شأن نزول آیه]

در شأن نزول آیه گفته اند: پیامبر اکرم ﷺ سربیه ای [افراد مسلح محدودی که بر دشمن

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۷۱، ح ۱۴؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۵۳، ح ۱/۱۱۱۲.



است. و آشوب و شرك [يا تبعيد از ديار] گناهی بزرگتر از کشتار. کافران همواره با شما مبارزه می کنند، تا اگر بتوانند شما را از دیتان برگشت دهند. و آن کسان از شما که از دین خود برگردند و به حال کفر بمیرند، پس در این جهان و آن جهان کردارشان تباه شده و این گروه یاران آتشند و در آن آتش جاویدان.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (۲۱۸).

تحقیقاً کسانی که ایمان آوردند و آنها که هجرت کردند و کسانی که در راه خدا جنگیدند، آنان امید دارند رحمت الهی را و خداوند آمرزنده مهربان است.

لغت

«صدّ»: بازداشتن، جلوگیری کردن.

«فتنه»: آشوب، شرك، کفر و در آیه به معنای تبعید و نفی بلد ذکر کرده اند.

«ارتداد»: برگشتن از دین و جزء آن، از سلام برگشتن، کافر شدن، کفر بعد از اسلام به این طریق که یکی از ضروریات دین را منکر شود و یا به طور کلی از دین خارج شود و بر دو قسم است فطری و ملّی و مجازات مرتکب آن بسیار شدید است.

«حبط»: نابودشدن، باطل گردیدن، پذیرفتن.

[اشاره به حرمت جنگ در ماههای حرام]

آیه قبل سخن از ضرورت کارزار با دشمن بود. در این جا پرسش از پیکار در ماه حرام است باید دانست که چهار ماه از سال یعنی رجب و سه ماه... در نزد مشرکین عرب و حتی اسلام از ماههای حرام تلقی می شد، که کشتار و نبرد در این ماهها مورد منع بوده است.

[اشاره به شأن نزول آیه]

در شأن نزول آیه گفته اند: پیامبر اکرم ﷺ سرّیه ای [افراد مسلح محدودی که بر دشمن

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۷۱، ح ۱۴؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۵۳، ح ۱/۱۱۱۲.



تاخت و تازر می بردند]تشکیل داد و عبدالرحمن جحش پسر عمه خود را به سرکردگی آن از مدینه، با نامه ای سربست - که موظف بود پس از طی دو روز راه آن را باز کرده و به دستور عمل کند. مأمور فرمود، که تا سرزمین نخله [محلی بین طائف و مکه] پیش برود و در آنجا وضع قریش را بررسی و چگونگی را اعلام کند، عبدالرحمن پس از طی دو منزل مسافت، نامه را گشود و جریان را با همراهمان در میان گذاشت و اظهار داشت که اجباری برای شما در این دستور نیست، هر که آماده است با من بسوی نخله حرکت کند. یاران همگی موافقت کردند هنگامی که به نخله وارد شدند، به قافله ای از قریش

روبرو شده که عمرو بن حضرمی در میان آنان بود، به نقلی آن روز آخر ماه جمادی الثانی و منعی از نظر درگیری و جنگ با دشمن نبود، لذا عبدالرحمن و یارانش به قافله حمله ور شده عمرو را می کشند و دو نفر را دستگیر و با غنائم به دست آمده آنها را خدمت رسول اکرم ﷺ می آورند، ظاهراً از نظر مشرکین - حتی مسلمانان - این یورش در روز اول ماه رجب که ماه حرام است صورت گرفته و عبدالرحمن و یارانش تاریخ روز را در اشتباه بوده اند، لذا مورد تعرض مشرکین و جمعی از مسلمانان قرار گرفته و در نتیجه مجاهدان راه خدا بر اثر سرزنش از هر جانب - دوست و دشمن - رنجیده خاطر می شوند، از طرفی مشرکین جنجال و سروصدا راه انداخته که محمد ﷺ جنگ و خونریزی و اسارت را در ماههای حرام حلال نموده است و حتی بر حسب نقلی^۱ برخی از سران قریش به رسول اکرم ﷺ نامه می نویسند و از پیکار در ماه حرام

۱. أنه لما هاجر رسول الله ﷺ إلى المدينة بعث السرايا إلى الطرقات التي تدخل مكة تعرض لعير قریش، حتى بعث عبد الله بن جحش في نفر من أصحابه إلى نخلة، و هي بستان بني عامر ليأخذوا عير قریش حين أقبلت من الطائف عليها الزبيب و الأدم و الطعام، فوافقوا و قد نزلت العير و فيهم عمر بن عبد الله الحضرمي و كان حليفا لعنتبة بن ربيعة، فلما نظر الحضرمي إلى عبد الله بن جحش و أصحابه فزعوا و تهيئوا للحرب و قالوا هؤلاء أصحاب محمد، فأمر عبد الله بن جحش أصحابه أن ينزلوا و يحلقوا رءوسهم، فنزلوا فحلقوا رءوسهم فقال ابن الحضرمي هؤلاء قوم عباد ليس علينا منهم بأس، فلما اطمأنوا و وضعوا السلاح حمل عليهم عبدالله بن جحش فقتل ابن الحضرمي و أفلت أصحابه و أخذوا العير بما فيها و ساقوها إلى المدينة و كان ذلك في أول يوم من رجب من الأشهر الحرم، فعزلوا العير و ما كان عليها و لم ينالوا منها شيئا، فكتبت قریش إلى رسول الله ﷺ أنك استحللت الشهر الحرام و سفكت فيه الدم و أخذت المال و كثر القول في هذا، و جاء أصحاب رسول الله ﷺ فقالوا يا رسول الله أيجل القتل في الشهر الحرام فأنزل الله ﴿يسئلونك عن الشهر الحرام قتال فيه قل قتال فيه كبير...﴾. تفسير القمي، ج ۱، ص ۷۱ - ۷۲، ح ۱۴؛ تفسير البرهان، ج ۱، ص ۴۵۳، ح ۱/۱۱۱۲.



سؤال و استيضاح می کنند، در این وقت برای پاسخ پرسش کنندگان و رفع ناراحتی دل رنجیدگان مجاهد آیه نازل می شود که :

﴿يسألونك عن الشهر الحرام قتال فيه﴾ (۲۱۷).

تو رامی پرسند از ماه حرام: پیکار در آن. جمله: ﴿قتال فيه﴾ بدل اشتمال است برای «شهر حرام» یعنی: از حلال و حرام و جواز و عدم جواز نبرد و جنگ در ماه حرام از تومی پرسند. در برابر این پرسش پاسخ می رسد که :

﴿قل قتال فيه كبير﴾.

بگو: نبرد و پیکار در آن ماه [گناهی است] بزرگ.

[در بیان تبرئه مجاهدان]

سپس خداوند یادآوری می کند و توجه می دهد، که ای مشرکین بدانید که :

﴿وَصَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفِرَ بِهِ وَالْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَإِخْرَاجَ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ﴾.

ولی بازداشتن از راه خدا و کفر به خدا و به راه خدا [که شریعت مقدسه باشد] و بازداشتن [مردم] از مسجد الحرام [که برای عبادت پروردگار و انجام مناسک حج و عمره رفت و آمد می کنند] و بیرون نمودن اهل مکه را از مکه [تبعید کردن یا عواملی برانگیختن، که از ترس جان و مال جلای وطن اختیار کنند] گناهی است بزرگتر در پیشگاه خدا از قتل فردی و لو در ماه حرام، که به اشتباه روی داده است چه، مشرکین چنین جنایاتی را نسبت به رسول اکرم ﷺ و مومنین به آن حضرت مرتکب می شدند و ضمن سرپیچی و مخالفت با رسول ﷺ و کتاب خدا مانع ورود مسلمانان به مسجد الحرام شده و هنگامی طغیان و سرکشی و زجر و شکنجه را تا به جائی رساندند، که آن حضرت و یارانش مجبور به هجرت از مکه به مدینه شدند و سپس آیه می افزاید که :

﴿والفتنة اكبر من القتل﴾.

و کفر و ضلال و آشوب و شرك یا به تعبیر برخی از مفسرین تبعید و نفی بلد گناهی بزرگتر و شدیدتر است از کشتن.

آیه در مقام تبرئه مجاهدان اسلام در نبردی که در آخر ماه جمادی الآخر یا به اشتباه

در اول ماه رجب بوده می باشد و بدین وسیله مشرکین عرب را در جنایاتشان سرکوب و مومنان مجاهد را دلداری می دهد سپس خداوند برای بیداری مسلمانان از مقاصد شوم و نقشه های فتنه انگیز مشرکان متذکر است که :

﴿ولا يزالون يقاتلونكم حتى يردوكم عن دينكم إن استطاعوا﴾.

و همواره [کفار] با شما در ستیز و پیکارند، تا این که شما را از دینتان برگشت دهند، اگر ایشان را تمکن و توانی باشد.



[در بیان تأیید مجاهدان]

یعنی: ای مسلمانان اگر در ذهن و اندیشه شما این قتل در ماه حرام مشکل آمد و سخت جلوه کرد متوجه باشید که حقیقت این گونه نیست، اینان مردمی هستند که همواره انتظار نابودی و هلاکت شما را می کشند و پیوسته در مقام تمهید و تهیه نیرو برای از میان برداشتن مسلمین بوده و می خواهند ریشه آئین و مکتب حق را از بیخ و بن برکنند، لذا دستور نبرد برای پیش گیری حمله دشمن لازم است و علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد و در برابر حملات دشمن نباید دست روی دست گذاشت و به گوشه ای نشست تا دشمن جری شده و بر یورش و تجاوز خود بیفزاید، بلکه دفع حمله اولیه را باید نمود، ولو به اقدام قبلی.

در این جا باید گفت: اگر ایراداتی از جانب مسیحیان به مسلمین می شود و نسبت چپاول و غارتگری به پیروان و مذهب اسلام می دهند و پیشرفت آن را در آغاز نهضت بر اثر جنگ و تاخت و تاز تلقی می کنند نسنجیده و ندانسته بوده و باید بدانند که اقدامات انجام یافته کاملاً به جا و به مورد و برابر فطرت و عقل و نیز دستور و وحی الهی صورت گرفته و ریشه های فساد و فتنه و آشوب و کفر و شرک باید از میان می رفت، به ویژه که تعرض و تجاوز و زجر و شکنجه و ظلم و تبعید، نخست از جانب ایشان به مسلمین صورت می گرفت و در مقام آزار و کشتن مسلمانان برمی آمدند، لذا مال و خونشان مباح و اقدام مسلمین نیز نوعی قصاص و معامله به مثل بوده است. و علاوه ضمن حفظ موجودیت خود برای نگهداری قانون و مکتب الهی چنین



وظیفه و اقدامی را ایجاب می نمود، چه اگر دزد به خانه آدمی حمله ور شد و قصد کشتن و بردن اموال و تجاوز به نوامیس را داشت، نباید ساکت نشست و میدان را خالی نمود تا هر جنایتی را که می خواهد مرتکب شود، بلکه عقل سلیم و فطرت پاک حاکم است که اگر با خواهش و التماس و سوگند و قسم و امور دیگر نتوانست او را مانع شود، باید در مقام دفاع برآمده و احقاق حق کند ولو این که به کشتن سارق منجر شود.

چنان که در احادیث متعدد آمده است که امام علیه السلام فرمود: «اگر بر تو دزدی مسلح و محارب وارد شد او را از پای در آور، خون و مظلومه اش بر گردن من». ^۱ روشن است که با این قبیل روایات مسلمین را تشجیع می کنند که در برابر دشمن خوار و زبون نباشند. در حدیث دیگر است که:

اگر کسی ازاده مال و خانواده ات نمود و تو را توانی هست در مبادرت به سرکوبی و از پای در آوردن دشمن پیشی بگیر، که همانا دزد جنگنده با خدا و رسول او است و اگر در این اقدام بر تو تبعات و آثار گناهی مترتب شد به عهده و گردن من. ^۲

در برخی روایات است که: «اگر جان در مخاطره بود از مال می توان صرف نظر کرد». ^۳ در عین حال اجازه دفاع از مال هم می دهند، که اگر فرضاً در این مبارزه کشته شود در ردیف شهیدان محسوب می گردد؛ آن گاه برای این که مسلمین تحت تاثیر تبلیغات سوء و القائات شیطانی و نیز نیروی ظاهری و فریب دهنده کافران و دشمنان

۱. وفي المجالس والأخبار عن الحسين بن إبراهيم القزويني، عن محمد بن وهبان، عن علي بن حبشي، عن العباس بن محمد بن الحسين، عن أبيه، عن صفوان بن يحيى، عن الحسين بن أبي غندير، عن أيوب، قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من دخل على مؤمن داره محاربا له فدمه مباح في تلك الحال للمؤمن وهو في عنقي». وسائل الشيعة؛ ج ۲۸، ص ۳۲۱، ح ۲۴۸۶۲.

۲. وعنه عن أبي جعفر، عن أبيه، عن وهب، عن جعفر، عن أبيه أنه قال: «إذا دخل عليك رجل يريد أهلك ومالك فابدره بالضربة إن استطعت، فإن اللص محارب لله ولرسوله، فما تبعك منه شيء فهو علي». وسائل الشيعة، ج ۱۵، ص ۱۱۹، ح ۲۰۱۱۲.

۳. وعنه عن أحمد عن محمد، عن علي بن الحكم، عن الحسين بن أبي العلاء قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يقاتل دون ماله، فقال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: من قتل دون ماله فهو بمنزلة الشهيد، فقلت: أقاتل أفضل أولا [لم خ ل] يقاتل؟ فقال: إن لم يقاتل فلا بأس. أما فلو كنت لم أقاتل وتركته». وسائل الشيعة، ج ۱۵، ص ۱۲۱-۱۲۲، ح ۲۰۱۱۹.

دین قرار نگرفته و به فرجام کار و سرای دیگر بیندیشند، فرمود:

﴿ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فأولئک حبطت أعمالهم فی الدنیا
والآخرة﴾ (۲۱۷).

و کسانی از شما که از دین خویش برگردند و به حال کفر بمیرند، پس آنان در این
جهان و آن جهان کردارشان تباه و نابود شود.



[ارتباط ارتداد با حبط اعمال]

باید دانست که «حبط اعمال» در این آیه و سایر آیات قرآنی ناظر به کارهای نیک و
ستوده است چه کارهای زشت و ناپسند و خلاف عقل و دین در سرای دیگر توعید به
عذاب و عقاب شده است و کردار نیک تا جایی از شماست و قابل ملاحظه است که توأم
با ایمان باشد نه ملحق به کفر و ارتداد و هنگامی که با ارتداد توأم شد ارزش و معنویت
آن از میان می‌رود، چه شخص مرتد حلقه خویش را از زنجیره توحید بریده و به کفر
گرائیده و به اعمال گذشته خود خط بطلان کشیده است و چون کسی است که کشت
و زرع خویش را با پاشیدن سم به کلی نابود کرده است.

[معنای «حبط» دنیایی اعمال]

«حبط» در دنیا، مانند این که: مسلمین دیگر شخص مرتد را پاک نمی‌دانند و چون
مشرك و کافری که پلید و ناپاک است با او معامله می‌کنند و اموالش میان ورثه طبق
مقررات شرع تقسیم و زوجه اش از ملکیت او خارج و دیگر هیچ گونه احترامی را در
جامعه مسلمین نخواهد داشت و در سرای آخرت هم برابر توعید الهی با او عمل
می‌شود، چنان که فرمود:

﴿وأولئک أصحاب النار هم فیها خالدون﴾.

این گروه یار و همدم آتشند و در آن آتش همیشه و جاوید.

سخنی چند درباره ارتداد و احکام مربوطه به آن:



[اشاره به ارتداد]

باید دانست ارتداد موقعی است که شخص از اسلام به کفر برگردد، سب و دشنام به پیغمبر و ائمه علیهم السلام نیز، موجب ارتداد شده و حکم قتل درباره آن جاری است، حتی اگر کسی یکی از امور ضروری دین را منکر شده نپذیرد؛ من جمله، محبت و ولایت اهل بیت عصمت - که در شمار شئون رسالت است، یا یکی از احکام واجب قرآن را زیر بار نرود، مرتد می شود.

بدیهی است که اگر شخص نداند که فلان امر، ضروری دین است و انکار کند موجب ارتداد و کفرش نخواهد بود، بلکه باید آگاه باشد که ضروری دین است و سپس انکار کند و لذا باید فکر و ذوق شخصی را در امور دین کنار گذاشت، تا به بیماری ارتداد دچار نشود.

[در بیان مرتد ملی و فطری]

مرتد دو نوع است: فطری و ملی. مرتد فطری به کسی گویند که: در موقع انعقاد نطفه پدر و مادرش مسلمان باشند [ولو یکی از آنان] و در حد بلوغ اقرار به اسلام آورده باشد؛ در چنین شرایطی برگشت او از دین در حکم مرتد فطری است و احکام ویژه ای دارد؛ من جمله، عقد زوجه اش فسخ شده، دارائی و اموالش میان ورثه تقسیم و خونس مباح می شود، چه دیگر احترامی از هیچ جهت در جامعه مسلمین نداشته و برابر قوانین شرع در شرایطی ویژه من جمله احراز مصنوعیت از جان خویش [یعنی: مجری و عامل قتل] اقدام به کشتن او جایز است.

مرتد ملی کسی است که: در موقع انعقاد نطفه، پدر و مادرش به حالت کفر بوده اند و در حد رشد و بلوغ انکار اسلام داشته و سپس مسلمان شده و پس از قبول اسلام دوباره به کفر برگشته و حکم آن با مرتد فطری متفاوت است؛ من جمله، اموال شخصی وی از مالکیتش خارج نشده ولی زن مسلمان از زوجیت او جدا می شود.

از طرفی توبه مرتد فطری مورد پذیرش نیست و احکام مربوطه درباره او جاری

است و حکم او در سرای دیگر در صورت توبه با خداست؛ ولی در مورد مرتد ملی تا سه روز او را استتابه داده و وادار به توبه می کنند، اگر پذیرفت از گشتنش صرف نظر می شود و الا او را می کشند.

و باید دانست برابر برخی از فتاوی چون نظریه صاحب جواهر در مورد سب و دشنام به پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام فرقی میان مرتد ملی و فطری نیست و حکم هر دو کشتن است و در این باره نصوصی را ذکر می کنند که در کتب فقهی مدون است. و باز یاد آور شده اند که اگر کافر دشنام دهنده اسلام آورد، باید در کشتن او توقف کرد، زیرا «الاسلام یجب ما قبله»^۱ [اسلام گذشته او را بریده و محو می کند] لذا مورد اغماض و چشم پوشی قرار می گیرد.

زن مرتده دارائی و مالش از او سلب نشده و فقط از شوهر جدامی شود و باید عدّه طلاق نگه دارد و اگر مادامی که در عدّه هست توبه کند به شوهر خود بر می گردد، و پس از ارتداد تا سه روز به او استتابه می دهند، اگر توبه نکرد به زندان دائم محکوم خواهد شد. ولی برای مرتد فطری اصولاً توبه پذیرفته نیست ولو در پیشگاه الهی توبه اش قبول باشد و به هر حال در مورد زن، چه مرتد فطری باشد و یا ملی کشته نمی شود و درباره او حکم زندان ابد جاری است.

و سپس برای بزرگداشت و تقدیر گروندگان به اسلام و آنها که برای خدا مهاجرت و ترک دیار کردند و به جهاد در راه خدا پرداختند و [نیز] این که مورد مغفرت و بخشایش الهی قرار خواهند گرفت فرمود که:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ﴾ (۲۱۸).

۱. علي بن إبراهيم في تفسيره: في قوله تعالى: ﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا﴾ الآية، عن أم سلمة، في حديث، «أنها قالت لرسول الله ﷺ: في فتح مكة: بأبي أنت وأمي يا رسول الله، سعد بك جميع الناس إلا أخي، من بين قريش والعرب، رددت إسلامه، وقبلت إسلام الناس كلهم، فقال رسول الله ﷺ: «يا أم سلمة، إن أخاك كذبي تكذبي لم يكذبني أحد من الناس، هو الذي قال [لي]: ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ﴾ الآية إلى قوله تعالى - كتابا نقرؤه ﴿ قالت [أم سلمة]: بأبي أنت وأمي يا رسول الله، ألم تقل: إن الإسلام يجب ما قبله؟ قال: نعم، فقبل رسول الله ﷺ، إسلامه». مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۴۴۸ - ۴۴۹، ح ۸۶۲۶-۳.





تحقیقاً کسانی که ایمان آوردند و آنها که مهاجرت کرده و در راه خدا به نبرد و جهاد به پاخواستند به رحمت و بخشایش خدا چشم می‌دوزند. یعنی: شایسته هستند که مشمول فضل و بخشش پروردگار قرار گیرند.

آیه ترغیبی است برای مسلمین، که در کسب ایمان و هجرت و جهاد در راه خدا بکوشند و مجاهدان در این مقصد و هدف را تقدیر و تمجید می‌کند.

[در بیان شأن نزول آیه]

شأن نزول آیه را مربوط به عبدالرحمن جحش دانسته‌اند؛^۱ که در وادی نخله با یاران خود به دشمنان خداتاخت و تاز بیاورد و در راه دین و مکتب وحی جانبازی نمود و چون برخی از مردم نسنجیده می‌گفتند: که اگر فرضاً بر اثر اشتباه و اقدام به جنگ در ما حرام ایشان را معصیتی نباشد، پاداش و ثوابی به کارزار آنان با دشمن مترتب نیست، یا برخی در اجر و مزد اخروی ایشان شك و تردید می‌نمودند، لذا آیه نازل شد: که آنها را آرزو و چشم داشت مزد و پاداش است از جانب خداوند، به ویژه که اقدامشان به نبرد بر اثر تصور روز آخر ماه جمادی الآخر بوده، نه اول ماه رجب، ضمناً باید توجه داشت که آیه تنها مربوط به عبد الرحمن و یاران او نیست، بلکه تا روز قیامت نظایر و مشابه آن در همه جا و همه وقت صادق و پابرجا است و در پایان برای تأکید بیشتر فرموده:

﴿وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ﴾ (۲۱۸).

و خداوند آمرزنده مهربان است. از خطا و اشتباه درمی‌گذرد و [نسبت] به نیات نیک و کردار پسندیده و جانبازی در راه حق بخشنده و مهربان است.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيْرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ الْآيٰتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾ (۲۱۹).

تو را از شراب و قمار می‌پرسند، بگو: در این دو گناهی بزرگ است و سودهائی

۱. تفسیر التبیان، ج ۲، ص ۲۰۹.

برای مردم ولی گناه آن دو بزرگتر از نفع آنها است و از تومی پرسند که چقدر انفاق کنند، بگو: زیادی و سرآمد را [یا اعتدال و میانه را] این گونه خداوند آیات را برای شما بیان می کند باشد که اندیشه به کار برید.

﴿فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمَصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَكُمُ الْإِنَّا اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (۲۲۰).

در امور این جهان و سرای پسین و تورا از [مال] یتیمان می پرسند، بگو: سامان دادن و بهبود بخشیدن برای ایشان بهتر است و اگر شما با آنان پیوند و آمیزش کنید. پس برادران شما هستند و خداوند تبه کار را از نیکو کار باز شناسد. و اگر خدای می خواست شما را به رنج و زحمت می انداخت، تحقیقاً خداوند چیره است و درستکار.

لغت

«خمر»: مایع مست کننده و در لغت به معنای پوشاندن و مستور نمودن است و چون خورنده ماده مسکر عقل و شعور خود را در تشخیص نیک و بد و زشت و زیبا مستور می سازد، وجه تسمیه آن به خمر مناسب است.

«میسر»: در لغت به معنای «قمار» و قمار باز را [یاسر] گویند، که ریشه آن از «یسر» به معنای آسانی است زیرا، مال خود و مردم را به آسانی و بدون کسب و کار از دست می دهد، یا به چنگ می آورد.

«اثم»: گناه.

«عفو»: بخشیدن، درگذشتن، محو اثر کردن، اضافه و سر آمد، میانه روی و اقتصاد، که دو معنای اخیر در آیه مناسبت است.

«مفسد»: تبه کار، نابود کننده.

«مصلح»: نیکوکار، سامان بخش.

«خلط»: آمیختن، آمیزش، رفت و آمد و مباشرت.

«عنت»: مشقت، رنج، به زحمت افتادن.





[کفّ نفس نسبت به برخی نواهی و اوامر]

در آیه قبل از هجرت و جهاد در راه خدا توام با ایمان - که مستلزم صبر و شکیبائی و در نتیجه رسیدن به اجر و ثواب نیکو است، سخن برفت. در این جا گفتار از کفّ نفس و بردباری در برابر برخی نواهی و اوامر الهی است چون آلودگی به شراب و قمار، یا وظیفه پرداخت و هزینه کردن بخشی از اموال و دارائی در موارد ضروری و مستحب و پیدا است که اتیان منکر و یا ترک معروف به عذاب و عقاب توعید است. بنابراین توجه در این دو آیه موجب تشدید حالت خوف و رجاء شده و در نتیجه بهتری می توان نسبت به انجام تکالیف و وظایف تشریحی پروردگار پایداری و استقامت ورزید. باری فرمود:

﴿يسألونك عن الخمر والميسر﴾ (۲۱۹).

تو را می پرسند از هو نوع مایع سُکراور و قمار.

یعنی: از حکم آشامیدن مشروبات مست کننده و هر قسم بازی قمار که از نظر شرع چگونه است و چه حکمی دارد.

﴿قل فيهما إثم كبير و منافع للناس و إثمهما أكبر من نفعهما﴾.

بگو: در این دو گناهی بزرگ است و سود هائی برای مردمان، ولی گناهش فزونتر از سود آن دو است و تصریح به گناه بیان کننده حرمت این دو است به ویژه که ارتکاب آن را در برابر نفع حاصله چه عقلانی و چه غیر عقلانی گناهی عظیم تر شمرد و زیان را شدیدتر به حساب آورد و برابر قاعده کلی، هر چه را که در آن زیان پیش از سود است اجتناب از آن قطعی و ضروری است.

[اشاره به تحریم خمر و میسر]

و برابر حدیثی^۱ می توان تحریم این دو را از آیه دیگر که در آن ارتکاب اثم، محرّم

۱. و عنه: عن بعض أصحابنا، مرسلًا، قال: «إن أول ما نزل في تحريم الخمر، قول الله جل و عز: ﴿يسألونك عن الخمر و الميسر قل فيهما إثم كبير و منافع للناس﴾ فلما نزلت هذه الآية أحس القوم بتحريمها و تحريم الميسر و الأنصاب و الأزلام، و علموا أن الإثم مما ينبغي اجتنابه، و لا يحمل الله عز و جل عليهم من كل طريق لأنه



[کفّ نفس نسبت به برخی نواهی و اوامر]

در آیه قبل از هجرت و جهاد در راه خدا توام با ایمان - که مستلزم صبر و شکیبائی و در نتیجه رسیدن به اجر و ثواب نیکو است، سخن برفت. در این جا گفتار از کفّ نفس و بردباری در برابر برخی نواهی و اوامر الهی است چون آلودگی به شراب و قمار، یا وظیفه پرداخت و هزینه کردن بخشی از اموال و دارائی در موارد ضروری و مستحب و پیدا است که اتیان منکر و یا ترك معروف به عذاب و عقاب توعید است. بنابراین توجه در این دو آیه موجب تشدید حالت خوف و رجاء شده و در نتیجه بهتری می توان نسبت به انجام تکالیف و وظایف تشریحی پروردگار پایداری و استقامت ورزید. باری فرمود:

﴿يسألونك عن الخمر والميسر﴾ (۲۱۹).

تو را می پرسند از هو نوع مایع سُکراور و قمار.

یعنی: از حکم آشامیدن مشروبات مست کننده و هر قسم بازیِ قمار که از نظر شرع چگونه است و چه حکمی دارد.

﴿قل فيهما إثم كبير و منافع للناس و إثمهما أكبر من نفعهما﴾.

بگو: در این دو گناهی بزرگ است و سود هائی برای مردمان، ولی گناهِش فزونتر از سود آن دو است و تصریح به گناه بیان کننده حرمت این دو است به ویژه که ارتکاب آن را در برابر نفع حاصله چه عقلانی و چه غیر عقلانی گناهی عظیم تر شمرد و زیان را شدیدتر به حساب آورد و برابر قاعده کلی، هر چه را که در آن زیان پیش از سود است اجتناب از آن قطعی و ضروری است.

[اشاره به تحریم خمر و میسر]

و برابر حدیثی^۱ می توان تحریم این دو را از آیه دیگر که در آن ارتکاب اثم، محرّم

۱. و عنه: عن بعض أصحابنا، مرسلًا، قال: «إن أول ما نزل في تحريم الخمر، قول الله جل و عز: ﴿يسألونك عن الخمر و الميسر قل فيهما إثم كبير و منافع للناس﴾ فلما نزلت هذه الآية أحس القوم بتحريمها و تحريم الميسر و الأنصاب و الأزلام، و علموا أن الإثم مما ينبغي اجتنابه، و لا يحمل الله عز و جل عليهم من كل طريق لأنه

است دریافت. آنجا که در آیه فرمود:

﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾

(اعراف (۷): ۳۳)



[آیات تحریم خمر به ترتیب]

در قرآن آیاتی چند نسبت به معنی خمر نزول یافته که:

نخستین آن را برخی از مفسرین آیه:

﴿وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا﴾ (نحل (۱۶): ۶۷)

دانسته اند.

چه، روزی نیکو در برابر رزق غیر نیکو قرار گرفته و روشن است که باید از روزی

ناپسند و غیر حسن احتراز نمود.

[ارتکاب در هر يك از خمر و میسر گناهی بزرگ]

آیه دوم: آیه مورد بحث است که استعمال هر يك را خداوند گناهی بزرگ قلمداد

می کند. و پیدا است که در گناهان بزرگ حرمت و منع ارتکاب امری قطعی است.

آیه سوم را:

﴿وَمَنْ يَأْتِ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾ (اعراف (۷): ۳۳).
ثم أنزل الله عزوجل: ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ﴾ (مائده (۵): ۹۰). فكانت هذه الآية أشد من الأولى وأغلظ في التحريم. ثم ثلث بآية أخرى، فكانت أغلظ من الأولى والثانية [وأشد]، فقال الله عزوجل: ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصِدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾ (مائده (۵): ۹۱). فأمر الله عزوجل باجتنابها، وفسر عللها التي لها ومن أجلها حرمتها. ثم بين الله عزوجل تحريمها وكشفه في الآية الرابعة مع ما دل عليه في هذه الآية المذكورة المتقدمة، بقوله عزوجل: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾ (اعراف (۷): ۳۳).

وقال الله عزوجل في الآية الأولى: ﴿يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْعٌ لِلنَّاسِ﴾ ثم قال في الآية الرابعة: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ﴾. فخبر عزوجل أن الإثم في الخمر وغيرها، وأنه حرام، وذلك أن الله عزوجل إذا أراد أن يفترض فريضة، أنزلها شيئاً بعد شيء حتى يوطن الناس أنفسهم عليها، ويسكنوا إلى أمر الله جل وعز ونهيه فيها، وكان ذلك من [فعل] الله عز وجل على وجه التدبير فيهم أصوب وأقرب لهم إلى الأخذ بها، وأقل لنفاهم عنها». الكافي، ج ۶، ص ۴۰۶، ح ۲؛ تفسير البرهان، ج ۱، ص ۴۵۵، ح ۲/۱۱۱۲.



﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ ﴾
(نساء (۴): ۴۳).

دانسته و در شأن نزول آن گفته اند: که یکی از مسلمین به هنگام نماز بعد از «حمد»
سوره «کافرون» می خواند، که در حال مستی به جای: ﴿ لا اعبد ما تعبدون ﴾
(کافرون (۱۰۹): ۲) عبارت ﴿ اعبد ما تعبدون ﴾ قرائت کرد.

گرچه تصریح در آیه نهی از خواندن نماز به حالت مستی است ولی مفهوم تجویز
مستی و حالت سکر در غیر نماز نیست، بلکه جمله: ﴿ حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ ﴾
کاملاً رسا است که در غیر نماز نیز مورد منع است، چه، آدمی در هر حال که
باشد، باید سخن خودش را دانسته و سنجیده ادا کند و این معنا مستلزم به کار
بستن شعور و عقل است و اگر کسی به دست خود و با صرف مشروبات الکلی
عزیزترین و گرامی ترین نعمت الهی را که تمامی حرمت او به او است محترم
نشمرد و نور درک و فهم را خاموش و بی اثر ساخت، بزرگترین ناسپاسی را به
درگاه حق به جا آورده، که بر اثر این گناه و بی حرمتی سزاوار هر گونه توبیخ و
عقاب و لعن و طرد است.

مع الوصف برخی از مردم نادان و هوسباز را عقیده این شد که صرف خمر در غیر
نماز مورد منع نیست و برحسب نقلی از عامه سعد بن ابی وقاص هنگامی به حال
مستی اشعاری به صورت هجو و طعن آمیز درباره انصار می سرود. عمر در آنجا بود
دست به دعا برداشت که: بار خدایا، درباره خمر برای ما به طور شافی و کافی حکمی

۱. فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى ﴾ (نساء (۴): ۴۳) آیه، فحرم السكر في
أوقات الصلوات، فلما نزلت في هذه الآية تركها قوم، وقالوا: لا خير في شيء يحول بيننا وبين الصلاة، وتركها
قوم في أوقات الصلاة، وشربوها في غير حين الصلاة حتى كان الرجل يشرب بعد صلاة العشاء فيصبح وقد
زال عنه السكر، ويشرب بعد الصبح فيصحو إذا جاء وقت الظهر، ودعا عتبان بن مالك رجلاً من المسلمين
فيهم سعد بن أبي وقاص وكان قد شوي لهم رأس بعير، فأكلوا منه وشربوا الخمر حتى سكروا منها، ثم إنهم
افتخروا عند ذلك وانتسبوا وتناشدوا الأشعار، فأنشد سعد قصيدة فيها هجاء الأنصار وفخر لقومه، فأخذ رجل
من الأنصار لحي البعير فضرب به رأس سعد فشججه موضحة، فانطلق سعد إلى رسول الله ﷺ وشكا إليه الأنصاري
فقال عمر: اللهم بين لنا رأيتك في الخمر بيانا شافيا، فأنزل الله تعالى: ﴿ إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ ﴾ الآية. بحار الأنوار، ج
۲۰، ص ۱۸۴.

بیان فرما، تا مسلمین را قضاوت روشن و ابهامی باقی نماند.

آیه ذیل نازل شد که:

﴿يا أيها الذين آمنوا إنما الخمر والميسر والأنصاب والأزلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون﴾ (مائده(۵): ۹۰).



جز این نیست که می و قمار و انصاب [قربانی برای بتان] و ازلام [نوعی قمار یا بخت آزمائی و لاتار بوده است به این طریق که شتری رانحر و گوشت آن را به ۲۸ بخش مساوی تقسیم می کردند آن گاه همه را به ده سهم متزاید از يك تا هفت به نام های مختلف شماره گذاری کرده و دسته های باقی مانده، سفید و به اصطلاح پوچ قرار می گرفت، سپس ده سهم را میان ده نفر قرعه کشی و به هفت نفر از يك تا هفت سهم می رسید و به سه نفری که قرعه سفید و پوچ اصابت می کرد، بر حسب قرار و تعهد قبلی می بایست مبلغ و قیمت شتر را پردازند] پلیدی است از عمل و کردار شیطان است بنابراین آن را دوری کنید باشد که درستکار شوید.

[در بیان علت تحریم خمر]

سپس برای علت تحریم به دنبال فرماید:

﴿إنما يريد الشيطان أن يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسر ويصدكم عن ذكر الله وعن الصلاة فهل أنتم متتهون﴾ (مائده(۵): ۹۱).

یقیناً شیطان می خواهد که میان شما در امر شراب و قمار سرکشی و دشمنی بیفکند و شما را از یاد خدا و نماز باز بدارد، پس آیا پایان می دهید و باز می ایستید.

در این آیه تحریم نوشیدن شراب و بازی قمار از مواردی [دلایلی] چند که در آیه است بسیار روشن و قطعی است.

[اشاره به دلایل تحریم خمر]

۱. اطلاق رجس و پلیدی.

۲. عمل شیطانی.



۳. فرمان دوری و اجتناب .

۴. بیان عللی که موجب منع است .

۵. توبیخ و سرزنش در ادامه و ارتکاب، که به صورت استفهام انکاری و استعجاب در آخر آیه آمده و به خوبی گویای تحریم است، که: ﴿فهل أنتم منتهون﴾ می‌رساند: که خجالت نمی‌کشید و شرم نمی‌دارید، که به این رفتار زشت خاتمه دهید؟ نقل است هنگامی که این آیه نازل شد عمر گفت: «انتھینا یا رب» خداوندا پایان دادیم^۱.
ضمناً باید یاد آور شد، که مضار و صدمات روحی و جسمی این دو سم مهلك و خانمان سوز از نظر اخلاقی، اجتماعی، بهداشتی، روانی، اثر در نسل و ژن‌ها و جهات اقتصادی در کتب مربوطه مدون و مضبوط بوده و علاقمندان می‌توانند به هر یک مراجعه کنند.

آری مطلبی که باید توجه داشت، این که تنها زیان و خسارت حاصله از این دو بلای زهراگین مربوط به زندگی این سران نیست، بلکه عوالم بعدی یعنی: برزخ و قیامت را شامل است.

باری، چون آلودگی به این دو عمل زشت و نکوهیده یعنی: شراب و قمار، نوعاً در طبقه ثروتمند و متمکن و یا مسرف و خوش گذران که مصداق:

۱. الزمخشری في ربيع الأبرار: أنزل الله تعالى في الخمر ثلاث آيات: ﴿يسئلونك عن الخمر والميسر﴾ فكان المسلمون بين شارب و تارك إلى أن شربها رجل، فدخل في الصلاة فهجر، فنزلت: ﴿يا أيها الذين آمنوا لا تقربوا الصلاة و أنتم سكارى﴾ فشربها من شرب من المسلمين، حتى شربها عمر، فأخذ لحي بعير، فشح رأس عبد الرحمن بن عوف، ثم قعد ينوح على قتلي بدر بشعر الأسود بن يعفر، فبلغ ذلك رسول الله ﷺ فخرج مغضباً يجر رداءه، فرفع شيئاً كان في يده ليضربه، فقال: أعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله، فأنزل الله سبحانه و تعالى: ﴿إنما يريد الشيطان﴾ إلى قوله: ﴿فهل أنتم منتهون﴾ (مائده: ۵) (۹۱: ۹۱) فقال عمر: انتھینا.

– عن حارثة بن مضرب قال: قال عمر رضي الله عنه: اللهم بين لنا في الخمر. فنزلت: ﴿يا أيها الذين آمنوا لا تقربوا الصلاة و أنتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون﴾. الآية. فدعا النبي ﷺ عمر فتلاها عليه فكأنها لم توافق من عمر الذي أراد فقال: اللهم بين لنا في الخمر فنزلت: ﴿ويسألونك عن الخمر والميسر قل فيهما إثم كبير و منافع للناس﴾. الآية. فدعا النبي ﷺ عمر فتلاها عليه فكأنها لم توافق من عمر الذي أراد فقال: اللهم بين لنا في الخمر فنزلت: ﴿يا أيها الذين آمنوا إنما الخمر و الميسر و الأناصب و الأزلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه﴾. حتى انتهى إلى قوله: ﴿فهل أنتم منتهون﴾. فدعا النبي ﷺ عمر فتلاها عليه فقال عمر: انتھینا یا رب. ربيع الأبرار، ج ۴، ص ۵۱ به نقل از تفسیر برهان، ج ۳، ص ۳۵۵؛ تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۳۵۵، ح ۱۲/۳۲۸۲، الغدير، ج ۶، ص ۲۵۳، ح ۴.



﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ﴾ (علق: ۹۶: ۶-۷) است تحقق بیشتری دارد؛ لذا این سؤال پیش می‌آید که: پس اضافه در آمد یا مالهای کلان و گاه بی مصرف و انباشته را چه باید کرد؟ بی تناسب نیست که گفته شود: به جای صرف در امور لغو و باطل و خلاف شرع و عقل و سرگرمی های زشت و ناپسند بایستی در راه خیر و امور عام المنفعه - برابر مقررات دین - به مصرف رساند و لذا، فرمود:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوُ﴾ (۲۱۹).

تو را می‌پرسند که چه مقدار هزینه و انفاق کنند، بگو: زیادی را.

باید دانست که به زیادی هر شیء در لغت اطلاق «عفو» کنند، هم چنین «عفو»، آن مقدار از مال را گویند که: انفاقش ساده و آسان باشد و به صورت میانه و اعتدال. نه به طور کامل و تمام، یا مقدار و مبلغی معتدبه و بسیار زیاد، که گذشت و انفاقش سخت و مشکل است.

در روایتی از امام صادق علیه السلام در تفسیر مجمع است که:

ان العفو الوسط من غير اسراف و لا اقتار. عفو عبارت از مقدار میانه و وسطی است که نه زیاده روی را شامل است و نه بخل و امساک.^۱

و نیز، از امام باقر علیه السلام در تفسیر برهان است که فرمود:

العفو مافضل عن قوة السنه. عفو مقداری است که سرآمد و اضافه از معونه و خوراك و هزینه سال باشد.^۲

و لذا، انفاق مال به نحوی نیست که شخص خود را به عسرت و یا هلاکت افکند، چنان که این معنا در مواردی متعدد از قرآن یاد شده نظیر:

[انفاق و بیان آن توسط آیات]

۱. ﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ (بقره: ۲: ۱۹۰).

در راه خدا نفقه کنید ولی خویشتان بدست خود به هلاکت میفکنید. که مصداقی از معنی آیه است.

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۵۸.

۲. همان؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۵۷ ح ۶/۱۱۲۷.



۲. ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾ (اسراء: ۱۷): ۹۲.

دست خود را بگردن خویش بسته مدار [که کنایه از امساک و نم پس ندادن است] و آن را بگشودنی تمام مگشای [کنایه از این که همه را بذل و بخشش مکن] پس در این حال به صورتی حسرت زده و ملامت وار بنشین.

۳. یا در توصیف عباد الرحمن فرماید که:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ (فرقان: ۲۵): ۶۷.

و کسانی که چون انفاق کنند نه زیاده روند و نه بخل و امساک بورزند، بلکه میان این دو راهی میانه و معتدل پیشه گیرند.

﴿كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾ (۲۱۹).

این گونه خداوند برای شما بیان آیات می کند، تا مگر اندیشه کنید. یعنی: همین طور که نسبت به سود و زیان و مضار و گناه قمار و شراب و دستور انفاق شرحی برفت به همین نحو برای شما آیات و احکام را خداوند بیان می کند، تا مگر فکر و اندیشه خود را بکار برید.

﴿فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ (۲۲۰).

در امور دنیا و آخرت. جار و مجرور یا متعلق است به فعل ﴿يَبَيِّنُ﴾ یعنی: خداوند بیان آیات می کند در امور این سرا و آن سرا. یا متعلق است به ﴿تَتَفَكَّرُونَ﴾ که اقرب است. یعنی: تا مگر شما در امر این جهان و جهان بعد بیندیشید و دریابید که احکام الهی چون منع خمر و میسر و یا دستور انفاق نسبت به زیادی و سر آمد مال، یا گذشت و بخشش به صورت میانه و اعتدال چه آثاری را در بهبود وضع شما در هر دو جهان متضمن است. زیرا، اگر نیکو بیندیشید می یابید، که مبادرت به اعمال و کردار نکوهیده و ناروا چون شرب خمر و آلودگی به قمار، یا امساک در انفاق و انباشتن سرمایه، یا همه را بخشیدن و جنبه افراط و زیاده روی داشتن، چه مصیبات و مفاسدی را از قبیل: حسرت و ملامت یا دشمنی و کینه، طغیان و سرکشی، زوال عقل و شعور، جنایت و خیانت، نابودی سرمایه و اموال، انحرافات روحی و اخلاقی، فرهنگی و

اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، صدمات جسمی و نسلی، فراموشی از یاد خدا و نماز و بالاخره انقلابات بلارویه و کشتارهای دسته جمعی و هزاران مفسده دیگر، متضمّن است که با اندیشه و به کار بستن فکر و عقل از اقدام یا ادامه به چنین اعمال ناشایست می توان منتهی شد و به کردار ناپسند پایان داد.



پرسش بعدی در مورد یتیمان است باید گفت: که یکی از بهترین گذشت و انفاقات هنگامی است که درباره کودکان پدر مرده مرعی شود، زیرا یتیمان، پدر دلسوز و سرپرست خود را از دست داده اند و لازم است که از نظر معیشت و تعلیم و تربیت مورد مهر و محبت مردم مسلمان واقع شوند و حقوق آنان به طور کامل رعایت شده و تا دوران بلوغ و رشد عقل اموالشان حفظ و نگهداری و از هر گونه حیف و میل جلوگیری شود. لذا فرمود:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى﴾

تو رامی پرسند از امر یتیمان. یعنی: درباره مالشان از نظر تصدّی و سرپرستی و نگهداری اموال ایشان.

﴿قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ﴾

بگو: به صلاح در آوردن و سامان بخشیدن [اموال] برای ایشان و به سودشان نیکوتر است از این که خویشان کنار کشید و از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنید.

[اشاره به شأن نزول آیه]

در شأن نزول گفته اند هنگامی که آیه:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾
(نساء: ۱۰). همانا کسانی که اموال یتیمان را از روی ستم می خورند، جز این نیست که در شکم های خویش آتش رامی خورند و به زودی در آتش فروزان وارد شوند. و آیه:
﴿وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا﴾
(نساء: ۲). و اموال یتیمان را بدهید و ناپاک را با پاک و پست را با

۱. اسباب النزول، ترجمه ذکاوتی، ص ۴۱.

اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، صدامات جسمی و نسلی، فراموشی از یاد خدا و نماز و بالاخره انقلابات بلارویه و کشتارهای دسته جمعی و هزاران مفسده دیگر، متضمن است که با اندیشه و به کار بستن فکر و عقل از اقدام یا ادامه به چنین اعمال ناشایست می توان منتهی شد و به کردار ناپسند پایان داد.



پرسش بعدی در مورد یتیمان است باید گفت: که یکی از بهترین گذشت و انفاقات هنگامی است که درباره کودکان پدر مرده مرعی شود، زیرا یتیمان، پدر دلسوز و سرپرست خود را از دست داده اند و لازم است که از نظر معیشت و تعلیم و تربیت مورد مهر و محبت مردم مسلمان واقع شوند و حقوق آنان به طور کامل رعایت شده و تا دوران بلوغ و رشد عقل اموالشان حفظ و نگهداری و از هر گونه حیف و میل جلوگیری شود. لذا فرمود:

﴿وَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى﴾

تو رومی پرسند از امر یتیمان. یعنی: درباره مالشان از نظر تصدّی و سرپرستی و نگهداری اموال ایشان.

﴿قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ﴾

بگو: به صلاح در آوردن و سامان بخشیدن [اموال] برای ایشان و به سودشان نیکوتر است از این که خویشان کنار کشید و از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنید.

[اشاره به شأن نزول آیه]

در شأن نزول گفته اند هنگامی که آیه:

﴿إِنَّ الدِّينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾
(نساء: ۱۰: ۴). همانا کسانی که اموال یتیمان را از روی ستم می خورند، جز این نیست که در شکم های خویش آتش رامی خورند و به زودی در آتش فروزان وارد شوند. و آیه:
﴿وَأَتُوا الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا﴾ (نساء: ۴: ۲). و اموال یتیمان را بدهید و ناپاک را با پاک و پست را با

۱. اسباب النزول، ترجمه ذکاوتی، ص ۴۱.



نیکو و مرغوب تبدیل نکنید و اموال ایشان را به ضمیمه مال خود نخورید، که گناهی است بس بزرگ؛ نازل شد، آنها که اداره امور و سرپرستی اموال یتیمان می کردند دست از تصدی و کار باز کشیده و از خلط و آمیزش و هم کاسگی با یتیمان منصرف شدند. این معنا موجب ناراحتی روحی و تفریط مال یتیم و گاه عامل عقده های روانی برای کودکان پدر مرده بود. لذا، آیه فوق در جهت منع کناره گیری و پیوند اختلاط در خوراک و غذا به عنوان تثبیت و تأیید در دخالت و سرپرستی یتیم نازل شد و به دنبال سامان بخشیدن مال یتیم فرمود که:

﴿وإن تخالطوهم فإخوانکم﴾ (۲۲۰).

و اگر [در اموال و خوراک با ایشان] خلط و آمیزش داشته باشید پس آنان برادران شما هستند.

[اختلاط مال یتیم با اموال]

یعنی: منعی در این قبیل آمیختگی ها نیست، بلکه موجب وداد و محبت و در حکم برادری و یگانگی است و در این گونه امور نباید ترس و بیم داشت و نگران از اختلاط در اموال شد.

﴿والله يعلم المفسد من المصلح﴾.

و خداوند تبه کار و فساد انگیز را از خیر اندیش و سامان بخش باز شناسد. یعنی: اگر در آمیختگی و یکی ساختن غذا یا مال خود با آنان نظر افساد و یا اصلاحی داشته باشید خدا به دلها دانا است و در این صورت به حساب هر کس در دنیا و آخرت می رسد. در واقع بیان تهدیدی است که سرپرستان یتیمان همواره رعایت مال و حال ایشان بنمایند.

﴿ولو شاء الله لاعتکم﴾

و اگر خدا خواهد هر آینه شما را به رنج افکند.

یعنی: مشیت بالغه اش این گونه قرار نگرفت که شما در دستور و احکام صادره به رنج و تعب افتید، مثلاً علی الاطلاق نفرمود که به نزدیک مال یتیم نروید، یا با آنان هم

کاسگی نکنید، بلکه اختلاط اصلاحی را مورد تجویز و رضایت قرار بداد.

﴿إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾.

همانا خداوند چیره درستکار است [در امور تکوین و تشریح].

من جمله در تعیین احکام تشریحی می تواند که سخت و یا آسان گیرد، ولی چون حکیم و درستکار است فرمان و حکم را بر وفق صلاح و سعادت بشر نازل ساخته و برندگان تکلیف مالایطاق نمی کند.

و اینک حدیثی چند درباره آیات:

۱. در کافی به نقل از تفسیر جامع از رسول اکرم ﷺ و امام صادق و امام باقر علیهم السلام در

مضامین برخی از احادیث آمده است که:

هر مایع که مستی آورد در حکم خمر و اندک و بسیار آن حرام و خرید و فروش یا هر نوع انتفاع دیگر از آن نیز، حرام است و شراب خوار را در روز رستاخیز از صدید و حمیم دوزخ [مایع بد بو و زننده و کثیف و داغ] بخوراند و با صورتی سیاه و چشمی کبود به محشر وارد شود.^۱

۲. و نیز گفته اند که: «شراب کلید درِ خانه ای است که محرّمات و فساد و جنایت و

۱. عدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن عمرو بن عثمان، عن الحسين بن سدير، عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام قال: «يؤتي شراب الخمر يوم القيامة مسودا وجهه مدلعا لسانه يسيل لعابه على صدره وحق على الله عز وجل أن يسقيه من طينة خيال أو قال: من بئر خيال، قال: قلت: وما بئر خيال؟ قال: بئر يسيل فيها صدید الزناة... ص ۳۹۶، ح ۳».

عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن الحسين بن علوان، عن عمرو بن خالد، عن زيد بن علي، عن آبائه عليهم السلام قال: «لعن رسول الله ﷺ الخمر وعاصرها ومعتصرها وباعها ومشتريها وساقيتها وأكل ثمنها وشاربها وحاملها والحمولة إليه، ص ۳۹۸، ح ۱... فقال لي: استوص به خيرا واقتره مني السلام وقل له يقول لك جعفر بن محمد: انظر شرابك هذا الذي تشربه فإن كان يسكر كثيرا فلا تقرن قلبه فإن رسول الله ﷺ قال: كل مسكر حرام، وقال: ما أسكر كثيرا فقليله حرام»، ص ۴۱۱، ح ۱۶.

محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعيل، عن حنان بن سدير قال: «سمعت رجلا وهو يقول لأبي عبد الله عليه السلام: ما تقول في النبيذ قال: قال رسول الله ﷺ: كل مسكر حرام وما أسكر كثيرا فقليله حرام، ص ۴۱۵، ح ۱... فقال أبو عبد الله عليه السلام: قال رسول الله ﷺ: كل مسكر حرام...»، ص ۴۱۷، ح ۶.

قال لهم رسول الله ﷺ: «أفيسكر؟ فقالوا: نعم فقال: كل مسكر حرام وحق على الله أن يسقي شراب كل مسكر من طينة خيال، أفندرون ما طينة خيال؟ قالوا: لا، قال: صدید أهل النار»، ص ۴۱۸، ح ۷. الكافي، ج ۶، ص ۳۹۶-۴۱۸؛ تفسیر جامع، ج ۱، ص ۳۲۴-۳۲۵.





شرارت در آن جای گرفته»^۱ و در کافی در مضمون حدیثی از حضرت باقر علیه السلام است که فرمود:
 «هنگامی که آیه **﴿يسألونك عن الخمر والميسر﴾** نازل شد در حضور حضرت پرسش کردند، ای رسول خدا قمار به چیست؟ فرمود: هر چیزی که در آن برد و باخت شود.^۲
 و در برخی احادیث تخته نرد و شطرنج را نیز از وسائل قمار شمرده اند.^۳ پرسیدند انصاب کدام است؟ فرمود: «حیوانی که برای بتان ذبح شود». ^۴ در تفسیر برهان از کاهلی نقل است که به امام صادق علیه السلام عرض شد:

ما بر برادران خود به خانه یتیمانی وارد می شویم که با آنها خادمی است که خدمتگزاری یتیمان کند و ما روی فرش ایشان نشستیم آب می نوشیم و خادم یتیمان، ما را نیز خدمت می کند و بسا از خوراکی که نزد دوست ما است و آمیخته به خوراک و مال یتیم است می خوریم در این باره چه فرمایید؟ فرمود: اگر ورود شما به سود یتیمان است اشکالی ندارد و اگر در آن زیانی است پس مجوزی نیست و قرائت آیه فرمود: **﴿بل الإنسان على نفسه بصيرة﴾** (قیامت (۷۵): ۱۴) بلکه آدمی بر نفس خویش بینا است [و بر شما نیز پوشیده نیست و همانا خدای عزوجل فرمود: اگر با ایشان آمیختگی و هم کاسگی کنید پس آنان برادران شما هستند و خداوند فساد انگیز و تبه کار را از خیراندیش و نیکو کار باز شناسد].^۵

در همان تفسیر روایتی از سماعه از امام صادق علیه السلام است که آیه فوق مورد گفتگو

۱. عدة من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، ومحمد بن عيسى، عن النضر بن سويد، عن يعقوب بن شعيب، عن أبي بصير، عن أحدهما عليهما السلام قال: «إن الله عزوجل جعل للمعصية بيتا، ثم جعل للبيت بابا، ثم جعل للباب غلقا، ثم جعل للغلق مفتاحا فمفتاح المعصية الخمر». الكافي، ج ۶، ص ۴۰۳، ح ۶.
 ۲. أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: «لما أنزل الله عزوجل على رسول الله صلى الله عليه وآله إنما الخمر والميسر والأنصاب والأزلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه». قيل: «يا رسول الله ما الميسر؟ فقال: كل ما تقوم به حتى الكعباب والجوز، قيل: فما الأنصاب؟ قال: ما ذبحوه لألهتهم قيل: فما الأزلام؟ قال: قداحهم التي يستقسمون بها». الكافي، ج ۵، ص ۱۲۲-۱۲۳، ح ۲.

۳. وقال عليه السلام: «وإياكم وهاتين الكعبتين المرسومتين، فإنهما من ميسر العجم». مستدرک الوسائل، ۱۳: ۲۲۴، ح [۱۵۱۹۵] ۱.

۴. الكافي، ج ۵، ص ۱۲۲ ح ۲.

۵. عنه: بإسناده عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن عبد الله بن يحيى الكاهلي، قال: قيل لأبي عبد الله عليه السلام: «إنا ندخل على أخ لنا في بيت أيتام، و معهم خادم لهم، فنقعده على بساطهم، و نشرب من مائهم، و يخدمنا خادمهم، و ربما طعمنا من الطعام من عند صاحبنا و فيه من طعامهم، فما ترى في ذلك؟ فقال: إن كان دخولكم عليهم منفعة لهم فلا بأس، و إن كان فيه ضرر فلا. و قال: - **﴿بل الإنسان على نفسه بصيرة﴾** (قیامت (۷۵): ۱۴). و أنتم لا يخفى عليكم، و قد قال الله عزوجل: **﴿و إن تخالطوهم فإخوانكم و الله يعلم المفسد من المصلح﴾**. تهذيب الاحكام، ج ۶، ص ۳۳۹، ح ۶۸؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۵۹، ح ۴/۱۱۳۱.

قرار می گیرد حضرت فرمود:

منظور، آمیختگی و آمیزش با یتیمان است. و می فرمود: شخصی که در خانه اش یتیمی را سرپرستی اموال می کند، باید از مال خود به قدری که هر انسان خارج می کند جدا کرده و با مال یتیم مخلوط و آن گاه با هم صرف غذا و خوراک کنند، در حالی که هیچ تنقیص و زیانی در این آمیختگی به اموال یتیم وارد نشود، که اگر کم و کاستی صورت گرفت بداند که در آن آتش است.^۱

در روایتی دیگر است که امام صادق علیه السلام فرمود:

از مال یتیمان به میزانی که نیاز دارند و از مال خود به قدری که کفایت حال تو را کند، خارج ساخته و سپس به هم مخلوط و به صرف خویش و آنان می سازی.^۲ باری در این معنی روایت فراوان آمده است.

﴿ولانكحوا المشركات حتى يؤمنن ولامه مؤمنة خير من مشركة ولو اعجبكتم ولا تنكحوا المشركين حتى يؤمنوا ولعبد مؤمن خير من مشرك ولو اعجبكم اولئك يدعون إلى النار واللّه يدعو إلى الجنة والمغفرة بإذنه وبين آياته للناس لعلهم يتذكرون﴾ (۲۲۱).
با زنان مشرک ازدواج نکنید، تا این که ایمان آورند و هر آینه کنیز با ایمان نیکوتر است از زن [آزاد] بت پرست و لو [زیبائی یا جهات دیگر وی] شما را به شگفتی آورد و

۱. الشیخ: یاسناده عن أحمد بن محمد، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزوجل: ﴿وإن تخالطوهم فإخوانكم﴾. قال: يعني اليتامى، إذا كان الرجل يلي الأيتام في حجره فليخرج من ماله على قدر ما يحتاج إليه، على قدر ما يخرج له لكل إنسان منهم، فيخالطوهم، و يأكلون جميعا، و لا يرزأن من أموالهم شيئا، إنما هي النار. تهذيب الاحكام، ج ۶، ص ۳۴۰، ح ۹۴۹؛ تفسير البرهان، ج ۱، ص ۴۵۸، ح ۳/۱۱۳۰.

۲. أحمد بن محمد: عن محمد بن الفضيل، عن أبي الصباح الكناني، عن أبي عبد الله عليه السلام، في قول الله عزوجل: ﴿و من كان فقيرا فليأكل بالمعروف﴾. قال: ذلك رجل يحبس نفسه عن المعيشة، فلا بأس أن يأكل بالمعروف، إذا كان يصلح لهم أموالهم فإن كان المال قليلا فلا يأكل منه شيئا. قال: قلت: رأيت قول الله عزوجل: ﴿وإن تخالطوهم فإخوانكم﴾؟ قال: تخرج من أموالهم قدر ما يكفيهم، و تخرج من مالك قدر ما يكفيك، ثم تنفقه. قلت: رأيت إن كانوا يتامى صغارا و كبارا، و بعضهم أعلى كسوة من بعض، و بعضهم آكل من بعض، و مالههم جميعا؟ فقال: أما الكسوة، فعلى كل إنسان منهم ثمن كسوته، و أما الطعام فاجعلوه جميعا، فإن الصغير يوشك أن يأكل مثل الكبير. الكافي، ج ۵، ص ۱۳۰، ح ۵.





به ازدواج در نیاورید مردان مشرك را، تا مؤمن شوند و هر آینه غلام با ایمان بهتر است از مشرك [آزاد] هر چند [ویژگی‌هایی] شما را خوش آیند باشد. این گروه انبازگیر شما را به سوی آتش می خوانند و خداوند و اولیاء او به فرمان و اجازه اش به جانب بهشت و آموزش. و خدا آیات خود را برای مردم به روشنی آشکار می کند و شرح می دهد، تا مگر ایشان پند گیرند و یادآور شوند.

در آیه قبل از آمیزش و اختلاط اموال مدیران اداره امور یتیم تحت شرایطی که مشروط به عدم زیان و تنقیص نسبت به مال یتیم بود، سخن به رفت. در این جا گفتگو از آمیزش و نکاح افراد مسلمان با جامعه مشرك است که می فرماید:

﴿ولا تنكحوا المشركات حتی يؤمن﴾ (۲۲۱).

با زن مشرك ازدواج نکنید، مگر این که ایمان آورند. در اطلاق کلمه مشرك که آبا صاحبان کتاب یعنی: نصاری و یهود را هم شامل می شود، یا منحصر است به مردم بت پرست و بدون کتاب، اختلاف نظر است. در کتاب جواهر باب مربوطه دارد: که ازدواج با مشرکین یعنی بت پرستان و غیر صاحبان کتاب را جوازی نیست. و در این فتوی عامه و خاصه را اتفاق نظر است. ولی نکاح با اهل کتاب مورد اختلاف فقها است. زیرا، دو دسته از روایات در این باره است.

برخی گفته اند که: کلمه «مشرك» به صاحبان کتاب یعنی: ترسا و یهود اطلاق می شود و به آیه ذیل استناد کرده اند که:

﴿وقالت اليهود عزیر ابن الله وقالت النصارى المسيح ابن الله ذلك قولهم بأفواههم يضاهئون قول الذين كفروا من قبل قاتلهم الله أنى يؤفكون﴾ (توبه (۹): ۳۰).

و انتهای آیه است:

﴿سبحانه عما یشرکون﴾ (توبه (۹): ۳۱).

و چون نسبت فرزند به خدا دادن خلاف توحید و یگانگی پروردگار می باشد، لذا در آخر آیه تصریح می کند که: خداوند پاک و منزّه است از آنچه که شریک قرار می دهند. بنابراین ازدواج با صاحبان کتاب را، چون سایر مشرکین تحریم نموده اند. بعضی گفته اند که لفظ مشرك شامل گروه‌های بت پرست و غیر صاحبان کتاب

است. یعنی: یهود و نصاری را شامل نمی شود و استناد کرده اند به سوره بینه آنجا که فرمود:

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾
(بینه (۹۸): ۱).



کسانی از اهل کتاب که کافر شدند و مردم مشرک منفک و جدا نشدند، تا ایشان را دلیل و حجتی روشن [رسول و کتاب خدا] فرود آمد. و لذا منع ازدواج را منحصر در مورد زنان مشرک دانسته اند، به ویژه که در سوره مائده تصریح است که:

﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَّ لَكُمْ وَطَعَامَكُمْ حَلَّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾ (مائده (۵): ۵).

امروز پاکیزه ها برای شما حلال گردید و خوراک [گندم و حبوبات و سایر موادی که در کتب فقهیه تعیین شده] کسانی که کتاب به آنها داده شد برای شما حلال است و خوراک شما برای ایشان روا و زنان پاکدامن باایمان و زنانی که پیش از شما بایشان کتاب اعطا گردید [یعنی یهود و نصاری].

[آیا ناسخ بودن آیه صحیح است؟]

و این که برخی آیه مورد بحث را ناسخ این آیه دانسته اند، صحیح به نظر نمی رسد، زیرا سوره مائده آخرین سوره ای است که سمت نزول یافته، بنابراین اگر نسخی وجود داشته باشد باید گفت که آیه مذکور ناسخ آیه مورد بحث است نه به عکس، در حالی که عده ای را نظر آنست که مضمون هر يك از دو آیه در جای خود محفوظ و ناسخ و منسوخ در میان نیست.

[نکاح با اهل کتاب]

باری به طور خلاصه و کلی می توان گفت: در مورد نکاح با اهل کتاب سه قول است:

برخی را نظر، تحریم مطلق است. چه بصورت عقد دائم یا موقت.

است. یعنی: یهود و نصاری را شامل نمی شود و استناد کرده اند به سوره بینه آنجا که فرمود:

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾
(بینه (۹۸): ۱).



کسانی از اهل کتاب که کافر شدند و مردم مشرک منفک و جدا نشدند، تا ایشان را دلیل و حجتی روشن [رسول و کتاب خدا] فرود آمد. و لذا منع ازدواج را منحصر در مورد زنان مشرک دانسته اند، به ویژه که در سوره مائده تصریح است که:

﴿الْيَوْمَ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ وَطَعَامَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَّ لَكُمْ وَطَعَامَكُمْ حَلَّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتِ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾ (مائده (۵): ۵).

امروز پاکیزه ها برای شما حلال گردید و خوراک [گندم و حبوبات و سایر موادی که در کتب فقهیه تعیین شده] کسانی که کتاب به آنها داده شد برای شما حلال است و خوراک شما برای ایشان روا و زنان پاکدامن باایمان و زنانی که پیش از شما بایشان کتاب اعطا گردید [یعنی یهود و نصاری].

[آیا ناسخ بودن آیه صحیح است؟]

و این که برخی آیه مورد بحث را ناسخ این آیه دانسته اند، صحیح به نظر نمی رسد، زیرا سوره مائده آخرین سوره ای است که سمت نزول یافته، بنابراین اگر نسخی وجود داشته باشد باید گفت که آیه مذکور ناسخ آیه مورد بحث است نه به عکس، در حالی که عده ای را نظر آنست که مضمون هر يك از دو آیه در جای خود محفوظ و ناسخ و منسوخ در میان نیست.

[نکاح با اهل کتاب]

باری به طور خلاصه و کلی می توان گفت: در مورد نکاح با اهل کتاب سه قول است:

برخی را نظر، تحریم مطلق است. چه بصورت عقد دائم یا موقت.



و بعضی را جواز مطلق است .

و جمعی هم تفصیل قائل شده اند به این معنا: عقد دائم حرام و عقد موقت را بلامانع دانسته و همین قول اخیر مشهورترین فتاوی است، گرچه برخی جواز مطلق را در عقد موقت با قید کراهت نقل کرده اند .

از طرفی باید دانست که ازدواج زن مسلمان با اهل کتاب را - به صورت دائم یا موقت - کلیه فقها فتوی به حرمت داده اند .

﴿ولامة مؤمنة خیر من مشرکة ولو أعجبتکم﴾ (۲۲۱) .

و هر آینه کنیز و پرستار با ایمان نیکوتر است [در امر ازدواج] از زن [آزاد] مشرک و بی ایمان هر چند [زیبائی و مزایای دیگر او] شما را خوش آیند و به شگفتی آورد .

﴿ولا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا﴾

و زنان به ازدواج مردان مشرک در نیاورید، مگر این که ایمان بیاورند .

﴿ولعبد مؤمن خیر من مشرک ولو أعجبتکم﴾

و هر آینه بنده و غلام با ایمان بهتر است از مشرک [آزاد و بی ایمان] و اگر چه شما را [قدرت و تمکن یا سایر مزیت ها] خوش نما و شگفت آور باشد زیرا:

﴿اولئک یدعون الی النار﴾

این گروه مشرک به سوی آتش [و دوزخ] می خوانند .

یعنی: باید توجه داشت که فرزندان شما از کودکی در دامن افرادی مشرک و بی ایمان تربیت نشوند، چون کودک از اوان زندگی و حتی دوره بلوغ و جوانی تحت تاثیر افکار و عقاید پدر و مادر است و القاقات و سخنان ناصواب و تفهیم و تعلیم آئین و مرام ناپاک در دل و دماغ اطفال و جوانان رسوخ کرده آنان را به سوی کفر و شرک می کشاند، که فرجامش آتش و سخط الهی است .

در صورتی که: ﴿والله یدعو الی الجنة والمغفرة بإذنه﴾

خداوند [و گروه مومنان] به فرمان و توفیق و اجازه اش به سوی بهشت و آمرزش می خوانند، که فرجامی است سعادت بخش .

﴿ویبیین آیاته للناس لعلهم یتذکرون﴾

و خداوند آیات [تشریحی] خود را بروشنی برای مردم تشریح می کند تا مگر پند گرفته متذکر شوند.



﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَيْضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَيْضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾
(۲۲۲)

تو را می پرسند [ای رسول ما] از حیض [عادت خونریزی ماهانه زنان] بگو: آن آزار و رنجی است. پس زنان را در دوران خونریزی کناره گیرید و با ایشان نزدیکی [آمیزش] نکنید، تا پاک شوند. سپس چون پاکیزه شدند از جهتی که شما را خدای فرمان داده وارد و همبستر شوید، تحقیقاً خداوند توبه کنندگان و پاکیزگان را دوست می دارد.

﴿نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مَلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (۲۲۳).

زنان شما کشتزار شما هستند، هر زمان خواهید به کشت کار خود وارد شوید [مباشرت و آمیزش کنید] و برای خود پیش فرستید و خدایا به پرهیزید. و بدانید که تحقیقاً شما دیدار [ثواب و عقاب] او خواهید نمود و مردم با ایمان را نوید و مرزده بخش.

لغت

«محيض»: مصدر «حاض يحيض، حيضاً و محيضاً»، به معنای خون روی از زهدان و جهاز تناسلی زن در ایام عادت ماهانه.

«اذى»: آزار، اذیت، رنج، افت، ناخوشی، رنجوری، تالم.

«اعتزال»: کناره جوئی، دوری گزیدن، امتناع از همبستری و آمیزش با زن.

«قرب»: نزدیکی، نزدیکی کردن، مباشرت با زن.

«طهر و طهارت»: پاکى، پاکیزگی، منقطع شدن حیض، غسل نمودن پس از انقطاع



خونروی ماهانه زن .

«اتیان»: از اتی یاتی، که مصادر دیگری چون: آتیاً و ایتیانة و آتیاً و آتیاً، دارد؛ به معنای متعدد آمده، من جمله «اتی الامر» یعنی: کار را انجام داد، «اتی علیه الدهر» یعنی: روزگار او را هلاکت کرد، «اتی المرأة» با زن همبستری کرد، که در آیه معنای اخیر مورد نظر است .

«حرث»: کشت، کشتکار، کشت زار .

آیه قبل حاکی از منع ازدواج با زنان و مردان مشرک بود . و در این آیه دستور منع آمیزش و آرمیدن با زنان در دوران حیض [است]

[اشاره به شأن نزول آیه]

گویند: در زمان جاهلیت یهود و مشرکین را رسم چنین بود: که از زنان در هنگام حیض به شدت ابراز تنفر و کناره جوئی کرده، به حدی که در سر یک سفره با ایشان حاضر و هم غذا نمی شدند .

و به عکس ترسایان را از آمیزش و همبستری با زنان در جریان عادت ماهانه ابا و امتناعی نبود . این معنی به وسیله ابوالدهداء صحابی، مورد پرسش از رسول اکرم قرار گرفت، از جانب خدا پاسخ رسید که :

﴿وَسأَلونكَ عَنِ الْمَحِيضِ﴾ (۲۲۲) .

تو را از عادت ماهانه زنان می پرسند . یعنی: از حکم آرمیدن و همبستری با ایشان .

﴿قُلْ هُوَ آذَى﴾ .

بگو: آن حالت ماهانه آزار و رنجوری است . یا آزار دهنده و موذی است . چه زن را در این ایام از آمیزش با مرد تنفر طبعی است .

[حکم فقهی مباشرت با زنان در ایام عادت]

وانگهی از نظر بهداشتی و نظافت، چون محیط جهاز تناسلی زن در این موقع مستعد آلودگی به انواع میکروبها و در واقع جایگاه کشت مناسبی برای رشد آنها است



خونروی ماهانه زن .

«اتیان»: از اتی یاتی، که مصادر دیگری چون: آتیاً و اتیانة و آتیاً و آتیاً، دارد؛ به معانی متعدد آمده، من جمله «اتی الامر» یعنی: کار را انجام داد، «اتی علیه الدهر» یعنی: روزگار او را هلاکت کرد، «اتی المرأة» با زن همبستری کرد، که در آیه معنای اخیر مورد نظر است .

«حرث»: کشت، کشتکار، کشت زار .

آیه قبل حاکی از منع ازدواج با زنان و مردان مشرک بود . و در این آیه دستور منع آمیزش و آرمیدن با زنان در دوران حیض [است]

[اشاره به شان نزول آیه]

گویند: در زمان جاهلیت یهود و مشرکین را رسم چنین بود: که از زنان در هنگام حیض به شدت ابراز تنفر و کناره جوئی کرده، به حدی که در سر یک سفره با ایشان حاضر و هم غذا نمی شدند .

و به عکس ترسایان را از آمیزش و همبستری با زنان در جریان عادت ماهانه ابا و امتناعی نبود . این معنی به وسیله ابوالدهداء صحابی، مورد پرسش از رسول اکرم قرار گرفت، از جانب خدا پاسخ رسید که :

﴿وَسأَلونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ﴾ (۲۲۲) .

تو را از عادت ماهانه زنان می پرسند . یعنی: از حکم آرمیدن و همبستری با ایشان .

﴿قُلْ هُوَ اذی﴾ .

بگو: آن حالت ماهانه آزار و رنجوری است . یا آزار دهنده و موذی است . چه زن را در این ایام از آمیزش با مرد تنفر طبعی است .

[حکم فقهی مباشرت با زنان در ایام عادت]

وانگهی از نظر بهداشتی و نظافت، چون محیط جهاز تناسلی زن در این موقع مستعد آلودگی به انواع میکروبها و در واقع جایگاه کشت مناسبی برای رشد آنها است



در نتیجه عوارض گوناگونی را از جهت بیماریها ممکن است به وجود آورد و سرانجام منجر به بسته شدن لوله های تخمدان و موجب عقیمی در زن و یا عفونت از طریق مسیر در مرد راه یافته و میکروب به مثانه سرایت و آثار شومی را در دستگاه ادراری و تناسلی مرد موجب می شود و نیز چه بسا آثار روانی نامطلوب دیگری را در طرفین ایجاد کرده که عاملی است برای از هم پاشیدن کانون خانواده، لذا فرمود:

﴿فَاعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي المَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهَرْنَ﴾.

زنان را در دوران رگل کناره گیرید و از نزدیکی و آرمیدن با ایشان خودداری کنید، تا پاک شوند.

یعنی: از دوران قاعدگی خارج و خونریزی ماهانه ایشان متوقف شود و با شست و شوی موضع و انجام غسل خویشتن را پاک و پاکیزه کنند و به اصطلاح در حالت طهر قرار گیرند.

﴿فَإِذَا تَطَهَّرْنَ﴾

پس آن گاه که پاکیزه شدند و به دوران پاکی در آمدند:

﴿فَاتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللّهُ﴾

با آنان بیارمید، از جهتی که خدای شما را فرمان داده.

از ابن عباس نقل است که گفت: «از همان جهتی که خداوند شما را امر به دوری کرد از همان جهت اجازه همبستری فرمود». ^۱ که کنایه از شرم زن باشد، زیرا در دوران حیض به اعتزال و کناره گیری از آمیزش دستور داد و لذا، از همان جهت پس از پاکی اتیان و آرمیدن با زن را روا دانست. و پیداست که مطلب به صورت کنایه و رعایت ادب بیان گردیده.

برخی گفته اند: منظور از جهتی که خدا امر فرموده؛ یعنی: مثلاً در حالت حیض یا

۱. و فيه، أيضا: أخرج ابن جرير و ابن أبي حاتم عن سعيد بن جبیر، قال: بينا أنا و مجاهد جالسان عند ابن عباس - إذ أتاه رجل فقال: أ لا تشفيني من آية المحيض؟ قال: بلى فأقرأ: ﴿و يسئلونك عن المحيض﴾ - إلى قوله: ﴿فَاتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللّهُ﴾ فقال: ابن عباس: من حيث جاء الدم - من ثم أمرت أن تأتي فقال: كيف بالآية ﴿نساؤكم حرث لكم فأتوا حرثكم أنى شئتم﴾؟ فقال: أي، ويحك، و في الدبر من حرث؟ لو كان ما تقول حقا كان المحيض منسوخا - إذا شغل من هاهنا جئت من هاهنا، و لكن أنى شئتم من الليل و النهار. تفسير الميزان، ج ۲، ص ۲۲۱.



احرام نباشد، بلکه در موارد و اوقاتی که جواز همبستری هست، یا از طریق و جهتی که شما را به خواستن و داشتن فرزند دستور داده است. ^۱ بنابراین احتمال قوی در آنست که لفظ ﴿حيث﴾ جهت مکانی را مفهوم باشد، نه زمانی و منظور شرم زن باشد نه نشیمن.

آری در تهذیب شیخ طوسی از حضرت ابی عبداللہ رضی اللہ عنہ نقل است که:

راوی می پرسد: آیا مرد می تواند از نشیمن زن همبستر شود، حضرت فرمود: «لا بأس اذا رضیت» هنگامی که زن را رضایت حاصل است باک و اشکالی نیست. [و لذا، برخی از فقهاء با کراهت، فتوی به جواز داده اند. و بدیهی است این فتوی موجبه جزئیة بوده و آیا تمامی فقها قائل به جواز باشند یا نه مورد اختلاف است]. راوی گوید: گفتم پس دستور خداوند درباره: ﴿فاتوهن من حیث امرکم اللہ﴾ چه مفهومی دارد؟ [که ظاهراً پرسش راوی مفهوم جواز آمیزش از شرم زن است نه نشیمن. ^۲

ولی باید دانست که فرموده امام را با این معنی در این آیه تنافی نیست؛ چه در دنباله حدیث دارد که حضرت فرمود: [«هذا في طلب الولد فاطلبوا الولد من حیث امرکم اللہ»]. آیه در طلب و خواستن فرزند است و لذا از جهتی که خدای شما امر فرموده وارد و همبستر شوید. پیداست که فرمان و تجویز همبستری از طریق طبیعی و متعارف انسانی است نه در جهت انحرافی و غیر عادی. و در پایان یادآوری فرمود که:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيَحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ (۲۲۲).

خداوند توبه کنندگان را دوستمی دارد و پاکیزگان را نیز.

یعنی: آنها که به اشتباه، یا روی هوای نفس به کاری ناروا اقدام نموده، یا در ایام حیض با زن مباشرت کرده، یا با انحراف در همبستری به کار زشت خویشتن را آلوده کرده اند، هنگامی که بازگشت به خداوند نموده و عزم راسخ بر ترك گناه و معصیت

۱. تفسیر التبیان، ج ۲، ص ۲۲۲؛ تفسیر شریف لاهیجی، ج ۱، ص ۲۰۷-۲۰۸.

۲. أحمد بن محمد بن عیسی عن علی بن أسباط عن محمد ابن حمران عن عبد الله بن أبي يعفور قال: «سألت أبا عبد الله رضی اللہ عنہ عن الرجل يأتي المرأة في دبرها قال: لا بأس إذا رضیت، قلت: فأین قول الله عز وجل: ﴿فاتوهن من حیث امرکم اللہ﴾؟ قال: هذا في طلب الولد فاطلبوا الولد من حیث امرکم اللہ ان الله تعالى يقول: ﴿نساؤکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شتمکم﴾. تهذیب الأحكام شیخ للطوسی، ج ۷، ص ۴۱۴، ح ۲۹.

گیرند، خداوند کریم نه تنها پذیرنده توبه است بلکه آنان را مورد رأفت و محبت قرار داده و به طور کلی توبه کنندگان و پاکیزگان را دوست می‌دارد، آنها که به درگاه الهی رو آورده طلب آمرزش می‌کنند و با شست و شوی تن و روان از لوث هر گناه و کثافت ظاهری خویش را صفا و جلا می‌دهند.

و در شان نزول توابین و متطهرین گفته‌اند که:

قبل از نزول آیه مردم غالباً پس از دفع مزاج و انجام توالی خویش را با سنگ و پارچه تطهیر می‌نمودند؛ و چون قوت بیشتر افراد با بسری یعنی: خرمای نارس و کال توام بود نوعاً دچار سختی دفع و قبوضت مزاج می‌بودند، تا روزی یکی از انصار خوراکی از کدو تناول کرد او را لینت مزاج عارض گشت و خویش را نتوانست با پارچه تطهیر کند، از شست و شوی با آب استفاده کرد و این آیه نازل گشت، رسول اکرم ﷺ او را احضار و فرمود: چه کار تازه‌ای کرده‌ای؟ که موجب نزول آیه گردیده، او با ترس و بیم عرض کرد: که به چنین عملی مبادرت کرده‌ام، حضرت فرمود: مزده باد تو را، که کردارت مورد تمجید و تقدیر خداوند قرار گرفته.^۱

از روایتی دیگر مستفاد است سبب نزول: «مبادرت شخص حضرت به شست و شو و تطهیر با آب بوده است».^۲ بدیهی است روایات و شان نزول‌ها در واقع بیان مصادیقی است و آیه در جهت تعمیم به قوت خود باقی است. و معنای وسیعی از آن ممکن است مورد اراده خداوند بوده باشد؛ به هر حال صدر آیه را با ذیل ارتباط کاملاً روشن و

۱. عن أبي خديجة عن أبي عبد الله ﷺ قال: «كانوا يستنجون بثلاثة أحجار لأنهم كانوا يأكلون البسر وكانوا يبعرون بعرا فأكل رجل من الأنصار الدباء فلان بطنه واستنحى بالماء فبعث إليه النبي ﷺ قال: فجاء الرجل وهو خائف أن يكون قد نزل فيه امر فيسوته في استنجائه بالماء قال: فقال رسول الله: هل عملت في يومك هذا شيئاً؟ فقال: نعم يا رسول الله اني والله ما حملني على الاستنجاء بالماء الا اني اكلت طعاما فلان بطني، فلم تغن عني الحجارة شيئاً فاستنجيت بالماء، فقال رسول الله ﷺ: هنيئا لك فان الله قد أنزل فيك آية ﴿ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين﴾ فكنت أول من صنع ذا أول التوابين وأول المتطهرين». تفسير العياشي، ج ۱، ص ۱۰۹ - ۱۱۰، ح ۳۲۸؛ تفسير الصافي، ج ۱، ص ۲۵۳.

۲. عن جميل قال: «سمعت أبا عبد الله ﷺ يقول: كان الناس يستنجون بالحجارة والكرسف ثم أحدث الوضوء وهو خلق حسن فأمر به رسول الله ﷺ [وصنعه] وأنزله الله في كتابه ﴿ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين﴾». مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۲۷۷ ح ۵۹۳-۲؛ تفسير البرهان، ج ۴، ص ۲۱۵، ح ۹/۱۱۵۱؛ تفسير العياشي، ج ۱، ص ۱۰۹، ح ۳۲۶.





تناسب محفوظ است .

باری پس از بیان حکم در آیه مورد بحث بیداری می دهد که :

﴿نساؤکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم﴾ (۲۲۳) .

زنان شما کشتزار شما هستند، پس در کشتزار خود بیارمید هر زمان که بخواهند .
یعنی : می توانید در هر وقت که بخواهید دانه افشانید و بذر پاشید؛ پس وارد کشتزار خود شوید هر گاه که شما راخواست و اراده ای باشد . شاید بتوان گفت : این آیه از جهتی مبین قسمتی از مضمون آیه قبل است که فرمود :

﴿فاتوهنّ من حیث امرکم الله﴾ (۲۲۲) .

از راهی وارد شوید که خدا به شما فرمان داده . که همان شرم زن باشد نه نشیمن و از طرفی پیداست که تخم افشانی و تولید نسل تنها به وسیله زهدان و دستگاه تناسلی زن یعنی : قُبُل صورت و تحقق می پذیرد نه دُبُر . و کلمه «انّی» به حسب روایت وارده زمانی است نه مکانی ، یعنی : هر وقت که مایل باشید لذا جواز وطی در دُبُر مورد استفاده نیست ؛ به ویژه که مناسبت حرث همان قُبُل است .

از علی بن ابراهیم قمی از امام صادق علیه السلام است که فرمود : «انّی شئتم ای متی شئتم فی الفرج» یعنی : در شرم زن هر زمان که بخواهید بیارمید .^۱ و در لغت اطلاق فرج به قُبُل است نه دُبُر .

و روایتی دیگر به همین مضامین از امام باقر علیه السلام آمده است که مؤید همین معنا است .^۲
و نیز از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام است که ، فرمود : «انّی شئتم ای ، ای ساعة شئتم» .^۳

در حدیثی دیگری است : «فاتوا من قدامها و من خلفها فی القبل» . در شرم زن از

۱ . و قال الصادق علیه السلام ﴿انّی شئتم﴾ ای متی شئتم فی الفرج . تفسیر القمی ، ج ۱ ، ص ۷۳ .

۲ . عن زرارة ، عن ابي جعفر علیه السلام ، قال : «سألته عن قول الله تعالى : ﴿نساؤکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم﴾ . قال : من قبل» . تفسیر العیاشی ، ج ۱ ، ص ۱۱۱ ح ۳۳۴ ؛ تفسیر البرهان ، ج ۱ ، ص ۴۶۵ ، ح ۱۷/۱۱۵۹ .

۳ . عن ابي بصیر ، عن ابي عبد الله علیه السلام ، قال : «سألته عن الرجل يأتي أهله في دبرها ، فکره ذلك ، و قال : و یاکم و محاشی النساء . و قال : إنّما معنی : ﴿نساؤکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم﴾ ای ساعة شئتم . تفسیر العیاشی ، ج ۱ ، ص ۱۱۱ ، ح ۳۳۵ ؛ تفسیر البرهان ، ج ۱ ، ص ۴۶۶ ، ح ۱۸/۱۱۶۰ .

جلو و پشتش بیارمید. ^۱ که باز جواز در قبل است.

﴿وقدموا لانفسكم واتقوا الله﴾ (۲۲۲).

و پیش فرستید از برای خودتان و پرهیزید خدای را.

یعنی: کردار نیکو و رفتار پسندیده برای فرجام و سرای آخرت پیشاپیش بفرستید و در واقع به آینده خود فکر کنید و تدبیرات شایسته و با ارزش داشته باشید، که عبارت از فرمان پذیری حق و انجام طاعات الهی است. و از ارتکاب گناهان پرهیزید و روح را با حرام و معصیت آلوده نکنید، تا به عذاب و خواری دنیا و آخرت دچار نشوید.

برخی گفته‌اند: غرض از پیش فرستادن برای خویش فرزند صالح است و مناسب مقام این که دنیا نیز، در حقیقت کشتزاری است برای آخرت چنان که زنان برای فرزندان. ^۲ ولی شایسته است که تعمیم قائل شد تا کلام مورد نظر، همه اعمال صالحه را شامل شود.

﴿واعلموا انکم ملاقوه وبشر المؤمنین﴾ (۲۲۲).

و بدانید تحقیقاً که شما خدا را [در کيفر و پاداش] دیدار خواهید نمود و مردم با ایمان را نوید و مژده بخش.

[در بیان چگونگی ملاقات با خدا در قیامت]

سخن از چگونگی لقاء خداوند به سرای دیگر - که عبارت از رسیدن به ثواب و عقاب الهی است - قبلاً گذشت. در این جا پروردگار به وسیله نبی اکرم مردم را مورد تهدید و تبشیر قرار می دهد، تا آنان که مرتکب معصیت می شوند به خود آمده دست از گناه و زشتی بشویند و به سوی پروردگار توبه و انابه کرده جبران مافات بنمایند. و آنها که فرمان و طاعت حق می برند - با استمداد از توفیقات الهی و سپاس و نیایش به درگاه ربوبی - به وعده‌های خداوند نسبت به سرای دیگر خوشنود و امیدوار شوند.

۱. عن صفوان بن يحيى، عن بعض أصحابنا، قال: «سالت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزوجل: ﴿نساؤكم حرث لكم فاتوا حرثكم أئى شئتم﴾. فقال: من قدامها و من خلفها، في القبل». تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۱۱ ح ۳۳۲؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۶۵، ح ۱۵/۱۱۵۷.
۲. انوار التنزیل، ج ۱، ص ۱۴۰؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۶۵.



و اینک حدیثی چند:

۱. در تفسیر عیاشی از زراره از امام باقر علیه السلام است که گفت:
از حضرتش در مورد ﴿نساؤکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شتم﴾ پرسیدم
فرمود از جلو یعنی: شرم زن.^۱

۲. در همان تفسیر از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام است که گفت:
«از حضرت نسبت به مردی که با همسرش از نشیمن همبستر شود و زن را این
عمل ناخوش آیند باشد، پرسش کردم فرمود: بر حذر و دور باشید از آرمیدن با
دُبر زنان. و فرمود: همانا معنی زنان شما کشتزار شما هستند پس بیارمید کشتزار
خود را هر زمان که بخواهید.»^۲

یعنی: هر ساعتی که مایل باشید. بنابراین حدیث، کلمه «انّی» زمانی است نه مکانی
و دستور، دوری و احتراز از نزدیکی با دُبر زن است.

﴿ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم ان تبرؤا وتتقوا وتصلحوا بین الناس والله سمیع
علیم﴾ (۲۲۴)

خدای را در معرض و دست آویز برای سوگندهایتان قرار ندهید، به این که نیکی به
کار خواهید برد و پرهیزکاری پیشه می کنید و میان مردم به سازش و سامان بخشی
اقدام خواهید نمود و خداوند شنوای دانا است.

﴿لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولكن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم والله غفور
حلیم﴾ (۲۲۵).

خداوند شما را به سوگندهای بیهوده نمی گیرد [مؤاخذه و عقاب نمی کند] ولیکن
شما را نسبت به آنچه که دلهایتان فراهم نمود و به کار بست [به کیفر] خواهد گرفت.

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۱۱ ح ۳۳۴.

۲. همان، ح ۳۳۵.

لغت

«عرضة»: در معرض قرار دادن برای منظوری، همت، قابلیت؛ لیاقت؛ قدرت، قوت، توانائی، تسلط؛ معارض و معترض مانع و رادع.

«ایمان»: جمع «یمین»: سوگند و مراد مطلبی است که روی آن قسم خورده اند، نه خود سوگند و نفس قسم، که در این جا یمین عبارت است از: نیکی نمودن و پرهیزگاری و اصلاح میان مردم و وجه تسمیه سوگند به یمین بر اساس دست به هم دادن افراد در معاملات و تعهدات فیما بین بوده، که در حین انعقاد قرار داد دست راست یکدیگر را که اطلاق یمین می شود، به عنوان تاکید می فشردند.

آیات قبل درباره امر ازدواج و تعیین نوع همسر و بیان طریق آمیزش و مباشرت با زن و هدف از نکاح تشکیل خانواده را متضمن بود؛ و چون در کانون اولیه زندگی باید رعایت همه جانبه حقوق افراد خانواده مرعی و ملحوظ شود، تا در نتیجه محیطی سالم و سرشار از مهر و محبت و آدمیت و ادب به ظهور پیوسته و فرزندان به نحو نیکو و شایسته پرورش یابند، نامناسب نیست که به دنبال، سخنی از منع اداء سوگند به میان آید. زیرا یکی از شئون تربیت عدم تشبیه به قسم های راست و دروغ بوده، که نوعاً بر اثر خشم و ترس یا وعد و وعیدهای حق و باطل روی می دهد و اغلب به عنوان پشتوانه و مؤکد ساختن مطلب، به ویژه در میان خانواده ها مرسوم و متداول است.

[اشاره به تربیت صحیح و منع از سوگند]

و در نتیجه آثاری سوء در تربیت فرزند خواهد داشت، چه از آغاز روی نهاد پاك و مغز ساده و نونهال طفل اثر گذاشته و تدریجاً به صورت ملکه جلوه گر و بالطبع در اجتماع مسلمین رواج پیدا می کند و عیب و نقصی بزرگ در میان مسلمین خواهد بود. لذا به طور کلی از این دو آیه می توان دریافت که اصولاً یاد نمودن سوگند در هر امری از نظر شرع ناستوده و نارواست.

بدیهی است در مواردی ویژه حاکم شرع بر مبنای قوانین فقهی برای پایان دادن نزاع و درگیری و اختلاف میان افراد، ممکن است به یکی از طرفین دعوی جهت صدور



لغت

«عرضة»: در معرض قرار دادن برای منظوری، همت، قابلیت؛ لیاقت؛ قدرت، قوت، توانائی، تسلط؛ معارض و معترض مانع و رادع.

«ایمان»: جمع «یمین»: سوگند و مراد مطلبی است که روی آن قسم خورده اند، نه خود سوگند و نفس قسم، که در این جا یمین عبارت است از: نیکی نمودن و پرهیزگاری و اصلاح میان مردم و وجه تسمیه سوگند به یمین بر اساس دست به هم دادن افراد در معاملات و تعهدات فیما بین بوده، که در حین انعقاد قرار داد دست راست یکدیگر را که اطلاق یمین می شود، به عنوان تاکید می فشردهند.

آیات قبل درباره امر ازدواج و تعیین نوع همسر و بیان طریق آمیزش و مباشرت با زن و هدف از نکاح تشکیل خانواده را متضمن بود؛ و چون در کانون اولیه زندگی باید رعایت همه جانبه حقوق افراد خانواده مرعی و ملحوظ شود، تا در نتیجه محیطی سالم و سرشار از مهر و محبت و آدمیت و ادب به ظهور پیوسته و فرزندان به نحو نیکو و شایسته پرورش یابند، نامناسب نیست که به دنبال، سخنی از منع اداء سوگند به میان آید. زیرا یکی از شئون تربیت عدم تشبث به قسم های راست و دروغ بوده، که نوعاً بر اثر خشم و ترس یا وعد و وعیدهای حق و باطل روی می دهد و اغلب به عنوان پشتوانه و مؤکد ساختن مطلب، به ویژه در میان خانواده ها مرسوم و متداول است.

[اشاره به تربیت صحیح و منع از سوگند]

و در نتیجه آثاری سوء در تربیت فرزند خواهد داشت، چه از آغاز روی نهاد پاک و مغز ساده و نونهال طفل اثر گذاشته و تدریجاً به صورت ملکه جلوه گر و بالطبع در اجتماع مسلمین رواج پیدا می کند و عیب و نقصی بزرگ در میان مسلمین خواهد بود. لذا به طور کلی از این دو آیه می توان دریافت که اصولاً یاد نمودن سوگند در هر امری از نظر شرع ناستوده و نارواست.

بدیهی است در مواردی ویژه حاکم شرع بر مبنای قوانین فقهی برای پایان دادن نزاع و درگیری و اختلاف میان افراد، ممکن است به یکی از طرفین دعوی جهت صدور





حکم و داوری اداء قسم را به لفظ جلاله یعنی: [الله] پیشنهاد بنماید. ولی نوعاً برابر احادیث وارده سوگند یاد کردن بدون مأخذ شرعی و موازین فقهی عملی خلاف است و مورد نکوهش و نهی. لذا فرمود:

﴿وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ﴾ (۲۲۴).
خدای را در معرض سوگندهایتان نگیرید، تا این که نیکی نکنید و پرهیزکار نشوید و میان مردم به سازش و سامان بخشی اقدام ننمائید. در این جا برخی برابر قواعد ادبی حرف «لا» را در تقدیر می گیرند؛ چنان که نمونه های دیگری در قرآن مانند جمله:
﴿بَيِّنَ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضَلُّوا﴾ (نساء: ۴: ۱۷۶).

حاکمی از همین معنا است و حرف «لا» در تقدیر است یعنی: خداوند برای شما بیان می کند تا این که گمراه نشوید.

[اشاره به شان نزول آیه]

و چنان چه ﴿عُرْضَةً﴾ مشتق از مصدر معارضه و اعتراض باشد، که در این صورت مفهوم مانع و رادع را خواهد داشت و دیگر نیازی به تقدیر «لاء» نخواهد بود و معنی می شود که:

خدای را برای سوگندهایتان جلوگیر و مانع نیکی کردن خود [به دیگران] و پرهیزگار شدن و اقدام به اصلاح و سامان بخشی میان مردم قرار ندهید.

که در واقع نتیجه هر دو تعبیر یکی است. چه برخی افراد گاه ممکن است در حالت خشم یا مواجهه با عکس العمل زشت و ناخوشایندی از کسی که برای او خدمت و کار نیکی انجام داده قرار گرفته و در برابر سوگند یاد کند که دیگر دست بکار خیر و امور اصلاحی نزنند.

چنان که شأن نزول آیه را درباره یکی از صحابه حضرت رسول ﷺ به نام عبد الله بن رواحه نقل کرده اند، که وی از اقدام به اصلاح در مورد اختلافی که میان داماد و دخترش پدید آمده بود خودداری کرد و اظهار داشت که سوگند خورده ام در انجام این

امر هیچ گاه مبادرت نکنم.^۱ و لذا با نزول آیه فوق ایتیان این قبیل سوگندها مورد نهی و منع قرار گرفت.

و از طرفی باید دانست که اصولاً قسم در مورد امر مرجوح منعقد نمی شود و در صورت ایتیان، شخص موظف است که سوگند را بشکند و کفاره هم برشکستن آن مترتب نیست.



مضمون روایتی است که: هر گاه برای اصلاح و سازش میان دو کس خوانده شدی نگو که من سوگند خورده ام، تا در این امر اقدامی نکنم؛ بلکه وظیفه تو است که اگر به غلط هم سوگندی یاد شده آن را شکسته و به کار خیر مبادرت ورزی.^۲ و نیز باید توجه داشت، که اساساً عادت به سوگند به تدریج توفیقات آدمی را در انجام کار نیک کم می کند و نیز آثار سوء دیگری از نظر روانی و اجتماعی به دنبال داشت. به نحوی که نوعاً مردم به گفتار و رفتار این گونه افراد وقتی نمی نهند و در میان جامعه خوار و بی مقدار معرفی شده و عزت و شایستگی را از دست می دهند.

چنان که از مضمون آیه دیگر همین معنا پیدا است که فرمود:

﴿وَلَا تَطْعَمْ كُلَّ حَلْفٍ مَّهِينٍ﴾ (قلم (۶۸): ۱۰).

هر سوگند خوار زبون و خوار را فرمان میر.

[چه کسانی قسم می خورند؟]

زیرا افرادی در امور زندگی متشبث به سوگند می شوند، که بهره ای درست و رسا از نیروی معنوی و قدرت نفس نداشته، می خواهند با پشتوانه سوگندهای مکرر، نظر خویش را اعم از حق یا باطل خارجاً تحقق بخشند. نوعاً این قبیل مردم گاه خود خواه و مغرور و زمانی بیمناک و ترسو و هنگامی سریع التأثير و تندخو و اغلب نفهمیده

۱. نزلت في عبد الله بن رواحة حين حلف أن لا يدخل علي ختنه ولا يكلمه ولا يصلح بينه وبين امرأته فكان يقول: «إني حلفت بهذا فلا يحل لي أن أفعله فنزلت الآية». تفسير مجمع البيان، ج ۲، ص ۵۶۶.

۲. محمد بن يعقوب: عن علي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن علي بن إسماعيل، عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام، في قول الله عز وجل: ﴿وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإيمانكم أن تبرؤوا وتتقوا و تصلحوا بين الناس﴾. قال: إذا دعيت لتصلح بين اثنين، فلا تقل: علي يمين أن لا أفعل». الكافي، ج ۲، ص ۲۱۰، ح ۶؛ تفسير البرهان، ج ۱، ص ۴۶۶، ح ۱/۱۱۶۳.



سخن گویند و نسنجیده در کار عزم و اقدام کنند، که چه بسا این قصد و عزیمت را با مبانی عقل و شرع مباینت است و چون در برداشت و انجام امور، سطحی و کم عمقند به فرجام کار نمی اندیشند.

باری در پایان آیه برای بیداری دل و به کار گرفتن خرد در گفتار و کردار و مراقبت بر این که به سوگندهای نابجا و ناروا مبادرت نشود، فرمود:

﴿وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (۲۲۴).

و خداوند شنوا و دانا است.

یعنی: قسم های حق و باطل را می شنود و به قلب ها و ضمائر او را آگهی است که برای چه منظور و هدف سوگند یاد می شود و نیز دانا است که چگونه تشریح حکم کند، تا خیر و سعادت جامعه تضمین شود؛ این بود فرمان مربوط به سوگندهای جد و مصمم، که با قصد انشاء و عقد قلب همراه است و نوعاً کیفیت و مظاهر آن از چهره گوینده و طرز اداء سخن پیداست.

و اما درباره سوگندهائی که به طور عادت و روزمره میان مردم متداول است و هیچ گونه قصد انشاء و عقد قلبی در میان نیست، نظیر: «لا والله» یا «بلی والله» که در فارسی نه به خدا یا آری به خدا مرسوم است گر چه اتیان آن هم مورد پسند نیست، لیکن خداوند کریم از روی رأفت و مهربانی فرمود:

﴿لَا يُوَاخِذُكُمُ اللّٰهُ بِاللّٰغْوِ فِي اَيْمَانِكُمْ﴾ (۲۲۵).

خداوند شما را در سوگندهای بیهوده نگیرد. یعنی: آن قسم هایی که به صورت عادت و بدون منظور و قصدی خاص، در گفتگو و محاورات عرفی بر زبان جاری می شود و با هیچ گونه نیت و قصد انشائی همراه نیست، مورد مؤاخذه و توبیخ قرار نمی دهد.

﴿وَلٰكِنْ يُّوَٰخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ﴾

ولیکن به آنچه دلهایتان فراهم کرد و به کار بست شما را [به کیفر] گیرد.

[بازخواست برخی سوگندها]

در این جا مراد سوگندهایی است متضمن نیت و هدف و قصد انشاء و عقد قلب، که خداوند آن را مورد بازخواست قرار می دهد، که با چه مجوزی انجام گرفت و آیا راست بود یا دروغ، به پایداری آن وفاداری شد یا مورد شکست و بی مبالاتی قرار گرفت و در صورت شکست سوگند نسبت به پرداخت و اتیان کفاره آن اقدام به عمل آمد یا نه؛ و در پایان آرزوی رأفت فرمود که:

﴿والله غفور حلیم﴾

و خداوند بسیار آمرزنده شکبیا است. می آمرزد کسانی را که توبه کرده رو به سوی طاعت حق آورند. و حلیم و بردبار نسبت به آنها که مرتکب گناه می شوند و در مورد و مناسب مقام، کسانی که به سوگندهای راست و دروغ عقد قلب می کنند؛ یعنی: به آنان مهلت داده و به سرعت مؤاخذه نمی کند، تا مگر متذکر شده از ادامه معصیت خودداری کنند. این امهال خود حاکی از رأفت و رحمت الهی است.

و اینک چند حدیث وارده در این باب:

۱. در تفسیر برهان از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

سوگند به خدا، راست یا دروغ نخورید، چه خداوند فرماید: خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید.^۱

۲. در همان تفسیر از ابی سلام متعبّد است که گوید:

از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که برای سدیر می فرمود: ای سدیر هر کس خدا را به دروغ سوگند خورد کافر است و آن که بر است یاد قسم کند گناه کار؛ زیرا خداوند عزیز جلیل فرماید که: خدا را در معرض سوگندهای خود نگیرید.^۲

بدیهی است کفر در این جا ظاهراً پوشاندن حق است با سوگند دروغ، که گناهی

۱. عنه: عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عثمان بن عيسى، عن أبي أيوب الخزاز، قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا تحلفوا بالله صادقين ولا كاذبين، فإنه عز وجل يقول: ﴿وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ﴾». الكافي، ج ۷، ص ۴۴ ح ۱؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۶۶، ح ۲/۱۱۶۴.

۲. و عنه: عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن محمد بن خالد، عن يحيى بن إبراهيم، عن أبيه، عن أبي سلام المتعبّد، أنه سمع أبا عبد الله عليه السلام يقول لسدير: «يا سدير، من حلف بالله كاذبا كفر، و من حلف بالله صادقا أثم، إن الله عز وجل يقول: ﴿وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ﴾». همان مصدر، همان موضع ح ۴؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۶۷، ح ۳/۱۱۶۵.





است بزرگ در برابر گناه کوچک .

۳. امام صادق و باقر علیهما السلام درباره آیه مورد بحث فرمودند :

که از مصادیق آن کسی است که سوگندمی خورد به این که دیگر با برادر یا مادر خود سخن نگوید و نظیر این گونه امور .^۱

۴. از امام صادق علیه السلام مسنداً به نقل از مسعدة بن صدقه است که حضرت در مورد همین آیه فرمود :

خداوند شما را به سوگند های لغو و بیهوده نمی گیرد و منظور «لا والله و بلی والله» است که درباره امری با عقد قلب و قصد انشاء توأم نیست .^۲

۵. از ابو علی طبری است که گفت :

مردم در مورد مفهوم سوگند لغو اختلاف کردند، پس بیان شد : سوگندی است که بر سبیل عادت جاری است چون «لا والله و بلی والله» بدون قصد انشاء و عقد قلب، که با گفتن آن نه مالی از کسی گرفته می شود و نه به هیچ کس ستمی وارد می آید؛ و اظهار داشت همین معنی از امام باقر و صادق علیهما السلام مروی است .^۳

﴿لَلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرْبِصُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (۲۲۶).

برای کسانی که سوگندمی خورند دوری آمیزش را از زنانشان، درنگ و مهلت چهار ماه است؛ و اگر باز کردند [مباشرت کنند] پس قطعاً خداوند آمرزنده مهربان است .

۱. عن منصور بن حازم، عن أبي عبد الله عليه السلام، و محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عز وجل: ﴿و لا تجعلوا الله عرضة لآيمانكم﴾. قال: يعني الرجل يحلف أن لا يكلم أخاه، و ما أشبه ذلك، أو لا يكلم امه. تفسير العياشي، ج ۱، ص ۱۱۲ ح ۳۳۹ تفسير البرهان، ج ۱، ص ۴۶۷، ح ۶۱۱۶۸.

۲. عن علي بن إبراهيم، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: سمعته يقول في قول الله عز وجل: ﴿و لا يواخذكم الله باللغو في آيمانكم﴾. قال: اللغو: قول الرجل: لا والله، و بلی و الله، و لا يعقد علی شیء. الكافي، ج ۷، ص ۴۴۳ ح ۱؛ تفسير البرهان، ج ۱، ص ۴۶۷، ح ۱/۱۱۷۰.

۳. ثم بين سبحانه أقسام اليمين فقال: ﴿و لا يواخذكم الله باللغو في آيمانكم﴾. اختلفوا في يمين اللغو ف قيل هو ما يجري على عادة الناس من قول لا والله و بلی و الله من غير عقد علی يمين يقتطع بها مال و لا يظلم بها أحد عن ابن عباس و عائشة و الشعبي و هو المروي عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام. تفسير مجمع البيان، ج ۲، ص ۵۶۸-۵۶۹.

﴿وإن عزموا الطلاق فإن الله سميع عليم﴾ (۲۲۷).

و اگر قصد و آهنگ طلاق [رهائی و جدائی] کنند، پس همانا که خداوند شنوای دانا است. **«ایلاء»**: مصدر باب افعال، از ریشه «ألی یألو ألوة و الوة و ألیة»، به معنای «حکف» و سوگند، که نوعاً با حرف «علی» متعدی می شود و اگر با حرف «من» تعدی یافت، متضمن معنی بُعد و دوری است. لذا در این جا به معنی سوگند خوردن درباره دوری نمودن و ترك آرمیدن با زن است.

«تربص»: انتظار، درنگ، مهلت، توقف، تأخیر، دیر کردن.

«فیء»: رجوع، برگشت، بازگشت.

«عزم»: قصد، آهنگ، اراده، تصمیم، دل نهادن به چیزی.

«طلاق»: جدا شدن زن از مرد، رها شدن زن از قید نکاح [طبق شرایط مقرر در دین].

[اشاره به سوگندهای عرب جاهلی و رد آنها]

از رفتار زشتی که مردان عرب را در زمان جاهلیت رسم بود، این که گاه از روی خشم، یا بر اثر پیدایش امری به اصطلاح ناخوش آیند، یا بهانه ای نابه جا، دفعه و بدون تأمل و دوراندیشی سوگند می خوردند که از آرمیدن با همسر خود برای همیشه خودداری کنند و در نتیجه بانوی بیچاره و بی دفاع بلا تکلیف و سرگردان مانده، نه شوهری داشت که از کانون گرم خانواده بهره بگیرد و نه آزادی و رهائی کاملی که در مقام ازدواج با دیگری برآید. این رویه نکوهیده و نادرست را قرآن خط بطلان کشیده، به دنباله منع سوگند در آیات قبل فرمود:

﴿لَّذین یؤلون من نسائهم تربص أربعة أشهر﴾ (۲۲۶).

برای کسانی که از دوری همسران شان سوگند یاد می کنند، درنگ و انتظار چهار ماه است.

در عبارت آیه تقدیم و تأخیری است به این معنا که: ﴿تربص أربعة أشهر﴾ مبتداء و

﴿لَّذین یؤلون من نسائهم﴾ خبر است.



﴿وإن عزموا الطلاق فإن الله سميع عليم﴾ (۲۲۷).

و اگر قصد و آهنگ طلاق [رهائی و جدائی] کنند، پس همانا که خداوند شنوای دانا است. **«ایلاء»**: مصدر باب افعال، از ریشه «ألی یألو ألوة و الوة و ألیة»، به معنای «حکف» و سوگند، که نوعاً با حرف «علی» متعدی می شود و اگر با حرف «من» تعدی یافت، متضمن معنی بُعد و دوری است. لذا در این جا به معنی سوگند خوردن درباره دوری نمودن و ترك آرمیدن با زن است.

«تربص»: انتظار، درنگ، مهلت، توقف، تأخیر، دیر کردن.

«فیء»: رجوع، برگشت، بازگشت.

«عزم»: قصد، آهنگ، اراده، تصمیم، دل نهادن به چیزی.

«طلاق»: جدا شدن زن از مرد، رها شدن زن از قید نکاح [طبق شرایط مقرر در دین].

[اشاره به سوگندهای عرب جاهلی و رد آنها]

از رفتار زشتی که مردان عرب را در زمان جاهلیت رسم بود، این که گاه از روی خشم، یا بر اثر پیدایش امری به اصطلاح ناخوش آیند، یا بهانه ای نابه جا، دفعه و بدون تأمل و دوراندیشی سوگند می خوردند که از آرمیدن با همسر خود برای همیشه خودداری کنند و در نتیجه بانوی بیچاره و بی دفاع بلا تکلیف و سرگردان مانده، نه شوهری داشت که از کانون گرم خانواده بهره بگیرد و نه آزادی و رهائی کاملی که در مقام ازدواج با دیگری برآید. این رویه نکوهیده و نادرست را قرآن خط بطلان کشیده، به دنباله منع سوگند در آیات قبل فرمود:

﴿لَّذین یؤلون من نسائهم تربص أربعة أشهر﴾ (۲۲۶).

برای کسانی که از دوری همسران شان سوگند یاد می کنند، درنگ و انتظار چهار ماه است.

در عبارت آیه تقدیم و تأخیری است به این معنا که: ﴿تربص أربعة أشهر﴾ مبتداء و

﴿لَّذین یؤلون من نسائهم﴾ خبر است.





[محدودیت زمانی شرع برای قسمهای عرب جاهلی]

یعنی: کسانی که با سوگند مصمم می شوند از آمیزش با همسر خویش خود داری کنند، تنها تا مدت چهار ماه می توانند به عزم خود باقی باشند؛ چه پس از گذشت چهار ماه زن را حقی است که باید اتیان شود.

بدیهی است این معنا اعم از این است که سوگندی در این باره یاد شود، یا نه، در هر صورت بیش از چهار ماه جوازی در خودداری از همبستری با زن نیست. و اگر زن را در این زمینه تمایلی باشد، مرد موظف به اتیان است. و چنانچه مرد به عزم خود راسخ و ثابت بود، زنی نمی تواند به حاکم شرع مراجعه و شکایت برد، در این هنگام حاکم مرد را از تاریخ شکایت چهار ماه مهلت می دهد و اگر پس از گذشت این مدت باز هم شوهر به اراده خود باقی و به عدم مباشرت با زن مصمم بود، حاکم او را وادار به طلاق می کند و اگر آماده امر طلاق و رهائی زن از قید زوجیت نشد، به زندانش می اندازند، تا نسبت به یکی از این دو امر حاضر شود و چنانچه هیچ یک از دو پیشنهاد را نپذیرفت، به زندان دائم محکوم است. باری خداوند رثوف در ذیل آیه یادآوری فرمود:

﴿فَإِنْ فَاءُوا﴾

پس اگر باز گشت کنند. یعنی: از تصمیم متخذه منصرف شده با آمیزش مبادرت کنند.

﴿فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

پس به درستی که خداوند آمرزنده مهربانست. گناه گذشته ایشان را می پوشاند و مورد عنایت و مهربانی قرار می دهد. و در پایان اشاره فرمود که:

﴿وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ﴾ (۲۲۷).

و اگر اراده و قصد جدائی و رهائی زن کنند.

﴿فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.

پس همانا که خداوند شنوای دانا است. سخنان و گفتار حق و ناحق را می شنود و به دلها و ضمائر دانا است و می داند که به چه منظور و غرض طلاق انجام می شود و مقصّر و بی گناه کیست، زیرا به نیات و هدف های هر دو طرف آگاه و بینا است.

﴿والمطلقات يتربصن بأنفسهن ثلاثة قروء ولا يحلّ لهنّ أن يكتمن ما خلق الله في أرحامهنّ إن كنّ يؤمن بالله واليوم الآخر وبعولتهنّ أحقّ بردهنّ في ذلك إن أرادوا إصلاحا ولهنّ مثل الذي عليهنّ بالمعروف وللرجال عليهنّ درجة والله عزيز حكيم﴾ (۲۲۸)



زنان مطلقه باید سه دوره پاکی برای خود انتظار برند و اگر به خدا و روز واپسین مؤمن می باشند، حلال نیست بر ایشان حالت [حیض و پاکی] یا فرزنددی که خدا در رحم آنان پدید آورده، نهان دارند و اگر شوهرانشان خواستار آشتی و سازش شوند، به بازآوردنشان [به همسری] سزاوارترند و برای زنان [حقوقی است] به شایستگی، مانند وظایفی که ایشان را بر عهده است و مردان را بر زنان مرتبتی است و خدا است توانای درستکار.

در آیه قبل از طلاق سخنی به میان آمد و اینک بیان برخی از احکام آن:

﴿والمطلقات يتربصن بأنفسهن ثلاثة قروء﴾

زنان رها شده باید انتظار بکشند خویشان را سه طهر.

جمله فوق به صورت خبریه ولی مراد و منظور ایجاب و امر است و این روش در کلمات عرب به عنوان الزام و تأکید شایع است.

حرف «باء» ﴿بأنفسهن﴾ را مفسری به معنای «مع» دانسته، یعنی: لزوم انتظار کشیدن با خویش بدون شوهر؛

ولی غیر واحدی از مفسرین به معنی «لام» گرفته اند، که سلیس تر به نظر می رسد؛ به این تعبیر که: زنان مطلقه باید انتظار بکشند برای خودشان سه طهر را، یعنی: در جریان سه دوره پاکی حق همسری و ازدواج با غیر را نخواهند داشت.

بدیهی است آثار نیکو و ثمر بخشی که بر تشریح اصل طلاق و نگهداری عده آن از نظر اخلاقی و روحی و حفظ نسل و مشخص بودن پدر و رعایت قوانین ارث و تربیت طفل و جلوگیری از گسستن کانون خانواده و منع تشکیل عقده ها، که گاه

۱. تفسیر لاهیجی، ج ۱، ص ۲۱۴.



منشأ هزاران مفسده است خود کتابی است مفصل که بحث آن در خور دانشمندان ذی صلاح تواند بود.

[يك كلمه و دو معنای متضاد]

«قروء»: جمع «قراء» از لغاتی است دارای دو معنی متضاد، که به مفهوم حیض و طهر هر دو آمده است. اهل سنت مراد از «قراء» را طهر دانسته اند، ولی از ابوحنیفه به معنای حیض نقل گردیده؛ در روایات شیعه به مفهوم «طهر» آمده است. باید دانست که جاری شدن صیغه طلاق، باید در طهر غیرموقعه باشد؛ یعنی: هنگامی که زن حائض نیست و با شوهر مباشرت نکرده و لذا هنگام اجرای صیغه طلاق خود يك نوبت طهر به حساب می آید و در حیض سوم برای انتخاب شوهر و ازدواج با غیر آزاد است.

[عده کجا ثابت و کجا غیر ثابت است]

حال باید توجه داشت، که آیا هر زنی را حکم و دستور همین نحو است؟ بدیهی است خیر، زیرا سه دسته از زنان برابر آیات و روایات چون طلاق داده شوند عده ندارند:

۱. زنان غیر مدخوله که آمیزش جنسی نداشته باشند؛ چنان که در آیه شریفه فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که زنان مؤمن را به نکاح درمی آورید و آنان را قبل از آمیزش جنسی رها می کنید، پس نیست برای شما بر عهده ایشان هیچ عده ای که آن را به شمار در آورید؛ لذا ایشان را بهره ای دهید و پسندیده و نیکووار رهایشان سازید (احزاب: ۳۳: ۴۹).^۱
۲. اطفال صغیره که هنوز حیض ندیده و به سن بلوغ نرسیده اند.
۳. زنانی که به سن یأس رسیده و عادت ماهانه ایشان قطع شده است.

از بیان آیه مورد بحث پیدا است که دو گروه اخیر یعنی: صغیره و یائسه مشمول حکم فوق نبوده و از نگهداری عده معافند؛ زیرا نکاح مطلقاً مقید به رعایت گذشت سه

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عَدَّةٍ تَعْتَلُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسِرَّحُوهُنَّ سِرَّاحًا جَمِيلًا﴾.



منشأ هزاران مفسده است خود کتابی است مفصل که بحث آن در خور دانشمندان ذی صلاح تواند بود.

[يك كلمه و دو معنای متضاد]

«قروء»: جمع «قرء» از لغاتی است دارای دو معنی متضاد، که به مفهوم حیض و طهر هر دو آمده است. اهل سنت مراد از «قرء» را طهر دانسته اند، ولی از ابوحنیفه به معنای حیض نقل گردیده؛ در روایات شیعه به مفهوم «طهر» آمده است. باید دانست که جاری شدن صیغه طلاق، باید در طهر غیرموقعه باشد؛ یعنی: هنگامی که زن حائض نیست و با شوهر مباشرت نکرده و لذا هنگام اجرای صیغه طلاق خود يك نوبت طهر به حساب می آید و در حیض سوم برای انتخاب شوهر و ازدواج با غیر آزاد است.

[عده کجا ثابت و کجا غیر ثابت است]

حال باید توجه داشت، که آیا هر زنی را حکم و دستور همین نحو است؟ بدیهی است خیر، زیرا سه دسته از زنان برابر آیات و روایات چون طلاق داده شوند عده ندارند:

۱. زنان غیر مدخوله که آمیزش جنسی نداشته باشند؛ چنان که در آیه شریفه فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که زنان مؤمن را به نکاح درمی آورید و آنان را قبل از آمیزش جنسی رها می کنید، پس نیست برای شما بر عهده ایشان هیچ عده ای که آن را به شمار در آورید؛ لذا ایشان را بهره ای دهید و پسندیده و نیکووار رهایشان سازید (احزاب (۳۳): ۴۹).^۱
۲. اطفال صغیره که هنوز حیض ندیده و به سن بلوغ نرسیده اند.
۳. زنانی که به سن یأس رسیده و عادت ماهانه ایشان قطع شده است.

از بیان آیه مورد بحث پیدا است که دو گروه اخیر یعنی: صغیره و یأسه مشمول حکم فوق نبوده و از نگهداری عده معافند؛ زیرا نکاح مطلقاً مقید به رعایت گذشت سه

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَلُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾.

طهر است و در حالی که تحقق حیض درباره این دو دسته، تصویر نداشته و منتفی است.
۴. برابر آیه شریفه:

سوره طلاق. «زنان باردار را زمان عده، وضع حمل [یعنی: زائیدن و بار نهادن] است» (طلاق (۶۵): ۴).^۱



۵. زنان مستترابه: عبارت از زنی است که: عادت نمی شود و نمی داند آیا به سن یاس رسیده و عمرش از ۵۰ سال گذشته، یا نه و نیز زنی که سنش از پنجاه سال کمتر است و در عین حال حیض نمی شود، یا در جریان سال چند ماهی به طور نامنظم حائض است. این دو گروه پس از انجام طلاق باید سه ماه تمام عده نگهدارند. آیه کریمه سوره طلاق در این باره مصرح است که:

از زنان شما آنها که از حیض نومید می شوند، اگر شك بردید [نسبت به سن یاس] عده [طلاق] ایشان سه ماه است و نیز زنی که حیض نمی بیند [یعنی در سن «من حیض» مثلاً ۳۰ یا ۴۰ سال می باشند] (طلاق (۶۵): ۴)^۲

سپس فرمود:

﴿وَلَا يَحِلُّ لهنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ﴾ (۲۲۸)

و حلال نیست این که پوشیده دارند آنچه را که خداوند در ارحام ایشان پدید آورده. یعنی: نباید چگونگی وضع خود را از نظر حیض و پاکی یا آبستنی مکتوم و مخفی کنند، چه برخی زنان ممکن است روی دواعی نفس - برای جلوگیری از اجرای صیغه طلاق، یا رجوع مجدد مرد، یا زود شوهر کردن و عدم رعایت عده - از اعلام حالت زنانگی و یا آبستنی خودداری کنند، لذا برای ترغیب در پذیرفتن این حکم و عمل بآن فرمود:

﴿إِنْ كُنَّ يَوْمَئِذٍ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾

اگر به خدا و روز واپسین مؤمن می باشند. چه از شروط ایمان کامل، پذیرش و تسلیم در برابر احکام الهی است و بنده معتقد به خدا و روز جزا دروغ نمی گوید و از بیان حقیقت استنکاف نمی ورزد.

۱. ﴿وَأُولَاتِ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾.

۲. ﴿وَاللَّائِي يَشْنَنُ مِنَ الْحَيْضِ مِنْ نَسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحْضُنَّ﴾.

﴿ويعولتهنَّ أحقَّ بردهنَّ في ذلك﴾

و شوهرانشان به بازگردان آنان [به همسری و زوجیت] در جریان گذشت سه طهر [یعنی: زمان تربص] سزاوارترند.

[«أحقُّ» و پرسش همراه او]

در کلمه «أحقُّ» که صفت تفضیلی است این پرسش مطرح است، که مگر برای نکاح با دیگران در دوران عدّه زن جوازی هست؟ بدیهی است خیر؛ بنابراین «أحقُّ» یا به معنای حقیقی است یعنی: به سزا و شایسته و یا اگر متضمّن جهت تفضیلی باشد، باید مراد را نسبت به عدم رجوع در جریان گذشت زمان تربص تلقی کرد، که فرمانی است اخلاقی و ارشادی.

﴿إن أرادوا إصلاحاً﴾

اگر قصد آشتی و سازش دارند. یعنی: منظور از رجوع باید اصلاح حال و سامان بخشی باشد، نه آزار و افساد، که در نتیجه موجبات دست و پاگیری زن و جلوگیری او از ازدواج با غیر فراهم شود.

[عده در چه نوع طلاق لازم است؟]

باید دانست که حکم در این آیه هم چنان که از سیاق آن پیدا است، تنها مربوط است به طلاق رجعی، نه بائن، زیرا طلاق بائن را یا اساساً عدّه نیست، نظیر صغیره و یائسه و غیر مدخوله، یا اگر مستلزم نگهداری عدّه است برای مرد حق رجوعی نیست، مانند طلاق در نوبت سوّم، که زن باید پس از گذشت دوران عدّه، در عقد شوهردومی - که او را محلّل نامند - درآید و پس از انقضای مدّت سه طهر شوهر اوّل می تواند او را به نکاح خویش درآورد.

و دو قسم دیگر، [طلاق] یکی: طلاق خلع است که زن را تمایل همسری با شوهر نیست و مهر یا مال دیگر خود را بر زوج می بخشد تا او را طلاق دهد و بدین وسیله خویشتن را از قید زوجیت رها و خلع می کند.



و دیگری: طلاق مبارات، که زوجین از یکدیگر کراهت داشته و مایل به ادامه زندگی با هم نمی باشند؛ در این حال یا زن قسمتی از مهر خود را می بخشد و یا به طور کلی ابراء ذمه می کند، تا او را شوهر طلاق دهد. باید توجه داشت که در طلاق خلع زن می تواند زائد بر مهر به شوهر بدهد و برای مرد دریافت آن جائز است ولی در طلاق مبارات مرد را جوازی برای پذیرش زائد بر مهر نیست. و در این دو قسم طلاق نگهداری عده ضروری ولی شوهر را حق رجوع منتفی است. مگر این که زن اقدام به استرداد حق خود کند؛ در این صورت رجوع ممکن است و بدیهی است که در این حال نوع طلاق، رجعی محسوب خواهد شد.

لذا شرط در آیه مورد بحث - که عبارت از سزاوار بودن شوهران به رجوع در زمان تربص است - منحصرأً به طلاق رجعی خلاصه می شود و لا غیر.

﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾

و از برای ایشانست به مانند آنچه بر آنها است نیکودار.

[اشاره به برتری نسبی مردان بر زنان]

یعنی: زنان را بر گردن مردان حقوقی است چنان که مردان را نیز بر گردن زنان؛ البته به روشی نیکو و رسمی مردم پسند.

پیدا است منظور از مثلّیت همانندی در جنس حق نیست، بلکه اصل و وجوب، حق مراد است. چه حقوق مربوطه هر يك متناسب با مسئولیت هائی است که برعهده دارند؛ اگر چه برخی از این وظایف و حقوق مشترك میان طرفین باشد، چون تزیین و آرایش نمودن خویش برای یکدیگر و یا برخی ویژه یکی دون دیگری، مانند تأمین نفقه زن به وسیله مرد و یا تمکین زن در امر زناشویی هنگام خواست و اراده مرد.

﴿وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾

و مردان را بر زنان مرتبّتی است. یعنی: يك درجه فزونی است چه تكفّل و دور اندیشی را در امر زندگی به سزا باشد و در تحمّل نامالایمات و سختی ها توانا و شکیاتر و نوعاً از جهت غلبه تخیل و احساس ها بر عقل، بدورتر؛ و شاید به همین سبب خدای مهربان-



که دستوراتش متضمن سعادت بشری است- طلاق را در دست مرد قرار داد، تا کانون خانواده از استحکام و دوام بیشتری برخوردار بوده و از عواقب نامطلوب آن که گسستن شالوده زندگی است حتی المقدور جلوگیری شود. و لذا در پایان تذکر داد که:

﴿والله عزیز حکیم﴾

و خدا است توانای درست کار. توانا بر همه چیز؛ من جمله، برتری دادن مردان بر زنان؛ یا توانا است بر انتقام آن کس که از دستور و حکم او سر پیچید. و دانا است به حکم و مصالح امور. لذا به صحت و استواری بر بندگان دستور صادر کند.

و اینک پاره ای از احادیث وارده در این آیه:

۱. در تفسیر عیاشی و نور الثقلین و برهان، از زراره از امام باقر علیه السلام نقل است که فرمود: «منظور از «قرء» زمان میان دو حیض یعنی: دوران پاکى و طهر است»^۱.
۲. در تفسیر برهان استفسار دیگری از جانب زراره است که به امام باقر علیه السلام عرض می کند:

مردی زن خود را در دوران پاکى - که با او همبستر نشده - به شهادت عدلین طلاق می گوید، حضرت فرمود: چون در حیض سوم داخل شود عدّه اش سر آمده [یعنی سه طهر گذشته] و برای نکاح با غیر بلامانع است. گوید: عرض کردم: خداوند حال تو را نیکو دارد همانا مردم عراق از علی علیه السلام روایت کنند مادامی که از حیض سوم غسل نکرده شوهرش به رجوع سزاوارتر است. فرمود: دروغ گفته اند. [یعنی در حیض سوم زنی است آزاد و می تواند با هر فردی خواهد به نکاح درآید]^۲

۱. محمد بن یعقوب: عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن زرارة، قال: «سمعت ربیعة الرأي يقول: من رأي الإقراء التي سمي الله عزوجل في القرآن: إنما هو الطهر ما بين الحيضتين. فقال: كذب لم يقله برأيه، وإنما بلغه عن علي (صلوات الله عليه). قلت: أصلحك الله، أكان علي علیه السلام يقول ذلك؟ فقال: نعم، إنما القراء الطهر، يقري فيه الدم فيجمعه، وإذا جاء الحيض دفعه». تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۷۲ ح ۱۱۹۰؛ العیاشی، ج ۱، ص ۱۱۴، ح ۳۵۱؛ نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۲۱، ح ۸۴۶.

۲. و عنه: عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن زرارة، عن أبي جعفر علیه السلام، قال: «قلت له: أصلحك الله، رجل طلق امرأته على طهر من غير جماع بشهادة عدلین؟ فقال: إذا دخلت في الحيضة الثالثة فقد انقضت عدتها، و حلت للأزواج. قلت له: أصلحك الله، إن أهل العراق يروون عن علي (صلوات الله عليه)، [أنه] قال: هو أحق برجعتها ما لم تغتسل من الحيضة الثالثة؟ فقال: كذبوا». تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۷۲، ح ۱۱۹۴؛ الكافی، ج ۶، ص ۸۶-۸۷، ح ۱.

۳. در مضمون حدیثی از تفسیر برهان، از علی علیه السلام نقل است که فرمود: «هنگامی که زن مطلقه خون حیض سوم ببیند عدّه اش پایان پذیرفته است». ^۱ که این حدیث هم باز حاکی از گذشت سه طهر است.

۴. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی، درباره جمله:

﴿وَلَا يَحِلُّ لهنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللهُ فِي أَرْحَامهنَّ﴾ است که فرمود:

برای زن حلال نیست این که بپوشاند آبستنی یا حیض و یا پاکی خود را [در هنگام اجرای صیغه طلاق] چه خداوند در زنان سه حالت را - که عبارت از پاکی، حیض، و آبستنی است. قرار داده. ^۲

۵. در من لا یحضره لافقیه به نقل از نور الثقلین، از امام ششم علیه السلام درباره حقوق زن است که فرمود:

شوهر باید خوراک و پوشاک زوجه خویش را تأمین کند و اگر از او جهالتی سرزد، به اغماض و آمرزش گیرد. ^۳

۶. در تفسیر نور الثقلین و برهان، از محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

زنی حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرف یاب شد و از حق مرد بر زن پرسش نمود، حضرت فرمود: باید فرمان شوهر ببرد و سرپیچی و مخالفت نکند و از خانه او بدون اجازه چیزی صدقه و بلا گردان ندهد و روزه استحبابی جز با موافقت مرد نگیرد و خویش را از کام وری با او باز ندارد، اگرچه بر جهاز شتر باشد. و بی اذن شوهر از خانه خارج نشود و گرنه تا باز گردد فرشتگان زمین و آسمان و رحمت و غضب

۱. ... قال: «قلت: إن أهل العراق يروون عن علي عليه السلام أنه كان يقول: هو أحق برجعته ما لم تغتسل من الحيضة الثالثة؟ فقال: كذبوا، وكان يقول علي عليه السلام: إذا رأت الدم من الحيضة الثالثة فقد انقضت عدتها». تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۷۳، ح ۱۱۹۹؛ العیاشی ۱، ۱۱۴، ح ۳۵۱.

۲. قوله: ﴿وَلَا يَحِلُّ لهنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللهُ فِي أَرْحَامهنَّ﴾ قال: لا یحل للمرأة أن تکتّم حملها أو حیضها أو طهرها و قد فرض الله علی النساء ثلاثة أشياء الطهر و الحيض و الحبل. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۷۴.

۳. و سأل إسحاق بن عمار، أبا عبد الله عليه السلام عن حق المرأة على زوجها. قال: «يشع بطنها. و یکسو جنتها. و إن جهلت غفر لها». نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۸۵۴؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۰، ح ۴۵۲۶.



بر او نفرین فرستند. عرض کرد: بزرگترین حق بر گردن مرد نسبت به کدام کس است؟ فرمود: پدر و مادر. عرضه داشت: عظیم ترین حق بر گردن زن نسبت به کیست؟ فرمود: شوهرش. گفت: آیا آن گونه که او را بر من حق است مرا بر او نیست؟ فرمود: نه، بلکه از هر صدی یکی است. آن گاه زن اظهار داشت: سوگند به آن کسی که تو را به حق به رسالت برانگیخت، دیگر هیچ گاه شوهر نکنم و زیر بار ازدواج نروم.^۱

۷. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که: حق مردان بر زنان بیشتر است تا زنان بر مردان.^۲ از حدیث فوق می توان دریافت که این حقوق متناسب با ساختمان و نهاد و توان و استعداد و از جهتی مربوط به نوع تکلیف و وظیفه طرفین است. و فزونی حقوق مرد نسبت به زن، نه بدین معنا است که تزییع یا کم بودی در حقوق زن حاصل آید، بلکه همان طور که بار تحمّل بیشتری بر دوش مرد - از نقطه نظر وظایف فردی و اجتماعی و هزینه زندگی و کفالت و سرپرستی امور - قرار گرفته، مناسب با آن نیز حقوقی مقرر شده، چنانچه برابر مسئولیت های مربوطه نسبت به زن؛ بنابراین عبارت حدیث فوق مفهومی از عدم تساوی حقوق زن و مرد را که ملازم تزییع حقی باشد، دربر نخواهد داشت.

۱. ابن بابویه فی الفقیه: یاسناده عن الحسن بن محبوب، عن مالک بن عطیة، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: «جاءت امرأة إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، فقالت: يا رسول الله، ما حق الزوج على المرأة؟ فقال لها: تطيعه ولا تعصيه، ولا تصدق من بيتها شيئا إلا بإذنه، ولا تصوم تطوعا إلا بإذنه، ولا تمنعه نفسها، وإن كانت على ظهر قتب، ولا تخرج من بيتها إلا بإذنه، فإن خرجت بغير إذنه لعنتها ملائكة السماء و ملائكة الأرض و ملائكة الغضب و ملائكة الرحمة حتى ترجع إلى بيتها. فقالت: يا رسول الله، من أعظم الناس حقا على الرجل؟ قال: والداه. قالت: فمن أعظم الناس حقا على المرأة؟ قال: زوجها. قالت: فما لي من الحق عليه مثل ما له علي؟ قال: لا، ولا من كل مائة واحدة. فقالت: و الذي بعثك بالحق نبيا لا يملك رقبتني رجل أبدا». تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۸۵۵؛ البرهان، ج ۱، ص ۴۷۵، ح ۱۲۰۷.

۲. و قوله ﴿و للرجال عليهن درجة﴾ قال حق الرجال على النساء أفضل من حق النساء على الرجال. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۷۴.

﴿الطَّلَاقُ مَرْتَانٍ فِيمَا كُنْتُمْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ يَاجْرِئُونَ وَإِلَىٰ جُنَاحِكُمْ تُكْرَهُونَ الْعَاقِبَاتِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (٢٢٩)



طلاق دو بار است سپس به خوبی نگهداشتن یا به نیکی رها ساختن و برای شما حلال نیست چیزی از ایشان باز ستانید، از آنچه به آنان داده اید. جز آن که هر دو را بیم باشد از به پانداختن حدود الهی. پس اگر بترسید از این که آن دو مقررات خدا را رعایت نکنند، در این صورت آنچه را که زن فدیه دهد، بر آن دو باکی نیست. این است مرزهای خداوند. پس، از آنها در نگذیرید و کسانی که از حدود الهی تجاوز کنند پس آن گروه خود ستمگرند.

﴿فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ (٢٣٠).

و اگر باز طلاق دهد، پس از آن برای او حلال نیست مگر این که زن با شوهری غیر او ازدواج کند. پس اگر [شوهر دوم] او را طلاق دهد بر آن دو [زن و شوهر اول] باکی نیست که هر دو به هم بازگردند، چنانچه بدانند، که رعایت احکام خدا رami کنند. و اینها است اندازه ها و مقررات خدائی که به روشنی بیان می کند برای مردمی که دانش به کار می بردند.

﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تَمْسِكُوهُنَّ ضَرَارًا لَتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يُعْظِمُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (٢٣١).

و چون زنان را طلاق گوئید و به مدت خود [عده] برسند، پس به نیکی نگهداریشان کنید، یا به شایستگی رهانشان سازید و ایشان را نگه ندارید به خاطر زیان رسانیدن، تا



این که ستم کنید و هر کس چنان کند به خویشتن ستم کرده است. و آیات خدای را به ریشخند نگیرید و نعمت الهی را بر خود یادآور شوید و نیز آنچه را که از کتاب و دانش بر شما فرو فرستاده، که به آن شما را اندرزمی دهد. و خدا را پرهیزید و بدانید که همانا خداوند به هر چیز دانا است.

﴿وإذا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلِّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضِلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُم بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (۲۳۲)

و چون زنان را طلاق دادید پس مدت و عده خویش را رسیدند، در این صورت مانع نکاح ایشان با همسران شان نشوید، هنگامی که میان آنان به طریق پسندیده خوشنودی حاصل است. این دستوری است که به آن شما کسانی پندمی گیرند که به خدا و روز واپسین ایمان دارند. این مقررات برای شما ثمر بخش تر است و پاکیزه تر و خدای داند و شما نمی دانید.

لغت

- «مره»: نوبه دفعه، بار.
- «امساک»: نگهداری، نگه داشتن.
- «معروف»: شناخته شده، مشهور، کار نیک، عمل خیر، واجب شرعی، مقابل منکر.
- «تسریح»: رها ساختن، وا گذاشتن، «سرح المرئه»، یعنی: زن را طلاق داد.
- «احسان»: خوبی، نیکی، نیکو کاری.
- «فدیه»: عوض دادن، چیزی بخشیدن.
- «اجل»: مدت، زمان، پایان و مهلت هر چیز.
- «عضل»: به فشار گذاشتن، سخت گرفتن، در تنگنا گذاشتن، در بند کردن، منع نمودن، جلوگیری شدن.
- «ازکی»: صفت تفصیلی از ماده «زکوة»، به معنای زیادی، نمو، رویائی، زیادت، زیاد شدن، نمو کردن، روئیدن.

[اشاره به هدف رجوع از طلاق]

در آیه قبل اصل طلاق و جواز رجوع آن در مدتی معین تشریح شد؛ در این جا خدای مهربان یادآور می شود که غرض از رجوع مرد در جریان گذشت سه طهر، نباید ایذاء و آزار زن باشد؛ چه گاه ممکن است شخصی همسر خویش را روی دواعی نفسی و اندیشه باطل و ناروا که نوعاً از غرور و هوس سرچشمه می گیرد، مورد آزار و رنج قرار دهد، به این نحو که چند روز یا چند ساعت مانده به پایان عده، به او رجوع کرده و سپس طلاق دهد، تا مجدداً مجبور به نگهداری عده شود و بدین وسیله او را بلا تکلیف و معلق گذاشته، مورد اذیت و شکنجه روحی گیرد. و لذا برای جلوگیری از این رویه فرمود:

﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ﴾ (۲۲۹).

طلاق دو بار است. یعنی: طلاق قابل رجوع؛ چه در طلاق سوم دیگر رجوعی نیست، مگر با وجود محلل و رضایت زن و عقد جدید، که بیان آن در آیه بعد می شود.

﴿فَإِذَا سَأَلَكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ﴾

سپس به روشی نیکو نگهداری کردن، یا به پسند و شایستگی رها ساختن.

[دو احتمال در کلمه «تسریح»]

در کلمه تسریح مفسرین را دو احتمال است یکی: همان معنی واگذاردن و عدم رجوع پس از اجرای صیغه طلاق. دیگری آن که: منظور طلاق در نوبت سوم باشد، که آیه بعد آن را تفصیل می دهد.

باری نکته قابل توجه قید کلمات معروف و احسان در آیه است که در هر دو حال، اعم از رجوع یا عدم رجوع، مرد موظف است کمال جوانمردی و انسانیت و رأفت و عطوفت را درباره زن مرعی داشته و هیچ گاه موجبات رنج و آزار او را فراهم نکند و از اعمال برخی اندیشه های شیطانی، چون رجوع در اواخر عده و سپس طلاق مجدداً گفتن و زن را سرگردان و بلا تکلیف گذاشتن، چشم ببوشد. یا با روش ناستوده و زشت از خانه خود نراند، تا موجبات رسوائی و هتک احترام و خواری او فراهم



[اشاره به هدف رجوع از طلاق]

در آیه قبل اصل طلاق و جواز رجوع آن در مدتی معین تشریح شد؛ در این جا خدای مهربان یادآور می شود که غرض از رجوع مرد در جریان گذشت سه طهر، نباید ایذاء و آزار زن باشد؛ چه گاه ممکن است شخصی همسر خویش را روی دواعی نفسی و اندیشه باطل و ناروا که نوعاً از غرور و هوس سرچشمه می گیرد، مورد آزار و رنج قرار دهد، به این نحو که چند روز یا چند ساعت مانده به پایان عده، به او رجوع کرده و سپس طلاق دهد، تا مجدداً مجبور به نگهداری عده شود و بدین وسیله او را بلا تکلیف و معلق گذاشته، مورد اذیت و شکنجه روحی گیرد. و لذا برای جلوگیری از این رویه فرمود:

﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ﴾ (۲۲۹).

طلاق دو بار است. یعنی: طلاق قابل رجوع؛ چه در طلاق سوم دیگر رجوعی نیست، مگر با وجود محلل و رضایت زن و عقد جدید، که بیان آن در آیه بعد می شود.

﴿فَإِذَا سَأَلَكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ﴾

سپس به روشی نیکو نگهداری کردن، یا به پسند و شایستگی رها ساختن.

[دو احتمال در کلمه «تسریح»]

در کلمه تسریح مفسرین را دو احتمال است یکی: همان معنی واگذار کردن و عدم رجوع پس از اجرای صیغه طلاق. دیگری آن که: منظور طلاق در نوبت سوم باشد، که آیه بعد آن را تفصیل می دهد.

باری نکته قابل توجه قید کلمات معروف و احسان در آیه است که در هر دو حال، اعم از رجوع یا عدم رجوع، مرد موظف است کمال جوانمردی و انسانیت و رأفت و عطوفت را درباره زن مرعی داشته و هیچ گاه موجبات رنج و آزار او را فراهم نکند و از اعمال برخی اندیشه های شیطانی، چون رجوع در اواخر عده و سپس طلاق مجدداً گفتن و زن را سرگردان و بلا تکلیف گذاشتن، چشم ببوشد. یا با روش ناستوده و زشت از خانه خود نراند، تا موجبات رسوائی و هتک احترام و خواری او فراهم





شود. یا بخشی از کابین او را تصاحب نکند. که اقدام به هر يك خلاف رضای حق و خارج شدن آدمی است از مرز شرف و آدمیت. لذا به دنبال فرمود:

﴿وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا﴾

و جایز نیست برای شما، از آنچه که به ایشان داده اید چیزی دریافت کنید. که عبارت از همان صداق و مهر باشد، یا هر چیز دیگری که در دوران زناشوئی به ایشان تمليك گردیده.

﴿إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ﴾

مگر این که بترسند بپا نداشتن حدود الهی را.

[در بیان طلاق خلع و مبارات]

پیدا است که آیه با این بیان طلاق خلع و مبارات را مطرح می کند. زیرا گاه از اوقات اخلاق و رویه زن و شوهر و عدم تفاهم فکری و روحی به حدی است که امکان ادامه زوجیت به نحوی که حدود الهی مورد رعایت قرار گیرد، نیست و حتی زن و شوهر را از یکدیگر استیحا ش و نفرت است. و یا زن را نسبت به مرد علقه طبیعی نیست و آماده است که از تمام یا بخشی [از] مهر و کابین خود صرف نظر کند و از شوهر طلاق گیرد. لذا فرمود:

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ﴾

پس اگر بترسید از این که آن دو حدود الهی را رعایت نکنند. و در نتیجه هتک احترامی نسبت به احکام خداوند حاصل شود.

﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ﴾

پس بر این دو مانعی نیست در چیزی که زوجه ببخشد و زوج دریافت کند. یعنی: تمام یا قسمتی از صداق خود را برای رهائی و آزاد شدن خویش از قید زوجیت به شوهر واگذار کند. که بیان همان طلاق خلع یا مبارات خواهد بود.

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا﴾

این است مرزهای خدائی، پس از آن تجاوز نکنید. مشار الیه «تلك» کلیه احکام مربوطه و مطالب اخلاقی و حکمی است که در آیات مورد بحث رعایت آن متضمن سعادت

بشری است. و سپس هشدار می دهد که :

﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾

و کسانی که از مرزها و مقررات الهی تجاوز کنند، پس آن گروه خود ستمگرند. چه آئین و قانون خدا را شکسته و بر اثر آن به خود و جامعه ستم می ورزند و در نتیجه موجبات عذاب و عقاب الهی را در هر دو سرای فراهم می کنند. سپس برای تنبیه مرد و جلوگیری از افساد طلاق بازی و فتنه انگیزی، عدد رجوع مرد را محدود کرده فرمود:

﴿فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ﴾ (۲۳۰).

پس اگر زن را طلاق دهد [مرتباً سوم] پس از آن، برای او حلال نیست. یعنی: دیگر رجوع در زمان عدّه برای مرد جائز نیست.

﴿حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ﴾

تا این که زن شوهری غیر او را به نکاح درآورد. البته پس از گذشت سه طهر.

[احکام طلاق رجعی]

این دستور در حقیقت عاملی است تا مردان مودبی و هوسباز نتوانند زن را بازیچه دست خود قرار داده و به طور نامحدود از قانون طلاق و رجوع سوء استفاده کنند. بدیهی است عقد شوهر جدید که محلّل نامیده می شود، باید به صورت عقد دائم بوده و دخول نیز انجام شود. باید دانست که برابر فتاوی فقهاء عظام، که مبتنی بر احادیث وارده از ناحیه ائمه اطهار است سه طلاق را دفعتاً و به یک نوبت نمی توان جاری ساخت؛ بلکه باید بعد از هر طلاق شوهر رجوع کند و سپس صیغه طلاق مجدد در حضور عدلین جاری شود. به خلاف اهل سنت که جاری شدن سه طلاق را در سه نوبت بدون رجوع مرد و بدون حضور عدلین حتی بلفظ «طلقتك ثلاثاً» جایز و کافی می دانند و گویند: که عُمَرُ واقع شدن سه طلاق را به لفظ واحد در سال دوم یا سوم خلافت امضاء کرد.^۱

۱. روي في جامع الاصول، عن طاووس، قال: «إنّ أبا الصّهباء كان كثير السّؤال لابن عبّاس، قال: أ ما علمت أنّ الرّجل إذا طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها جعلوها واحدة على عهد رسول الله ﷺ و أبي بكر و صدرا من إمارة عمر؟ قال ابن عبّاس: بل كان الرّجل إذا طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها جعلوها واحدة على عهد رسول الله ﷺ و أبي بكر و صدرا من إمارة عمر، فلمّا أن رأي النّاس قد تتابعوا عليها قال: اجيزوهنّ عليهم». بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۲۶.





در حالی که قبلاً يك طلاق محسوب می شد .

آری از نظر شیعه صیغه طلاق را سه نوبت می توان در مجلس واحد اجرا نمود، منتها بعد از انجام طلاق اول مرد باید به زوجه خود رجوع کند و سپس صیغه برای مرتبه دوم جاری می شود، باز مجدداً مرد می تواند در همان مجلس برای دومین بار به همسر خود رجوع کند و سپس صیغه طلاق برای سومین بار در حضور عدلین مانند گذشته انجام خواهد شد، که در حقیقت برای اجرای سه نوبت طلاق، دوبار رجوع صورت گرفته . بدیهی است برابر فتاوی فقهاء تحقق رجوع هم به وسیله گفتن لفظ و هم با انجام عمل حاصل می شود و وجود شاهد هم به خلاف اهل سنت ضروری نیست، مگر موقعی که به حاکم شرع مراجعه و شکایت شود که در جریان گذشت سه طهر، از جانب مرد ولو با عدم اطلاع زن، رجوع صورت گرفته، که در این حال وجود دو شاهد ضروری است تا گواهی دهند که قبل از پایان عده مرد به زوجه رجوع کرده است .

و اما رجوع به وسیله فعل در صورتی متحقق است که از جانب مرد نسبت به زن، عملی انجام شود که در غیر محرم، آن عمل جایز نیست، مانند لمس بدن یا بوسیدن زن، و اما این که آیا قصد و نیت رجوع هم در این زمینه شرط است یا نه، مورد اختلاف فقهاء است؛ برخی قصد رجوع را به وسیله لمس یا بوسیدن لازم می دانند. و به استناد روایتی تنها در عمل مباشرت و آمیزش جنسی رجوع متحقق گشته و لازمه اش قصد و نیت نیست.^۱

و برخی اصولاً قصد رجوع را در عمل شرط نمی دانند؛ بلکه اگر قصد عدم رجوع هم داشته و باز عملی که با غیر محرم مجاز نیست انجام دهد، رجوع واقع شده است؛ نظیر همان لمس بدن یا بوسیدن. ولی دسته ای از فقهاء با قصد عدم رجوع حتی عمل لمس یا تقبیل را نافذ نمی دانند.

باری پس از آن که محلل زن را پس از گذشت سه طهر، به عقد دائم درآورد و با او آمیزش جنسی نمود، چنانچه او را اطلاق گوید، پس از طی دوران عده و رضایت زن، شوهر

۱. عدة من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، وعلي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي نصر، عن عبد الكريم، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «المراجعة هي الجماع وإلا فإنما هي واحدة». الكافي، ج ۶، ص ۷۳، ح ۱.

اول با اجرای صیغه عقد جدید، می‌تواند زن را به نکاح خویش درآورد. لذا فرمود:

﴿فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا﴾ (۲۳۰).

و اگر زن را طلاق گوید [زوجه جدید یا محلّل] پس نیست باکی و مانعی بر آن دو [زن و شوهر اول] این که به یکدیگر بازگشت کنند. یعنی: نکاح و زوجیت هم در آیند. رجوع را به صورت تشبیه آورد، چه در این جا رجوع اصطلاحی نیست، بلکه رضایت طرفین با عقد جدید شرط است. البته مقید ساخت بر این که:

﴿إِنْ ظَنَّا أَنْ يَفْعَلَا وَتَرَاوَعَا﴾

اگر بدانند و امیدوار شوند، بر این که مرزهای الهی را به پا می‌دارند. یعنی: باز اگر بخواهند رعایت مقررات خدا را نکنند و در مقام هتك احترام و آزار هم باشند و احکام الهی را سبک شمرده به حقوق هم تجاوز کنند، شایسته نیست که ازدواج مجدد میان ایشان صورت گیرد، زیرا مرتکب گناه می‌شوند. و در پایان برای توجه بیشتر تذکر داد:

﴿وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يَبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾

این است قوانین و مرزهای الهی، که آن را به روشنی بازگو می‌کند برای مردمی که دانش بکار می‌برند.

یعنی: مردمی از بیان این مقررات بهره برداری می‌کنند که احکام خدا را محترم شمرده و از اندیشه و نظرات باطل خود چشم می‌پوشند و از پیروی هوی و هوس باز ایستاده نور فهم و دانش را ملاک عمل قرار می‌دهند. مطالعات فقهی

در ضمن یادآوری می‌شود با این که در سه مورد لسان آیات مورد بحث حاکی است که هنگام رجوع مرد بزن در دوران عده، باید غرض و نیت اصلاح باشد نه زیان و افساد و نیز باید بدانند که حدود الهی را محترم می‌شمرند، مع الوصف صحت رجوع مشروط و منوط به قصد اصلاح نیست و با قصد افساد و رسانیدن زیان، رجوع مرد صحیح و حکم آن نافذ است و تنها گناه و معصیتی را مرتکب شده که سزوار سرزنش و عقوبت است.

و در این معنی عامه و خاصه را وحدت نظر است چنانچه شیخ طبرسی در مجمع





البيان گوید:

خداوند رجوع زوج را به روش اصلاح و خیر اندیشی مقرر فرمود، نه وارد ساختن زیان و افساد. و همانا شرط اصلاح درباره مباح بودن رجوع است نه در انفاذ و ثبوت حکم رجوع؛ چه اجماع امت است بر این که با اراده و قصد زیان رساندن حکم به رجوع ثابت و نافذ است.^۱

فخر رازی گوید:

اگر گویند: که کلمه «ان» برای شرط است و انتفاء شرط، مقتضی نفی حکم است لذا وقتی اراده اصلاح موجود نبود حق رجوع نیز منتفی است. پاسخ این است که: قصد و اراده صفتی است باطنی و ما را بر آن آگهی نیست. و به همین سبب شرع صحت رجوع را بر آن موقوف و مشروط نمی سازد؛ بلکه جواز رجوع در آنچه میان او و خداست موقوف بر همین قصد و اراده اصلاح می باشد. و اگر با نیت زیان زدن و افساد رجوع کند گناه متحقق شده است.^۲

در تفسیر علامه ابی السعود است که:

مراد از قصد اصلاح شرط صحت رجوع نیست، بلکه این فرمان تشویق و تحریکی است برای اصلاح و دوری و انصراف از قصد زیان و آزار.^۳

بنابراین متفق علیه شیعه و سنی است که عدم اراده اصلاح و حتی وجود قصد اضرار و افساد مانع و ناقض حکم رجوع نبوده و حکم مذکور به قوت خود باقی و نافذ است. آن گاه به دنبال تدکّر داد که:

۱. ﴿إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا﴾ لا إضراراً و ذلك أن الرجل كان إذا أراد الإضرار بامرأته طلقها واحدة و تركها حتى إذا قرب انقضاء عدتها راجعها و تركها مدة ثم طلقها أخرى و تركها مدة كما فعل في الأولى ثم راجعها و تركها مدة ثم طلقها أخرى فجعل الله الزوج أحق بالمراجعة على وجه الإصلاح لا على وجه الإضرار وإنما شرط الإصلاح في إباحة الرجعة لا في ثبوت أحكامها لإجماع الأمة على أن مع إرادة الإضرار يثبت أحكام الرجعة. تفسیر مجمع البيان، ج ۲، ص ۵۷۴.

۲. «فإن قيل: «إن كلمة «إن» للشرط، و الشرط يقتضي انتفاء الحكم عند انتفائه، فيلزم إذا لم توجد إرادة الإصلاح أن لا يثبت حق الرجعة».

و الجواب: أن الإرادة صفة باطنة لا اطلاع لنا عليها، فالشرع لم يوقف صحة المراجعة عليها، بل جوازها فيما بينه و بين الله موقوف على هذه الإرادة، حتى إنه لو راجعها لقصد المضارة استحق الإثم. «مفتاح الغيب»، ج ۶، ص ۴۴۰.

۳. تفسیر ابی السعود، ج ۱، ص ۲۲۵.

﴿وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ﴾ (۲۳۱)

و چون زنان را طلاق دهید که خطاب به شوهران است :

﴿فَبَلِّغُنَّ أَجَلَهُنَّ﴾

و زنان به زمان عده خود رسیدند. که منظور نزدیک شدن به پایان دوره تربص است. چه پس از گذشت دوران عده دیگر مرد را حق رجوعی نیست.

﴿فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾

پس ایشان را به روشی نیکو نگهداری کنید، همان گونه که میان مردم متعارف و مورد پسند و رضایت خدا است

[از قبیل داشتن حسن خلق و پرداخت نفقه و رعایت سایر حقوق و اجبه] یا آنان را به شایستگی رها کنید [تا زمان عده شان سرآید و بتوانند با آزادی شوهر انتخاب کنند].

﴿وَلَا تَمْسِكُوهُنَّ ضَرَارًا لِّتَعْتَدُوا﴾

و در حال زیان وارد کردن ایشان را نگه ندارید، که نتیجه متجاوز شوید.

یعنی: رجوع شما نباید همراه با ایذاء و آزار زن باشد و به خاطر ستم و تجاوز به حقوق زن او را به دام خود اندازید. که در حقیقت جمله تاکید مجددی است از آیات قبل.

روایتی است که: «برخی از مسلمین در زمان رسول اکرم، زن را طلاق گفته و هنوز کمی مانده به پایان عده رجوع می کردند تا زن را امکان ازدواج با دیگری نباشد»^۱.

و بدین وسیله زیان و آزار او را فراهم می کردند، که آیه فوق نازل شد. سپس برای آگاهی و بیداری بیشتر تهدیداً تذکر داد که:

﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾

و هر کس اقدام به چنان عملی کند [یعنی غرضش از رجوع زیان و آزار زن باشد] پس تحقیقاً به خویشتن ستم کرده است. چه خود را در معرض عذاب و عقوبت الهی در دنیا

۱. و جاء في بعض الروايات: «ان رجلا قال لامرأته: لا أقربك أبدا، ومع ذلك تبقيين في عصمتي، ولا تستطيعين الزواج من غيري. . قالت له: و كيف ذلك؟ قال: أطلقك، حتى إذا قرب انقضاء العدة راجعتك، ثم طلقتك، و هكذا أبدا. فشكته الى النبي ﷺ فأنزل الله سبحانه: (الطلاق مرتان) أي ان الطلاق الذي شرع الله فيه الرجوع للمطلق هو الطلاق الأول و الثاني فقط، أما الطلاق الثالث فلا يحل الرجوع بعده، حتى تنكح المطلقة زوجا غير المطلق، كما في قوله: ﴿فان طلقها فلا تحل له من بعد حتى تنكح زوجا غيره﴾. تفسير الكاشف، ج ۱، ص ۳۴۶؛ منهج الصادقين، ج ۲، ص ۱۷.



و آخرت در آورده است .

﴿وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا﴾

و آیات خدا را به ریشخند نگیرید .

یعنی : دستوره‌های الهی را بازی و مسخره تلقی نکنید، یا قوانین خدا را زیر پا نگذارید و اوامر و نواهی را سبک نشمرید؛ به ویژه ممکن است غرض از آیات امساک به معروف و تسریح به احسان باشد .

﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾

و نعمت خدای را بر خود یادآور شوید . از مال و زن و فرزند و مقام و سلامتی و هر امر خیر و نیکوی دیگر و اگر گاه نعمتی به عللی از شما زوال پذیرد، باید توجه کنید که غرق در نعمت های بی شمار الهی هستید .

تذکری است که به آن تحرك احساسات شده و عقده ها و گره ها و ناراحتی های روحی را مرتفع می سازد . و نیز با توجه و تذکر به نعمت ها ممکن است افراد به خود آمده و حتی رعایت همین مقررات و قوانین را که به سود خود در جامعه است ملحوظ و مرعی دارند .

﴿وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ﴾

و آنچه بر شما فرو فرستاد از کتاب و دانش، که شما را به آن پند و اندرز می دهد . که عبارت است از نعم معنوی پرودگار، شاید از نظر عظمت تخصیص به ذکر فرمود؛ چه ریشه حیاتی و استواری و سعادت بك جامعه وابسته به علوم و معارف حقّه و اخلاق و کمالات نفسانی و وضع قوانین و شرایع مستحکم و متناسب با فطرت آدمی است . و در پایان متذکّر شد که :

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾

خدای را بپرهیزید . و خویش از ارتکاب به گناه نگهدارید و از عذاب الهی نجات بخشید .

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾

و بدانید که خداوند بهر چیز دانا است . مطیع و فرمانبر، سرکش و عصیان جو



رامی شناسد و به نیات و ضمائر، او را آگهی است. و سپس فرمود:

﴿وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ﴾ (۲۳۲).

و چون زنان را طلاق دادید؛

﴿فَبَلِّغْنَهُنَّ أَجْلَهُنَّ﴾

و زمان عده شان سرآمد،

﴿فَلَا تَعْضَلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ﴾

پس آنان را از ازدواج با همتایشان مانع نشوید، هنگامی که میان ایشان به نیکی و شایستگی، خوشنودی و رضایت حاصل است.

[اشاره به شان نزول آیه]

در شان نزول آیه گفته اند: کسانی همسر خویش را پس از طلاق و گذشت عده، روی افکار ارتجاعی و حمیت جاهلیت، از زناشوئی باغیر مانع می شدند؛ یا توطئه برعلیه زن چیده تا خواستگاران او منصرف شوند؛ یا خویشان زن به عنوان تعصب و غرور موهوم که نباید شوهر مکرر نمود، از ازدواج او جلوگیری شدند، یا در امر ازدواج با شوهر خود که مستلزم عقد جدید بود، با سرکوب و سرزنش منصرفش می کردند. لذا دستور می رسد: که باید زن را پس از طلاق درباره ازدواج و انتخاب همسر آزاد گذاشت و از نکاح او باغیر هنگامی که رضایت طرفین حاصل است منعی نکرد. و سپس می افزاید که:

﴿ذَلِكَ يَوْعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾

این دستوری است که از شما آن کسی را پند اثر است که به خدا و روز پسین ایمان دارد. چه کسانی را که چنین ایمان نیست، به فرمان خدا توجه نکرده و روی اندیشه و افکار بشری گام برمی دارند و حق و باطل را به میزان فکر شخصی می سنجند. و روشن است که از لوازم اعتقاد به توحید، اعتقاد به همه شئون من جمله تسلیم شدن در برابر اوامر و نواهی الهی است. لذا فرمود:

﴿ذَلِكُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ﴾

عمل شما به این دستورات برایتان رویا و سودمندتر است [تا پیروی از افکار نارسا





و اندیشه‌های آلوده به اغراض بشری] و نیز پاکتر و شایسته‌تر] از نظر سلامت جان و آرامش روان]. چه ممکن است زنی که اکنون دوران شباب را طی می‌کند تا ۳۰-۴۰ سال دیگر ادامه حیات دهد، آن وقت چگونه پاکی و طهارت خود را حفظ کند و یا حیثیت و آبروی خویش برای تأمین نیازهای زندگی، حتی پیش پدر و مادر، یا سایر بستگان خود نریزد.

﴿وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾

و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

یعنی: شما را به فرجام امور و قوف نیست و صلاح و فساد را در تدوین مقررات آگهی ندارید و بدانید خدائی که شما را آفریده و به رموز ساختمانی و نهاد هر چیز و هر کس دانا است شایسته و درخور است که برای سعادت بشر قانون وضع کند. و لذا از روی لطف و عطوفت پیامبران و اوصیاء را برای ارشاد و هدایت بندگان بفرستاد و احکام و مقررات سودمند صادر فرموده تا بدانید که سنجش صلاح و فساد در همه جوانب و امور در توان شما نیست. لذا در جای دیگر فرمود:

و شاید شما چیزی را دوست بدارید و حال آن که او برایتان ناگوار و بد است و چه بسا چیزی را ناخوشایند و زشت بشمرید در صورتی که آن برای شما نیکو و بهتر است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. (بقره (۲): ۲۱۶).^۱

و اینک برخی از احادیث وارده در این آیات:

۱. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام است که فرمود: خدا فرماید:

که طلاق دو بار است یا نگه داشتن به روشی نیکو، یا رها ساختن به نحوه پسند؛ و رها نمودن زن به نیکی [همان] طلاق سوم است.^۲

۲. در همان تفسیر از سماعة بن مهران است که گفت:

در مورد زنی که برای شوهرش حلال نیست مگر این که با دیگری ازدواج کند، از

۱. ﴿كُنْتُمْ عَلَيَّ كَالْقَتَالِ وَهُوَ كَرِهَ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾.

۲. عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فإِمَّا سَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ وَالتَّطْلِيقَةُ الثَّلَاثَةُ». تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۱۶، ح ۳۶۳؛ البرهان، ج ۱، ص ۴۷۶، ح ۱۲۱۵-۷.



امام پرسیدم فرمود: آن زنی است مطلقه، که رجوع شده سپس طلاق یافته و باز مراجعه شده و سرانجام در سومین بار مطلقه است. پس آن زن دیگر برای شوهر طلاق دهنده حلال نیست، مگر این که به نکاح زوج جدیدی در آید و زن و مرد نیز شیرینی هم بچشند یعنی: آمیزش جنسی کنند و این است فرموده خدا که: طلاق دوبار است نگهداشتن به نیکی یا رها نمودن به خوبی و رها ساختن به شایستگی همان طلاق سوم است.^۱

۳. در تفسیر مجمع نسبت به بیان: ﴿**أو تسريح بإحسان**﴾ گوید:

در این جا دو قول است: یا غرض از آن طلاق سوم است یا زنی که در عده است او را واگذارند تا عده اش سرآید.^۲

۴. در تفسیر قمی نسبت به آیه: ﴿**ولا يحلّ لكم أن تأخذوا مما آتيموهنّ شيئا إلا أن**

يخافا ألا يقيما حدود الله﴾ از امام صادق عليه السلام نقل است:

که این آیه در مورد «خلع» نازل شد. و حضرت فرمود: که «خلع» تحقق نیابد جز این که زن به شوهرش گوید: با تو نیک و راست نباشم و هر آینه بدون اجازه تو از خانه بیرون روم و با غیر تو در بستر همبستر شوم و برای تو از حال جنابت غسل نکنم. یا بگوید: هیچ فرمان تو را نبرم، تا طلاقم دهی. اگر چنین سخنان گفت پس برای مرد جایز و روا است که آن چه به او اعطاء کرده [از صداق و مهر و غیره] و هر چقدر که او را از مالش توان بخشیده است دریافت کند و چون هر دو را بر آن رضایت حاصل آید و به حالت طهر و پاکی و در حضور شهود عدل طلاقش گفت، با یک طلاق از او جدا شده است. و سپس مرد خواستگاری از خواستگاران او خواهد بود، آن گاه اگر زن خواست با او ازدواج می کند و اگر نخواست نمی کند. و چنانچه با او ازدواج نمود، باز نزد شوهر دو طلاق دیگر باقی است. و برای مرد به مورد و به جا است که چون طلاق مبارات با زن شرط

۱. عن سماعة بن مهران، قال: «سألته عن المرأة التي لا تحل لزوجها حتى تنكح زوجا غيره؛ قال: هي التي تطلق، ثم تراجع، ثم تطلق، ثم تراجع، ثم تطلق الثالثة، فهي التي لا تحل لزوجها حتى تنكح زوجا غيره، و تذوق عسليته و يذوق عسليتها و هو قول الله: ﴿**الطّلاق مرتان فإمساك بمعروف أو تسريح بإحسان**﴾ التسريح بالإحسان: التّطليقة الثالثة». تفسير العياشي، ج ۱، ص ۱۱۶؛ ح ۳۶۴، البرهان، ج ۱، ص ۴۷۶، ح ۸۱۲۱۶.

۲. ﴿**أو تسريح بإحسان**﴾ فيه قولان: [أحدهما]: أنه الطلقة الثالثة [و الثاني] أنه يترك المعتدة حتى تبين بانقضاء العدة عن السدي والضحاك و هو المروي عن أبي جعفر و أبي عبدالله. تفسير مجمع البيان، ج ۲، ص ۵۷۸.



کند: چنانچه درباره چیزی که بخشیده‌ای رجوع کنی، تو را شوهر باشم. و فرمود: طلاق خلع و مبادرات و تخییر، درست نیست چیز در حالت پاکی زن، که همبستری یعنی: آمیزش جنسی صورت نگرفته باشد و نیز با حضور دو شاهد عادل. و زنی که با طلاق خلع رها شده، چون با دیگری ازدواج کند [پس از گذشت عده] و سپس [شوهر جدید] او را رها سازد، ازدواجش با شوهر اول جایز است [پس از پایان عده] او فرمود: برای زوج رجوع در طلاق خلع و مبارات نیست؛ مگر این که برای زن تجدید نظری حاصل شود، که در این صورت باید آنچه مرد از زن دریافت نموده برگشت دهد.^۱

۵. در تفسیر قمی در ذیل جمله: **﴿وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضَرَارًا لِتَعْتَدُوا﴾** گوید: امام علیه السلام

فرمود:

مرد اگر زنش را نمی خواهد پس از طلاق دیگر حق رجوع ندارد [یعنی: اگر رجوع کند مرتکب معصیت شده. و این همان ضراری است که در آیه منع گردیده].^۲

۶. در تفسیر برهان، از ابن بابویه در من لایحضره الفقیه مسنداً از حسن بن فضال از

پدرش نقل است که گفت:

از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم درباره مطلقه ای که در جریان عده برای شوهرش حلال نیست [یعنی طلاق سوم] تا با مرد دیگری ازدواج کند؛ فرمود: خداوند اجازه طلاق را دو نوبت داده و فرموده: طلاق دو بار است به نیکی نگهداشتن یا به

۱. حدیثی أبي عن ابن أبي عمير عن ابن سنان عن أبي عبد الله علیه السلام قال: «الخلع لا يكون إلا أن تقول المرأة لزوجها لا أبر لك قسماً ولا أخرجن بغير إذنك ولا وطن فراشك غيرك ولا أغتسل لك من جنابة أو تقول لا أطيع لك أمراً أو تطلقني، فإذا قالت ذلك فقد حل له أن يأخذ منها جميع ما أعطاهها و كل ما قدر عليه مما تعطيه من مالها فإذا تراضيا على ذلك طلقها على طهر بشهود فقد بانت منه بواحدة، و هو خاطب من الخطاب فإن شاءت تزوجته و إن شاءت لم تفعل، فإن تزوجها فهي عنده على اثنتين باقيتين، و ينبغي له أن يشترط عليها كما اشترط صاحب المبراة أن ارجعت في شيء مما أعطيتني فأنا أملك ببضعك، و قال لا خلع و لا مباراة و لا تخيير إلا على طهر من غير جماع بشهادة شاهدين عدلين، و المختلعة إذا تزوجت زوجها آخر ثم طلقها تحل للأول أن يتزوج بها، و قال لا رجعة للزوج على المختلعة و لا المباراة إلا أن يبدو للمرأة فيرد عليها ما أخذ منها». تفسیر القمی، ج ۱، ص ۷۶-۷۵.

۲. «و قوله: **﴿إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَاْمَسْكُوهُنَّ مَعْرُوفًا أَوْ سَرَّحُوهُنَّ مَعْرُوفًا وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضَرَارًا لِتَعْتَدُوا﴾** قال: إذا طلقها لا يجوز له أن يراجعها إن لم يردا فيضرب بها و هو قوله **﴿وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضَرَارًا﴾** أي لا تحبسوهن. همان مصدر، ص ۷۶.



خوشی و خوبی رها ساختن، یعنی: طلاق سوم و به جهت ورود شخص در امری که خدای او را زشت و ناستوده شمرده، که عبارت از طلاق سوم است و رجوع را بر آن حرام فرمود، تا زن به نکاح دیگری درآید و مردم طلاق را سبک نشمرند و به زنان آزار زیان نرسانند. بنابراین این زن مطلقه چون اولین قطره خون را در حیض سوم [یعنی: پس از گذشت سه طهر] مشاهده کرد، از شوهرش جدا شده و برای او حلال نیست، تا این که با دیگری ازدواج کند.^۱

﴿والوالدات یرضعن اولادهنّ حولین کاملین لمن اراد ان یتّم الرّضاعة وعلی المولود له رزقهنّ وکسوتهنّ بالمعروف لا تکلف نفس الا وسعها لا تضارّ والدة بولدها ولا مولود له بولده وعلی الوارث مثل ذلك فإن ارادا فصلا عن تراض منهما وتشاور فلا جناح علیهما وإن اردتم ان تسترضعوا اولادکم فلا جناح علیکم إذا سلّمتم ما آتیتم بالمعروف واتقوا الله واعلموا انّ الله بما تعملون بصیر﴾ (۲۳۳).

و مادران فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند، هرآن کس که خواهد شیردادن را به پایان رساند. و برعهده صاحب فرزند است [پدر] خوراک و پوشاک آنان، به گونه ای نیکو و متعارف. هیچ کس جز درخور توانش موظف نیست. مادر را به خاطر کودکش زیان نباید و پدر را به جهت فرزندش نیز. بر وارث است به همان گونه. و اگر پدر و مادر به رضایت و مشورت هم جدائی طفل را از شیر خواستار شدند، پس برایشان باکی نیست. و اگر خواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید، بر شما گناهی نیست. چنانچه تسلیم کنید [بدایه] آنچه را که می دادید [به مادر] به روشی نیکو و پسند. و خدای را پرهیزید و بدانید که تحقیقاً خدا به آنچه می کنید بینا است.

۱. ابن بابویه فی الفقیه: یاسناده عن علی بن الحسن بن فضال، عن أبیه، قال: «سألت الرضا علیه السلام عن العلة التي من أجلها لا تحل المطلقة للعدة لزوجها حتى تنكح زوجا غيره. فقال: إن الله عز وجل إنما أذن في الطلاق مرتين، فقال عز وجل: ﴿الطّلاق مرتان فإمساك بمعروف أو تسريح بإحسان﴾ یعنی فی التّطليقة الثالثة، و لدخوله فيما كره الله عز وجل له من الطلاق الثالث حرمها عليه، فلا تحل له حتى تنكح زوجا غيره، لثلا يوقع الناس في الاستخفاف بالطلاق، و لا تضار النساء، فالمطلقة للعدة إذا رأت أول قطرة من الدم الثالث بانث به من زوجها، و لم تحل له حتى تنكح زوجا غيره. تفسير البرهان، ج ۱، ص ۴۷۶ ح ۳/۱۲۱۱؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۵۰۲، ح ۴۷۶۴.



لغت

«ارضاع»: شیر دادن و شیرخوراندن به کودک .

«رضاعه»: شیر خوردن .

«استرضاع»: دایه گرفتن .

«فصال»: جدا نمودن و باز گرفتن کودک از شیر مادر .

[اشاره به شیر دهی کودک]

پس از بیان حکمی چند درباره طلاق، به مناسبت مقام درباره تغذیه کودک فرمود:
﴿والوالدات یرضعن اولادهنّ حولین کاملین﴾ (۲۳۳).

و مادران فرزندان خود را شیر دهند دو سال تمام. دستوری است عام، نسبت به زنان مطلقه یا شوهردار. عبارت گرچه ظاهراً به صورت خبر است لیکن مراد را انشاء گفته اند، تا متضمن تأکید بیشتری باشد؛ زیرا استحکام زیر بنای جسمی و روحی طفل وابسته به دوران شیر خوارگی و پرورش در دامن پر مهر مادر است. و برابر نظر دانشمندان و پژوهشگران مربوطه هیچ نوع غذایی برای نوزاد، نیکو و سودمندتر از شیر مادر نیست و با کوشش های زیادی که تاکنون در مورد ساختن شیر خشک و مواد غذایی دیگر به جانشینی شیر مادر به عمل آمده، نتیجه مطلوب و کامل حاصل نگردیده است. از طرفی شیر دادن طفل را به دو سال تمام اجباری نفرمود و از اختیارات مادر قرار داد؛ که:

﴿لمن اراد ان یتّم الرّضاعة﴾

برای مادری که بخواهد شیر دادن را به کمال رساند. یعنی: در اختیار مادر است که کودک را دو سال تمام یا کمتر شیر دهد. و نیز هزینه پرستاری و تغذیه کودک را به دوش پدر نهاده فرمود:

﴿وعلى المولود له رزقهنّ وکسوتهنّ بالمعروف﴾

خوراک و پوشاک فرزندان به روشی متناسب و نیکو بر عهده آن کس است که زاده



لغت

«ارضاع»: شیر دادن و شیرخوراندن به کودک .

«رضاعه»: شیر خوردن .

«استرضاع»: دایه گرفتن .

«فصال»: جدا نمودن و باز گرفتن کودک از شیر مادر .

[اشاره به شیر دهی کودک]

پس از بیان حکمی چند درباره طلاق، به مناسبت مقام درباره تغذیه کودک فرمود:
﴿والوالدات یرضعن اولادهنّ حولین کاملین﴾ (۲۳۳).

و مادران فرزندان خود را شیر دهند دو سال تمام. دستوری است عام، نسبت به زنان مطلقه یا شوهردار. عبارت گرچه ظاهراً به صورت خبر است لیکن مراد را انشاء گفته اند، تا متضمن تأکید بیشتری باشد؛ زیرا استحکام زیر بنای جسمی و روحی طفل وابسته به دوران شیر خوارگی و پرورش در دامن پر مهر مادر است. و برابر نظر دانشمندان و پژوهشگران مربوطه هیچ نوع غذائی برای نوزاد، نیکو و سودمندتر از شیر مادر نیست و با کوشش های زیادی که تاکنون در مورد ساختن شیر خشک و مواد غذائی دیگر به جانشینی شیر مادر به عمل آمده، نتیجه مطلوب و کامل حاصل نگردیده است. از طرفی شیر دادن طفل را به دو سال تمام اجباری نفرمود و از اختیارات مادر قرار داد؛ که:

﴿لن اراد أن یتّم الرّضاعه﴾

برای مادری که بخواهد شیر دادن را به کمال رساند. یعنی: در اختیار مادر است که کودک را دو سال تمام یا کمتر شیر دهد. و نیز هزینه پرستاری و تغذیه کودک را به دوش پدر نهاده فرمود:

﴿وعلى المولود له رزقهنّ وکسوتهنّ بالمعروف﴾

خوراک و پوشاک فرزندان به روشی متناسب و نیکو بر عهده آن کس است که زاده

از آن او است؛ من جمله، هزینه شیر خوردن طفل به وسیله مادر. ضمناً اتیان وظایف پدر و مادر را در مورد کودک و پرداخت هزینه نگهداری و تغذیه طفل را از جانب پدر، برحسب توان و گشایش حال مقرر فرموده بیان داشت که:

﴿ لا تكلف نفس إلا وسعها ﴾

هیچ کس جز به اندازه گشایش و توانش تکلیف نمی شود.
یعنی: هر دستوری که از جانب خداوند سمت صدور می یابد، درخور گشایش و توان عادی و عرفی مردم است نه روی زحمت و فشار و مشکل و محال.

[فرزند را وسیله آزار دیگری قرار ندهند]

سپس یادآوری فرمود که پدر و مادر هیچ کدام به خاطر وجود فرزند و علقه و عاطفه ای که نوعاً نسبت به جگر گوشه خود دارند، نباید آن را وسیله آزار و زیان به یکدیگر قرار دهند؛ به این بیان که:

﴿ لا تضارّ والده بولدها ولا مولود له بولده ﴾

نباید زیان زنده مادر به سبب طفل خود [به پدر] و نه پدر به خاطر فرزند خویش [به مادر]. این معنا در صورتی است که فعل به صیغه معلوم باشد.

و به صیغه مجهول یعنی: (مادر را زیانی نباید به سبب فرزندش [از جانب پدر] و نه پدر را به خاطر کودکش [از جانب مادر]. که در واقع هر دو معنا يك هدف و غرض را رسا است. و زیان به هر نوعی که تقدیر شود، مانند اجحاف و ستم در تعیین و درخواست هزینه زندگی و تغذیه کودک از جانب طرفین، یا مخالفت و امتناع در آمیزش جنسی، به بهانه شیر دادن طفل و بیم آبستنی. و اگر پدر با لبیک ندای حق چشم از این جهان بر بست، در این صورت:

﴿ وعلی الوارث مثل ذلك ﴾

و بر عهده وارث است همانند آن تکلیف.

یعنی: رسیدگی به امور کودک و پرداخت هزینه های مربوط، از لحاظ خوراک و پوشاک و دیگر جهات حیاتی و تربیتی طفل من جمله تغذیه شیر مادر، برعهده میراث





بر است که عبارت از ورثه کبار و قیّم کودک باشد، تا با استفاده از اموال صغیر هزینه آن را تأمین کنند.

سپس نسبت به جواز انقطاع شیر قبل از پایان دو سال فرمود که:

﴿فإن أرادوا فصلاً عن تراضٍ منهما وتشاور فلا جناح عليهما﴾

و اگر پدر و مادر یا وارث و مادر به رضایت و مشورت هم خواستند بریدن و جدائی طفل را از شیر، پس باکی بر آن دو نیست.

[قطع شیردهی با شرایط]

یعنی: چنانچه روی مقتضیات موجوده مثلاً سلامت مزاج و وجود استعداد و آمادگی طفل برای گرفتن از شیر، یا احساس ضعف و نقص در بنیه مادر، یا احتمال به روز خطر درباره هر یک به ویژه آلودگی طفل به برخی از بیماریها، نظیر خوردن شیر از پستان مادر مسلول و بالاخره به هر جهتی از جهات همین قدر که طرفین را در قطع شیر قبل از اتمام دو سال رضایت و توافق حاصل باشد، می توانند کودک را از شیر مادر ببرند.

[استخدام دایه]

و سپس راهنمایی نموده فرمود:

﴿وإن أردتم أن تسترضعوا أولادكم فلا جناح عليكم﴾

و اگر بخواهید برای فرزندانان دایه بگیرید، پس بر شما باکی نیست. زیرا چه بسا به عللی توافق و رضایت در قطع شیر کودک از مادر میان زن و شوهر حاصل است. یا مادر جگر گوشه خود را با حادثه مرگ و داع نموده، یا طفل پدر و مادر هر دو را از دست داده، در حالی که هنوز او را به شیر خوردن از پستان مادر نیاز است. در این صورت خدای مهربان به ابوبن یا کسان دیگر کودک، گرفتن دایه را رهنمون شده و

مشروط ساخت بر این که: ﴿إذا سلّمتم ما آتیتم بالمعروف﴾

آن گاه که تسلیم کنید آنچه را که می دادید به طریق متعارف و نیکو.

یعنی: همان مبلغ و وظیفه ای را که نسبت به مادر از نظر تأمین امور حیاتی طفل

عهده دار بودید، باید به دایه نیز به روشی نیکو و مورد پسند عموم پرداخت کنید. و یا مقرر و حقوقی که فیما بین تعیین کرده اید، به شایستگی پردازید.

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾

و خدای را بپرهیزید. یعنی: نسبت به وظایف خود کوتاهی نکنید و سرپیچی از فرمان خداوند نکرده مقررات الهی را رعایت کنید.

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾

و بدانید که تحقیقاً خدا به آنچه می کنید بینا است.

یادآوری و تذکری است تا بندگان مراقب کردار و رفتار خود باشند و بدانند که هیچ امری در پیشگاه خداوند مکتوم و پوشیده نیست و او را به همه چیز آگهی است، من جمله، اتیان اوامر و مخالفت بندگان در این آیات مشهود است و اعلام این حقیقت خود تحریصی است تا اشخاص نیکوتر در مقام اطاعت برآیند. برخی از احایث وارده در این آیه:

۱. در تفسیر عیاشی، ذیل آیه مورد بحث آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

مادامی که فرزند به حال شیر خوارکی است پدر و مادر نسبت به امر او برابر و یکسانند و چون او را از شیر بگیرند پدر شایسته تر است تا مادر و اگر پدر را مرگ فرارسد، مادر به او سزاوارتر است تا دیگران. و چنانچه پدر کسی [دایه ای] را پیدا کند که او را [مثلاً] به چهار درهم شیر دهد و مادر بگوید: که جز با پنج درهم شیر ندهم، پدر می تواند کودک را از مادر بگیرد، لیکن گذاردن او نزد مادرش برای طفل مقدم و نیکوتر و به صلاح نزدیکتر است تا باز داشتن طفل از مادر.^۱

۲. در تفسیر نور الثقلین به نقل از عیون الاخبار روایتی است مستند به رسول

اکرم صلی الله علیه و آله از امام هشتم علیه السلام که فرمود: برای کودک نیست شیری نیکوتر از شیر مادر.^۲

۱. عن داود بن الحصین، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ﴾. قال: ما دام الولد في الرضاع فهو بين الأبوين بالسوية، فإذا فطم فالوالد أحق به من الام، فإذا مات الأب فالام أحق به من العصبية. وإن وجد الأب من يرضعه بأربعة دراهم، وقالت الأم: لا أرضعه إلا بخمسة دراهم. فإن له أن ينزعه منها، إلا أن ذلك أجبر له و أقدم و أرفق به أن يترك مع أمه». تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۲۰، ح ۳۸۰.
۲. وبهذا الاسناد قال: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله ليس للصبي لبن خیر من لبن أمه». عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۴، ح ۶۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۲۸، ح ۸۹۱.



۳. در تفسیر برهان، از حماد بن عثمان است که گفت:

از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود: کودک را پس از فطام دیگر خوردن شیر مادر نشاید؛ گفتم فدایت شوم فطام چیست؟ فرمود: دوره شیر خوارگی او است در دو سال و سپس بریدن او از شیر که خدای عزوجل مقرر فرموده.^۱

۴. در همان تفسیر، از امام صادق و امام باقر علیهما السلام نقل است که فرمود:

مادر نباید زیان ببند، به این نحو که شوهر از ترس باروری آمیزش جنسی را به خاطر فرزند شیرخوارش با او ترک کند. و نه پدر به جهت فرزند خود، یعنی: زوجه نباید نفس خویش را از شوهر به خاطر بیم آبستنی باز بدارد و در نتیجه پدر زیان کند.^۲

که ظاهراً بیان مصداقی از زیان را فرموده اند.

۵. از ابی الصباح الكنانی از امام صادق عليه السلام است که فرمود:

هنگامی که مرد زن را به حال آبستنی طلاق دهد تا انجام زایمان، پرداخت نفقه بر عهده او است و چون وضع حمل نمود، باید مزد او را بدهد که زیانی به زن نرسد، جز این که دایه ای مناسب تر از او یافت شود؛ و اگر مادر به همان مبلغ رضایت داد تا پایان دو سال او شایسته تر است به فرزند خویش.^۳

۶. در تفسیر علی ابراهیم قمی، ذیل: ﴿وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ﴾ دارد:

زنی که شوهرش فوت نموده و او را فرزندی شیر خوار است نباید مورد زیان

۱. محمد بن یعقوب: عن عدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن أحمد بن محمد بن محمد بن أبي نصر، عن حماد بن عثمان، قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا رضاع بعد فطام. قال: قلت: جعلت فداك، وما الفطام؟ قال: الحولان اللذان قال الله عزوجل». تفسير البرهان، ج ۱، ص ۴۸۳، ح ۱۲۴۷-۳؛ الكافي، ج ۵، ص ۴۴۳، ح ۳.

۲. عن الحلبي، «قال أبو عبد الله عليه السلام: ﴿لَا تَضَارُّ وَالِدَةَ بَوْلِهَا وَلَا مَوْلُودَ لَهُ بَوْلِهِ﴾. قال: كانت المرأة ممن ترفع يدها إلى الرجل، إذا أراد مجامعتها، فتقول: لا أدعك، إني أخاف أن أحمل على ولدي و يقول الرجل للمرأة: لا أجامعك، إني أخاف أن تعلقني، فأقتل ولدي فنهى الله عن أن يضار الرجل المرأة والمرأة الرجل». تفسير البرهان، ج ۱، ص ۴۸۵، ح ۱۲۵۷-۱۱؛ تفسير العياشي، ج ۱، ص ۱۲۰، ح ۳۸۲.

۳. محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعيل، عن محمد بن الفضيل، عن أبي الصباح الكناني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إذا طلق الرجل المرأة وهي حبلية، أنفق عليها حتى تضع حملها. وإذا وضعته أعطاها أجرها. ولا يضارها إلا أن يجد من هو أرخص أجرا منها. فإن هي رضيت بذلك الأجر فهي أحق بابنها حتى تظلمه». الكافي، ج ۶، ص ۱۰۳، ح ۲؛ تفسير كنز الدقائق، ج ۲، ص ۳۵۳-۳۵۴.

باشد؛ لذا از برای وارث جایز نیست که مادر کودک را در مورد نفقه زیان رساند و بر او تنگ گیرد. و نیز درباره: ﴿فإن أرادا فصلا عن تراض منهما وتشاور فلا جناح عليهما﴾ گوید: هنگامی است که مادر و وارث به رضایت خاطر و مصلحت برسند، پس وارث به زن گوید: این فرزند را بگیر و هر جا که خواهی برو.^۱



﴿والذين يتوفون منكم ويذرون أزواجا يتربصن بأنفسهن أربعة أشهر وعشرا فإذا بلغن أجلهن فلا جناح عليكم فيما فعلن في أنفسهن بالمعروف والله بما تعملون خبير﴾ (۲۳۴).
و کسانی از شما که بدرود زندگی گویند و همسرانی را وامی نهند، باید [همسران] چهار ماه و ده روز با خویشان درنگ کنند. پس چون مدت عدّه شان سرآمد، بر شما باکی نیست در آنچه ایشان درباره خود به نیکی انجام دهند و خدا بدانچه می کنید آگاه است.

﴿ولا جناح عليكم فيما عرضتم به من خطبة النساء أو أكننتم في أنفسكم علم الله أنكم ستذكرونهن ولكن لا تواعدوهن سرا إلا أن تقولوا قولا معروفا ولا تعزموا عقدة النكاح حتى يبلغ الكتاب أجله واعلموا أن الله يعلم ما في أنفسكم فاحذروه واعلموا أن الله غفور حلیم﴾ (۲۳۵).

و بر شما گناهی نیست در آنچه سر بسته نسبت به خواستگاری زنان سخن گوئید و به آن گوشه دهید، یا در درون خویش پنهان دارید، خدا دانسته که شما به زودی به یاد ایشان می افتید ولیکن با ایشان قرار نهانی نگذارید، جز این که سخنی نیکو گوئید. و قصد نکنید عقد زناشوئی را تا نوشته مقرر پایان زمانش فرارسد و بدانید، که تحقیقاً آنچه را در دل دارید خدای داند، بنابراین از او بترسید و بدانید که همانا خداوند آمرزنده شکیبیا است.

۱. و قوله: ﴿و على الوارث مثل ذلك﴾ لا تضار المرأة التي لها ولد و قد توفى زوجها فلا يحل للوارث أن يضار أم الولد في النفقة فيضيق عليها و قوله: ﴿فإن أرادا فصلا عن تراض منهما وتشاور فلا جناح عليهما﴾ يعني: إذا اصطلحت الأم و الوارث فيقول خذي الولد و اذهبي به حيث شئت». تفسير القمي، ج ۱، ص ۷۷.



لغت

- «توفی»:** گرفتن جان، متوفی کسی که جانش گرفته شده .
- «یذرون»:** مانند «یدعون» [بفتح الدال] دو فعل مضارعی است که ماضی آن استعمال نشده و معنی هر دو مترادف است با «یترکون»، یعنی: وامی گذارند، وامی نهند .
- «اجل»:** نهایت مدت، پایان مهلت، که در این جا منظور پایان «عده» است .
- «معروف»:** شناخته شده، کار نیک، واجب شرعی .
- «تعریض»:** به کنایه سخن گفتن، سر بسته حرف زدن، گوشه دادن .
- «خطبه»:** خواستگاری، با زنی در امر ازدواج سخن گفتن .
- «اکنان»:** پوشاندن، پنهان نمودن امور نفسانی .
- «عزم»:** قصد، تصمیم، تثبیت امری که در آن سستی و ضعف منتفی است .
- «عقد»:** از ماده «عقد»، به معنای بستن و گره زدن است؛ زیرا امر زناشوئی پیوند و گرهی است بسته شده میان مرد و زن .

[اشاره به عده و وفات]

- و اینک احکام دیگری از طلاق دنبال می شود:
- ﴿وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنكُم وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا﴾ (۲۳۴) .
- و کسانی که از شما می میرند و جفت هائی وامی نهند [که مراد زنان آنها باشند] .
- ﴿يَتَرَبَّصْنَ بَأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا﴾
- آن زنان شوهر مرده به خودی خود [یعنی: به تنهائی و بدون شوهر] باید چهار ماه و ده روز انتظار برند . به این معنی که در جریان این مدت حق ازدواج نخواهند داشت . این دستور اعم است برای زنی که در عقد دائم بوده یا منقطع، مدخوله باشد یا غیرمدخوله، حتی صغیره را نیز شامل است؛ ولی درباره بانوی آبستن «أبعد الاجلین» یعنی: زمان دورتر را شرط دانسته اند، لذا مدت عده یا چهار ماه و ده روز است چنانچه زایمان زودتر انجام شود؛ و الا با وضع حمل عده زن منقضی شود .



﴿إِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾

و چون مهلت ایشان سر آمد، پس بر شما گناهی نیست در آنچه آنان درباره خویش به نیکی انجام می دهند. خطاب به خویشاوندان متوفی و هم چنین بستگان زنی است که شوهرش وفات نموده، تا پس از گذشت این مدت زن را در امر ازدواج و زناشویی آزادی دهند. البته در شرایطی متعارف و نیکو که برابر فرمان خدا و شرع مقدس، نه به ناشایست و ناروا، از قبیل مبادرت به زنا یا اتخاذ دوست و رفیق به طریق خلاف و نامشروع.

﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾

و خداوند به آنچه می کنید آگاه است.

بیدار باشی است تا بندگان بدانند که از حدود و مقررات الهی نباید تجاوز کرد؛ و در جایی که امر ازدواج مورد منع است خویش را نگهدارند و آنجا که جایز و رواست برابر فرمان و حکم خدا عمل کنند. آن گاه درباره حکمی دیگر تذکر داده فرمود:

﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خُطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنُتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ﴾ (۲۳۵).

و بر شما باکی نیست در آنچه به کنایه و سر بسته از خواستگاری زنان سخن گوئید، یا در دل و درو خویش نهان دارید.

[خواستگاری از زنان در عده طلاق یا وفات]

یعنی: در جریان «عده» زنان در هر نوع، چه عده طلاق یا وفات، جوازی برای خواستگاری ایشان از جانب مردان هست و می توان پس از پایان «عده» به عقد و نکاح آنان اقدام نمود؛ لیکن این اجازه به صورت ابهام و کنایه است و سخن از روی ایماء و اشاره، نه به نحو رسمی و روشن؛ مانند این که فرد بگوید: من نوعاً به بانوان احترام ویژه می نهم، یا خواستار زنی عقیقه هستم. ولی در طلاق رجعی ابراز این قبیل کنایات هم مورد منع است زیرا، مطلقه رجعی در جریان عده مانند زنی است که واجد شوهر است و مرد طلاق دهنده هر زمان که خواهد می تواند به همسر خود رجوع کند. ولی در سایر عده ها اعلام خواستگاری به صورت گوشه و کنایه یا قصد و گذاره آن به دل، بدون آوردن به زبان بلامانع است؛ زیرا:



﴿علم الله أنكم ستذكرونهن﴾

خدا دانسته که شما ایشان را به یاد و خاطر می آورید .

یعنی: عدم تذکار و توجه قلب در تحت اختیار و کنترل همه جانبه شما نیست . و چه بسا در دل و دماغ خاطره ای بگذرد و بیورد، یا به زبان سخنی به تعریض گفته آید؛ و چون این قبیل امور امری است فطری و مبتنی بر علقه و احساس مرد به زن، لذا خداوند کریم هیچ یک را منع نفرمود؛ ولی تذکر داد که:

﴿ولكن لا تواعدوهن سرّاً إلا أن تقولوا قولاً معروفا﴾

ولیکن با ایشان قرار نهانی نگذارید، جز این که سخنی نیکو گوئید .

یعنی: جایز نیست که مثلاً بگوئید: من مایلم شما را در فلان محل یا فلان خانه دیدار کنم، یا بهتر است به منزل فلانی تشریف بیاورید به شما عرضی داشتم، البته اگر سخنی باشد شایسته و به روشی متعارف و مردم پسند، ابراز آن اشکالی را متضمن نیست . و سپس تأکیداً فرمود که:

﴿ولا تعزموا عقدة النكاح حتى يبلغ الكتاب أجله﴾

و قصد نکنید عقد زناشوئی را تا نوشته ی مقرر مهلتش فرا رسد .

یعنی: جایز نیست پیش از پایان عده نسبت به عقد زن و امر زناشوئی اقدامی به عمل آید و باید عده ای که بر زن فرض و واجب شده مدتش بگذرد، آن گاه تصمیم و اقدام به اجرای صیغه عقد و امر نکاح جایز و روا است . و برای این که تأکیدی در مراقبت و رعایت حدود و مقررات الهی باشد، یادآوری فرمود که:

﴿واعلموا أن الله يعلم ما فی أنفسکم فاحذروه﴾

و بدانید که همانا خدای داننده آنچه را که در نفس و دل های شما است پس از او بترسید . تذکری است تا بندگان همواره خدا را در همه حال مدنظر گیرند و از مخالفت احکام او پرهیزند و بدانند که خداوند پیوسته آگاه و ناظر بر کردار و رفتار نیک و بد ایشان است و در نتیجه از حریم حق تجاوز نکنند . و در پایان فرمود:

﴿واعلموا أن الله غفور حلیم﴾

و بدانید که خداوند آمرزنده شکبیا است . می آمرزد آن که را که از روی اشتباه و



لغزش یا گول شیطان و پیروی از هوای نفس خطائی از او سر زد و سپس پشیمان شد و از خدا خواست تا از گناه او درگذرد. و شکبیا است نسبت به کسی که در مقام عناد و لجاج برآمده به حدود و مقررات الهی متجاوز است درباره چنین کس بردباری نموده و با شتاب عذابش نمی کند، چه او را توان فرار و گریز از کشور، کیان و محکمه عدل الهی نیست؛ لذا رهایش کرده مهلت می دهد که به گناه و تاخت و تاز بیفزاید، تا نتیجه آزمون خدائی بر خود او نیز روشن شود.

و اینک حدیثی چند در باره این آیه:

۱. در تفسیر نور الثقلین، به نقل از تفسیر عیاشی، از ابی بکر حضرمی از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

چون آیه **﴿وَالَّذِينَ يَتُوفُونَ مِنْكُمْ وَيُذِرُونَ أَزْوَاجًا﴾** نازل شد، زنانی شرفیاب حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله شده و به عنوان انتقاد عرضه داشتند که ما را توان صبر در حکم عده وفات نیست. رسول خدا فرمود: هرگاه یکی از شما را مرگ شوهر می رسید، پشکلی برداشته و آن را پشت سر به عنوان مرد ملازم خانه می افکند و در پرده می نشست [این جمله کنایه ای است. زیرا قبلاً زنان پس از مرگ شوهر يك سال نسبت به ازدواج با غیر اعراض و دوری می کردند] سپس تا سال بعدش چنین روزی آن را برمی داشت و می شکافت و چون سرمه به چشم می کشید و آن گاه شوهر می نمود. و اینک خداوند از شما ۸ ماه کاسته است یعنی: مدت عده را به چهار ماه و ده روز تقلیل داده است باز هم اظهار عدم رضایت می کنید!

۲. در همان تفسیر به نقل از کافی از محمد بن مسلم است که گفت:

زنی حضور ابی عبدالله علیه السلام شرفیاب شده و در حالی که شوهرش فوت کرده بود، حضرت را درباره خوابگاه در خانه اش استفتاء نمود [کنایه از شوهر نمودن] حضرت فرمود: همانا در جاهلیت چون شوهر زنی می مرد، همسرش دوازده

۱. العیاشی: عن ابی بکر الحضرمی، عن ابی عبد الله علیه السلام، قال: «لما نزلت هذه الآية: **﴿وَالَّذِينَ يَتُوفُونَ مِنْكُمْ وَيُذِرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا﴾** جئن النساء یخاصمن رسول الله صلی الله علیه و آله، و قلن: لا نصبر. فقال لهن رسول الله صلی الله علیه و آله: كانت إحدانك إذا ماتت زوجها، أخذت بعة فآلقتها خلفها في دوبرتها، في خدرها، ثم قعدت، فإذا كان مثل ذلك اليوم من الحول، أخذتها ففتتها، ثم اكتحلت بها، ثم تزوجت، فوضع الله عنكن ثمانية أشهر». تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۲۱، ح ۲۸۶؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۸۹۵.



ماه جامه سیاه بر مرگ شوهر می پوشید، پس چون خداوند محمد ﷺ را برانگیخت بر ناتوانی زنان ترحم فرمود و عده ایشان را چهار ماه و ده روز قرار داد و حالا شما را بر این مدت توان و بردباری نیست؟!^۱

۳. در تفسیر عیاشی محمد بن مسلم گوید: که به امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم چگونه عده طلاق سه حیض یا سه ماه است و عده وفات چهار ماه و ده روز؟ فرمود: اما عده طلاق که سه طهر است برای استبراء رحم و دفع شبهه جنین می باشد؛ و اما عده وفات همانا خداوند به سود زنان شرطی و علیه آنان شرطی مقرر فرمود: اما شرطی که به نفع آنها است این که درباره «ایلاء» فرماید: و برای مردانی که سوگند یاد می کنند در مورد دوری از همسرانشان [عدم آمیزش] چهار ماه است. یعنی: جایز نیست که مرد بیش از مدت چهار ماه از آمیزش جنسی خودداری کند؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی را آگهی است که این مدت نهایت توان و بردباری زن است از [ترك آمیزش] مرد. اما شرطی که بر زیان آنها است این که به زوجه حکم فرمود: چون شوهرش وفات یافت، چهار ماه و ده روز عده نگه دارند؛ و لذا هنگام مرگ از همسر خویش می گیرد آنچه را که زن در موقع حیات از او اخذ کرده بود.^۲

۴. در تفسیر برهان، از حلی است که گفت امام صادق علیه السلام را درباره **«ولکن لا تواعدوهن سراً إلا أن تقولوا قولاً معروفاً»** پرسش کردم [مصدقا] فرمود:

۱. عنه: عن حمید بن زیاد، عن ابن سماعه، عن محمد بن أبي حمزة، عن أبي أيوب، عن محمد بن مسلم، قال: «جاءت امرأة إلى أبي عبد الله عليه السلام تستفتيه في المبيت في غير بيتها، وقد مات زوجها. فقال: إن أهل الجاهلية كان إذا مات زوج المرأة أحدثت عليه امرأته اثني عشر شهرا، فلما بعث الله محمدا عليه السلام رحم ضعفتهم، فجعل عدتهن أربعة أشهر و عشر، و أنتن لا تصبرن على هذا!». الكافي، ج ۶، ص ۱۱۷، ح ۱۰؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۸۹۶.

۲. عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: «قلت له: جعلت فداك، كيف صارت عدة المطلقة ثلاث حيض أو ثلاثة أشهر، و صارت عدة المتوفى عنها زوجها أربعة أشهر و عشر؟ فقال: أما عدة المطلقة ثلاثة قروء، فلاجل استبراء الرحم من الولد، و أما عدة المتوفى عنها زوجها، فإن الله شرط للنساء شرطا و شرط عليهن شرطا فلم يحابهن فيما شرط لهن، و لم يجز فيما شرط عليهن أما ما شرط لهن ففي الإيلاء أربعة أشهر إذ يقول: **«للذين يؤلون من نسائهم تربص أربعة أشهر»** فلن يجوز لأحد أكثر من أربعة أشهر في الإيلاء، لعلمه تبارك و تعالی أنها غاية صبر المرأة عن الرجل. و أما ما شرط عليهن فإنه أمرها أن تعتد إذا مات زوجها أربعة أشهر و عشر، فأخذ له منها عند موته، ما أخذ لها منه في حياته». تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۲۲، ح ۳۸۹؛ البرهان، ج ۱، ص ۴۸۸، ح ۷/۱۲۶۷.



او مردی است که به زنی پیش از آن که عده اش پایان یابد، گوید: من با تو در منزل فلانی وعده می نهم، تا به او [رسماً]خواستگاری عرضه کند. و مراد به فرموده خداوند: ﴿إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ کنایه و گوشه زدن به خواستگاری است [نه تصریح] و نباید تصمیم به عقد زناشوئی گرفت تا این که نوشته [یعنی: عده واجب] به پایان مهلتش برسد.^۱

۵. در تفسیر فوق و نورالثقلین و عیاشی نیز چندین حدیث از مصادیق «قول معروف» نقل شده که غالباً حاکی است:

چنانچه مرد به زن که در عده غیر رجعی است سخنانی نظیر این که: من نسبت به شما راغب هستم، یا در مورد زنان اکرام و احترام قائلم، بازگو کند بلامانع است؛ زیرا سخن مبتنی است بر ادب و نزاکت و متعارف است و مردم پسند و در عین حال روی ایماء و اشاره، بدون تصریح و آشکارا گفتن.^۲

﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسَعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمَقْتَرِ قَدْرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ﴾ (۲۳۶).

بر شما گناهی نیست اگر طلاق دهید زنان را، مادام که با آنان آمیزش جنسی نداشته اید

۱. محمد بن یعقوب: عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد، عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام، «عن قول الله عز وجل ﴿وَلَكِنْ لَا تَوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾. قال: هو الرجل يقول للمرأة قبل أن تنقضي عدتها: أواعدك بيت آل فلان. ليعرض لها بالخطبة. و يعني بقوله: ﴿إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ التعريض بالخطبة، و لا يعزم عقدة النكاح حتى يبلغ الكتاب أجله». الكافي، ج ۵، ص ۴۳۴، ح ۱؛ تفسير البرهان، ج ۱، ص ۴۸۸، ح ۱/۱۲۶۸، نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۹۰۲.

۲. و عنه: عن حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد، عن غير واحد، عن أبان، عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله، عن أبي عبد الله عليه السلام، في قول الله عز وجل: ﴿إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾.

قال: «يلقأها فيقول: إني فيك لراغب، و إني للنساء لمكرم، فلا تسبقيني بنفسك. و السر: لا يخلو معها حيث وعدتها»، الكافي ۵: ۴۳۵ ح ۴- تفسير العیاشی، ج ۱، ص ۱۲۲، ح ۳۹۰؛ البرهان، ج ۱، ص ۴۸۹، ح ۴/۱۲۷۱.

- عن عبد الله بن سنان، عن أبيه، قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل:

﴿وَلَكِنْ لَا تَوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾.

قال: هو طلب الحلال: ﴿وَلَا تَعْزَمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجْلَهُ﴾ أليس الرجل يقول «للمرأة قبل أن تنقضي عدتها: موعدك بيت فلان. ثم طلب إليها ألا تسبقه بنفسها، إذا انقضت عدتها؟».



و برای آنها مهری مقرر نکرده اید؛ و بهره مند کنید ایشان را، برگشاده حال توانگر است به اندازه حال و بر درویش تنگدست به اندازه خویش، بهره ای شایسته که بر نیکوکاران ثابت است و سزاوار.

﴿وإن طلقتموهن من قبل أن تمسوهن وقد فرضتم لهن فريضة فنصف ما فرضتم إلا أن يعفون أو يعفو اللذي بيده عقدة النكاح وأن تعفوا أقرب للتقوى ولا تنسوا الفضل بينكم إن الله بما تعملون بصير﴾ (۲۳۷).

و اگر ایشان را طلاق گفتید پیش از آن که با ایشان آمیزش کنید و حال آن که مهری برای آنان مقرر کرده اید، پس [بر شما است] نیم آنچه که تعیین نموده اید، جز این که ببخشند، یا آن کس که به دست او عقد زناشوئی است گذشت کند. و بخشش شما به پرهیزگاری نزدیکتر است و نیکی و احسان را در میان خود فراموش نکنید، که همانا خدای به آنچه می کنید بینا است.

لغت

«مس»: سودن، دست مالیدن و در آیه مراد آمیزش جنسی است که نوعی تماس و دست زدن است.

«فرض»: قطع، یقین، تقدیر، اندازه گیری و در قرآن مجید به معنای یقین و ایجاب آمده.
«فریضة»: واجب شرعی، لازم، و در مورد، فریضة به جای مهریه به کار رفته، زیرا صدق مبلغی است معین و تقدیر شده.

«تمتيع»: توشه دادن، برخوردار نمودن، بهره مند کردن، بهرور ساختن.

«موسع»: گشاده روزی، توانگر، ثروتمند، پول دار، کسی که در فراخی نعمت باشد.

«مقتر»: تنگدست، درویش، فقیر، کسی که در تنگی معیشت است.

«عقد»: بستن، گرده زدن، استوار کردن پیمان، هد بستن، پیمان ازدواج بستن. و عقده از ماده عقد، به معنای بسته شدن می باشد، که در این آیه با انجام اجرای صیغه عقد در میان مرد و زن پیوند زناشوئی برقرار می شود.

[اشاره به برخی از احکام طلاق]

و اینک احکام دیگری از طلاق:

﴿ لا جناح علیکم إن طلقتم النساء ما لم تمسوهنّ أو تفرضوا لهنّ فريضة ﴾ (۲۳۶).

بر شما گناهی نیست اگر طلاق دهید زنان را، مادامی که با ایشان مباشرت نداشته‌اید

و مهری برای آنان نیز معین نکرده‌اید.

یعنی: زنی که به عقد زوجیت درآمده ولی مرد با او همبستر نشده و از طرفی مهری نیز مقرر نگردیده، چنانچه بخواهد او را طلاق دهد هیچ گناهی و مانعی در میان نیست. زیرا تعیین مهر از ارکان عقد دائم نیست. به خلاف عقد متعه که باید تعیین کابین شود. بنابراین اگر در عقد دائم مهر را اسم نبرند اشکالی بر تحقق عقد مترتب نخواهد بود و به جای آن مهرالمثل تعیین می‌شود، که باید زوج آن را بپردازد.

و آیا در فرض این که با زن مباشرتی صورت نگرفته و کابین هم تعیین نشده، باید هنگام طلاق او را بی بهره گذاشت؟ نه این گونه نیست. اگر چه مانند زوجه ای که برای او مهر تعیین شده و باید در موقع طلاق نصف کابین پرداخت شود نبوده، ولی پروردگار مهربان برای ابن مورد هم حقی مقرر داشته؛ لذا فرمود:

﴿ومتّوهنّ﴾

ایشان را بهره مند سازید. یعنی: آنها را بدون برخورداری از چیزی رها نکنید. و

ضمناً تذکر داد که:

﴿علی الموسع قدره وعلی المقتر قدره﴾

بر گشاده حال توانگر به اندازه حال و بر تنگدست درویش به اندازه خویش. و بدین

نحو میزان بهره را به شوهران واگذار نمود، تا از روی انصاف و شفقت و با در نظر گرفتن موقعیت مالی و شخصیت طرفین مبلغی مناسب حال و مقام و مردم پسند و شایسته، که در خور شئونات زوجین است پرداخت شود. و لذا تأکید فرمود:

﴿متاعا بالمعروف﴾

بهره ای به شایستگی. یعنی: روی تناسب حال و متعارف و بر مبنای خوش روئی و

ادب، همراه با سخنی دلپذیر و نیکو، تا هیچ گونه رنجش و افسردگی ایجاد نشود. و



[اشاره به برخی از احکام طلاق]

و اینک احکام دیگری از طلاق:

﴿ لا جناح علیکم إن طلقتم النساء ما لم تمسوهن أو تفرضوا لهنّ فريضة ﴾ (۲۳۶).

بر شما گناهی نیست اگر طلاق دهید زنان را، مادامی که با ایشان مباشرت نداشته‌اید

و مهری برای آنان نیز معین نکرده‌اید.

یعنی: زنی که به عقد زوجیت درآمده ولی مرد با او همبستر نشده و از طرفی مهری نیز مقرر نگردیده، چنانچه بخواهد او را طلاق دهد هیچ گناهی و مانعی در میان نیست. زیرا تعیین مهر از ارکان عقد دائم نیست. به خلاف عقد متعه که باید تعیین کابین شود. بنابراین اگر در عقد دائم مهر را اسم نبرند اشکالی بر تحقق عقد مترتب نخواهد بود و به جای آن مهرالمثل تعیین می‌شود، که باید زوج آن را بپردازد.

و آیا در فرض این که با زن مباشرتی صورت نگرفته و کابین هم تعیین نشده، باید هنگام طلاق او را بی بهره گذاشت؟ نه این گونه نیست. اگر چه مانند زوجه ای که برای او مهر تعیین شده و باید در موقع طلاق نصف کابین پرداخت شود نبوده، ولی پروردگار مهربان برای ابن مورد هم حقی مقرر داشته؛ لذا فرمود:

﴿ومتّوهنّ﴾

ایشان را بهره مند سازید. یعنی: آنها را بدون برخورداری از چیزی رها نکنید. و

ضمناً تذکر داد که:

﴿علی الموسع قدره وعلی المقتر قدره﴾

بر گشاده حال توانگر به اندازه حال و بر تنگدست درویش به اندازه خویش. و بدین

نحو میزان بهره را به شوهران واگذار نمود، تا از روی انصاف و شفقت و با در نظر گرفتن موقعیت مالی و شخصیت طرفین مبلغی مناسب حال و مقام و مردم پسند و شایسته، که در خور شئونات زوجین است پرداخت شود. و لذا تأکید فرمود:

﴿متاعا بالمعروف﴾

بهره ای به شایستگی. یعنی: روی تناسب حال و متعارف و بر مبنای خوش روئی و

ادب، همراه با سخنی دلپذیر و نیکو، تا هیچ گونه رنجش و افسردگی ایجاد نشود. و





پرداخت آن را امری الزامی شمرده فرمود:

﴿حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ﴾

بر مردم نیکوکار حقی است ثابت و سزاوار. که نباید در اجرای آن کوتاهی شود. و سپس حکم دیگری از طلاق را بیان فرمود:

﴿وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ (۲۳۷).

و اگر طلاق دهید زنان را پیش از آن که با ایشان مباشرت کنید و حال آن که برای آنان مهری معین کرده اید [در این صورت]:

﴿فَنَصْفَ مَا فَرَضْتُمْ﴾

پس نیم آنچه را که مقرر نموده اید. یعنی: برای زوجه ای که مهر معین شده، اگر پیش از آمیزش جنسی زوج او را طلاق دهد، باید نصف مبلغ کابین را به زوجه پرداخت کند.

﴿إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ﴾

جز این که زنان ببخشند، یا آن کس که به دست او عقد زناشویی است گذشت کند. یعنی: یا زن از حق خود صرف نظر کند، یا ولی او که عبارت است از پدر یا برادر یا کسی که زن او را از جانب خویش وکالت داده است. سپس به زنان و اولیاء ایشان یادآور می شود که:

﴿وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبَ لِلتَّقْوَى﴾

و گذشت و بخشیدن شما به پرهیزگاری نزدیکتر است.

[دو احتمال در خطاب آیه]

[۱]. یعنی: چشم پوشی و انصراف از پذیرش و دریافت این حق مشروع، هر آینه خوشنودی خدا را بیشتر متضمّن است چه این روش ملازم جواغردی و مروّت و عاملی برای تشدید و داد و محبّت است.

[۲]. احتمال دیگر این که: ممکن است خطاب به شوهران باشد، یعنی: شما مردان هم بدانید که اگر تمام صداق را بپردازید برای شما نیکوتر و به پرهیزگاری و قرب حق نزدیکتر است. چه ممکن است حین انعقاد نکاح تمام مهر را به همسر خود پرداخت

نموده باشید، که در این صورت استرداد نصف کابین زینده نیست. یا اگر بخشی از صداق را پیش از طلاق نداده اید، پس از آن تسلیم کنید که خوش آیند تر است. و سپس تاکیداً فرمود:

﴿ولا تنسوا الفضل بینکم﴾

و احسان و بخشش را در میان خود فراموش نکنید.

دستوری است که پیوند دوستی را میان گروه های اجتماعی مستحکم می کند و رعایت آن به افراد هر ملت شرف و بلند همتی می بخشد. و در پایان بیاد آورد که:

﴿إن الله بما تعملون بصیر﴾

خداوند به آنچه می کنید بینا است. یعنی: هر گذشت و بخششی که در پیشگاه الهی دارید نادیده و بی اجر نمی ماند.

و اینک احادیثی چند در این دو آیه:

۱. در تفسیر برهان، از حفص بن بخترا از امام صادق علیه السلام است درباره مردی که همسر خود را طلاق می دهد، به امام عرضه داشت که آیا او را بهره ای بدهد؟ فرمود: «آری، آیا دوست نداری که از نیکوکاران باشی، آیا خوش نداری که از پرهیزگاران شوی».^۱

۲. در همان تفسیر، از ابی الصباح از امام ششم علیه السلام است که فرمود:

هنگامی که مرد همسر خود را پیش از این که با او همبستر شود طلاق دهد، بر او است پرداخت نیم کابین؛ و اگر مهری برای زوجه خود مقرر نداشته، پس بهره دادنی است به روشی نیکوتر، گشاده حال، درخور حال؛ و بر درویش به اندازه خویش؛ و برای چنین زنی عده ای نیست و می تواند هر ساعتی که خواهد ازدواج کند.^۲

۳. در نورالثقلین، منصور بن حازم گوید:

۱. محمد بن یعقوب: عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حفص بن البختري، عن أبي عبد الله عليه السلام، في الرجل يطلق امرأته، أ يمتعها؟ قال: نعم، أما يحب أن يكون من المحسنين، أما يحب أن يكون من المتقين؟. الكافي، ج ۶، ص ۱۰۴، ح ۱ باب مقعة؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۹۰، ح ۱/۱۲۷۸.

۲. عن أبي الصباح، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «إذا طلق الرجل امرأته قبل أن يدخل بها، فلها نصف مهرها، وإن لم يكن سمي لها مهر فمتاع بالمعروف على الموسع قدره، وعلى المقتر قدره، وليس لها عده، و تزوج من شاءت من ساعتها». تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۲۴، ح ۲۹۷؛ البرهان، ج ۱، ص ۴۹۱، ح ۱/۱۲۸۳.





به امام علیه السلام عرض کردم: چه می فرمائید درباره مردی که زنی را تزویج نموده و از برایش صداق معین کرده سپس بمیرد در حالی که بازن همبستر نشده؟ فرمود: زن را تمام کابین و میراث می رسد. گفتیم: همانا از حضرتت نصف مهر را حدیث کنند. فرمود: سخن مرا به خاطر نسپرده اند، البته مطلقه را نصف کابین است.^۱

۴. و از حلبی از امام صادق علیه السلام است که فرمود: «مختلعه یعنی: زنی را که با طلاق خلع از شوهر جدا شده بهره مند نکنید».^۲

۵. در تفسیر برهان، از حلبی از امام صادق علیه السلام درباره مردی است که زنش را پیش از دخول طلاق می دهد، فرمود:

بر عهده زوج است نیمی از مهر، چنانچه فرض آن شده باشد؛ و اگر مهری مقرر نشده، پس باید او را به نحوی که سایر زنان بهره مند می شوند، متمتع ساخت.^۳

۶. در تفسیر برهان، از رفاعه است که گفت:

از امام صادق علیه السلام در مورد **«الذی بیده عقدة النکاح»** پرسیدم، فرمود: ولی که بخشی را می گیرد و قسمتی را واگذار می کند و جایز نیست که از تمام مهر صرف نظر کند.^۴

۷. در همان تفسیر، از ابی بصیر در همین باره است که حضرت فرمود:

مراد پدر، برادر و مردی که به او وصیت شده و کسی که اجازه تصرف در اموال زن برای خرید و فروش دارد، پس هر کدام ببخشند جایز است.^۵

۱. عن منصور بن حازم قال: «قلت رجل تزوج امرأة و سمي لها صداقا ثم مات عنها و لم يدخل بها؟ قال: لها المهر كاملا و لها الميراث، قلت: فإنهم رويوا عنك ان لها نصف المهر؟ قال: لا يحفظون عني انما ذاك المطلقة». تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۳۳، ح ۹۱۸.

۲. بإسناد عن أحمد بن محمد، عن عبد الكريم، عن الحلبي، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: «لا تمتع المختلعة». الكافي، ج ۶، ص ۱۴۴، ح ۲؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۳۶۲.

۳. عنه: عن علي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد، عن الحلبي، عن أبي عبد الله علیه السلام، في رجل طلق امرأته قبل أن يدخل بها. قال: «عليه نصف المهر، إن كان فرض لها شيئا، و إن لم يكن فرض لها شيئا فليمتعها على نحو ما يمتع مثلها من النساء». همان مصدر، ص ۱۰۶، ح ۳؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۹۱.

۴. و عنه: بإسناد عن فضالة، عن رفاعة، قال: «سألت أبا عبد الله علیه السلام عن الذي بیده عقدة النکاح. قال: الولي الذي يأخذ بعضا و يترك بعضا، و ليس له ان يدع كله». تهذيب الاحكام، ج ۷، ص ۳۹۲، ح ۴۸-۱۵۷۲؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۹۳، ح ۸/۱۲۹۴.

۵. و عنه: بإسناد عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن البرقي، أو غيره، عن صفوان، عن عبد الله، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله علیه السلام، قال: «سألته عن الذي بیده عقدة النکاح. قال: هو الأب و الأخ و الرجل يوصي إليه، و الذي يجوز أمره في مال المرأة، فيبتاع لها و يشتري، فأبي هؤلاء عفا فقد جاز». همان مصدر، ص ۳۹۳، ح ۴۹-۱۵۷۲؛ همان مصدر، ح ۹/۱۲۹۵.



۸

۸. و نیز از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام در همین مورد است که فرمود:

منظور پدر و برادر و وصی و کسی که اجازه قیومت در اموال زن را دارد. عرض کردم: چه می فرمائید اگر زن بگوید اجازه اقدام شما را نمی دهم، فرمود: دیگر مبادرت به امور زن جایز نیست آیا معامله را در مال او مجاز می شماری در حالی که او آن را تجویز نکرده است؟!^۱

و احادیث در مورد این دو آیه در تفسیر عیاشی و نورالثقلین و برهان و علی بن ابراهیم قمی و مجمع نزدیک به همین مضامین [ذیل آیه] مکرر آمده است.

﴿حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى وقوموا لله قانتين﴾ (۲۳۸).

بر نمازها بویژه نماز میانه، حفاظت کنید و به پا خیزید برای خدا نیایشگر [فروتن و فرمانبر].

﴿فإن خفتم فرجالا أو ركبانا فإذا أمنتم فاذكروا الله كما علمكم ما لم تكونوا تعلمون﴾ (۲۳۹).

و اگر بیم داشتید [از دشمن یا حیوانی موزی و درنده] پس پیاده یا سواره [نماز گذارید] و چون ایمن شدید یاد خدا کنید، چنان که به شما چیزهایی که نمی دانستید بیاموخت.

﴿والذين يتوفون منكم ويذرون أزواجا وصية لأزواجهم متاعا إلى الحول غير إخراج فإن خرجن فلا جناح عليكم في ما فعلن في أنفسهن من معروف والله عزيز حكيم﴾ (۲۴۰).

و کسانی که از شما مرگشان فرا می رسد و همسرانی به جای می نهند، برای ایشان وصیتی [کنند] بهره ای تا یکسال، بدون بیرون نمودن [از خانه] پس اگر بیرون رفتند، بر شما باکی نیست نسبت بهر کار شایسته ای که درباره شخص خود انجام دهند. و خداوند

۱. عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام، في قول الله: ﴿أو يعفوا الذي بيده عقدة النكاح﴾. قال: هو الأخ والأب والرجل يوصي إليه، والذي يجوز أمره في مال بقيمته. قلت له: رأيت إن قالت: لا أجزئ. ما يصنع؟ قال: ليس ذلك لها، أتحيز بيعه في مالها، ولا تحيز هذا؟!». تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۲۵، ح ۴۰۸؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۹۵، ح ۱۸/۱۳۰۴.

چیره و عزتمندی است درستکار .

﴿وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالْمَعروفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقینِ﴾ (٢٤١).

و برای زنان مطلقه بهره ای است متعارف، که بر پرهیزگاران به سزا است و ثابت .

﴿كَذَلِكِ بَیِّنَ اللهُ لَكُمْ آیاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (٢٤٢).

این گونه خداوند آیات خود را برای شما به روشنی بیان می کند، تا مگر خرد ورزید .

لغت

«قنوت»: دوام طاعت، فرمانبری با فروتنی، نماز، دعا .

«رجال»: در این جا جمع راجل به معنای فرد پیاده .

«رکبان»: جمع راکب، یعنی: شخص سواره .

«یذرون»: از ماده «وذر» بمعنی ترك کردن، ول کردن، انداختن، رها نمودن که گاه

ممکن است رهایی و ترك، از روی بی اعتنائی و بیزاری باشد .

«حَوْل»: در لغت یعنی: تغیر و انفصال و در این جا به معنای سال است؛ زیرا سال

در جریان ۱۲ ماه و فصول اربعه در تغیر و انقلاب بوده و هر فصلی از فصل دیگر ممتاز

و جدا است .

﴿حافظوا عَلَى الصَّلواتِ وَالصَّلَاةِ الْوَسْطی﴾ (٢٣٨)

بر نمازها بویژه نماز میانه مراقبت کنید .

[ارتباط این آیه با آیه قبل]

در وجه ارتباط آیه به ما قبل گفته اند: مواظبت در امر نماز و اقامه آن با رعایت

شرایط و ارکان مربوطه عاملی است که روح آدمی را برای فرمانبری و تسلیم در برابر

اوامر و نواهی الهی آماده و تقویت نموده و حالت رضا و انقیاد و ترك عصیان و گناه را

موجب می شود؛ همان گونه که در قرآن مجید آمده است که:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمَنْكِرِ﴾ (عنکبوت: ٢٩: ٤٥).

لذا آیات قبل و حتی یکی دو آیه بعد - که سخن از احکام طلاق است - با بیان این آیه



چیره و عزتمندی است درستکار .

﴿وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالْمَعروفِ حَقًّا عَلی الْمُتَقینِ﴾ (۲۴۱) .

و برای زنان مطلقه بهره ای است متعارف، که بر پرهیزگاران به سزا است و ثابت .

﴿كذلكَ بَیِّنَ اللهُ لَکُم آیاتِهِ لَعَلَّکُم تَعقِلونَ﴾ (۲۴۲) .

این گونه خداوند آیات خود را برای شما به روشنی بیان می کند، تا مگر خرد ورزید .

لغت

«قنوت»: دوام طاعت، فرمانبری با فروتنی، نماز، دعا .

«رجال»: در این جا جمع راجل به معنای فرد پیاده .

«رکبان»: جمع راکب، یعنی: شخص سواره .

«یذرون»: از ماده «وذر» بمعنی ترك کردن، ول کردن، انداختن، رها نمودن که گاه

ممکن است رهایی و ترك، از روی بی اعتنائی و بیزاری باشد .

«حَوْل»: در لغت یعنی: تغیر و انفصال و در این جا به معنای سال است؛ زیرا سال

در جریان ۱۲ ماه و فصول اربعه در تغیر و انقلاب بوده و هر فصلی از فصل دیگر ممتاز

و جدا است .

﴿حافظوا عَلی الصَّلواتِ وَالصَّلَاةِ الوَسْطی﴾ (۲۳۸)

بر نمازها بویژه نماز میانه مراقبت کنید .

[ارتباط این آیه با آیه قبل]

در وجه ارتباط آیه به ما قبل گفته اند: مواظبت در امر نماز و اقامه آن با رعایت

شرایط و ارکان مربوطه عاملی است که روح آدمی را برای فرمانبری و تسلیم در برابر

اوامر و نواهی الهی آماده و تقویت نموده و حالت رضا و انقیاد و ترك عصیان و گناه را

موجب می شود؛ همان گونه که در قرآن مجید آمده است که:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنهی عَنِ الفَحْشاءِ وَالْمَنکَرِ﴾ (عنکبوت: ۲۹: ۴۵) .

لذا آیات قبل و حتی یکی دو آیه بعد - که سخن از احکام طلاق است - با بیان این آیه



روح را برای پذیرش و تمکین مقررات طلاق نیکوتر آماده می کند .

لذا کسانی که به نماز و رعایت اوقات و شرایط آن به ویژه حضور قلب اهتمام می ورزند، همواره توفیقاتشان در اجرای دستور و قوانین الهی و ترك گناه و نواهی بیشتر و به طور کلی پذیرش و عمل به احکام برای آنها ساده و آسانتر از دیگران جلوه گر است . مخصوصاً که ده نوبت در نماز شبانه روز از خدای خود یاری می جویند، که ایشان را به راه راست یعنی : همان راهی که انبیاء و اوصیاء و بندگان صالح خود را نعمت بخشیده، هدایت کند و از ضلالت و گمراهی که مورد خشم او است نگه دارد .

بنابراین فرد مسلمان باید کمال مواظبت و مراقبت را در مورد اقامه نماز نموده و آن را سبک نشمرد و از حیث وقت و توجه قلب و سایر شرایط و ارکان مربوط رعایت کند . ضمناً نماز وسطی را از نظر اهمیت تخصیص به ذکر فرموده، شاید به این نظر که میانه دو نماز دیگر و از طرفی امکانات بیشتری در امر جماعت و یکپارچگی مسلمین در میان روز فراهم است که خود چشمگیر و نشانه‌ای است از وحدت و ابهت مسلمین ؛ و نیز اولین نمازی بوده که آن را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به پا داشته اند . و سپس یادآور می شود که :

﴿وقوموا لله قانتین﴾ (۲۳۸) .

پا خیزید برای خداوند، نیاشگر و فروتن و فرمانبر .

پیدا است که این فرمان اعم است در اجرای نماز و احکام طلاق، یا هر امر و نهی دیگری از جانب خداوند . باید توجه داشت که این فروتنی و خشوع در پیشگاه خدا خود عزت و سربلندی است در مقابل هر طاغوت و فرمان ناسزا و این تسلیم و طاعت برای حق، خود آزادی و رهائی است از هر پلیدی و امر ناحق . و چون نماز وظیفه‌ای است که به هیچ حال و در هیچ شرایطی نباید ترك شود، لذا دستور می رسد که :

﴿فإن خفتم فرجالا أو ركبانا﴾ (۲۳۹) .

و اگر بیم داشتند پس پیاده یا سواره [نماز گذارید] .



[در بیان اقامه نماز در هر شرایط]

یعنی: اگر موقعیتی به وجود آمد که جان شما در معرض خطر قرار گرفته و به نابودی تهدید می‌شدید، نظیر میدان جنگ و کارزار با دشمن یا خوف از دزدان و حیوانات موذی و درنده و در نتیجه ایستادن یا نشستن و خوابیدن در محل میسور نبود؛ در این صورت به حال پیاده و قدم زنان یا سواره و راندن مرکوب، نماز را بخوانید؛ که از این حالت در فقه تعبیر به نماز خوف شده است و نیز از صدور این دستور می‌توان دریافت که شرع مقدس تا چه پایه و چقدر به امر نماز توجه و اهتمام ورزیده، تا جائی که برابر حدیثی طاعات دیگر را در پیشگاه الهی به پذیرش نماز منوط و موکول داشته است. ^۱ آن‌گاه فرمود:

﴿فَإِذَا أَمْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ (۲۳۹).

و هنگامی که ایمن گشتید پس خدا را یاد کنید، چنان که به شما آموخت چیزهایی که نمی‌دانستید.

بدیهی است خداوند همه امور اعتقادی و احکام عملی من جمله کیفیت نماز گذاری را وسیله پیامبر به بندگان ابلاغ فرمود و مسلمین با آموزش نبی اکرم و سپس اوصیاء آن حضرت علوم مربوطه و احکام موضوعه را فرا گرفتند و اگر آموزش الهی نبود، توان درک و دریافت جمیع این حقایق و احکام را از پیش خود نداشته و نمی‌دانستند که کدام حکم را در کجا و چگونه باید پیاده کرد. و مطالعات فریبگی پس از تاکید درباره حفاظت امر نماز، که خود رأس عبادات و در عین حال وسیله ای است که آدمی را در اجرای اوامر ثبات و استقامت بخشیده و از ارتکاب منکرات و معاصی مانع می‌شود؛ به دنبال موضوع قبل در مورد احکام طلاق فرمود:

﴿وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنكُم وَيَدْرُونَ أَرْوَاجَهُمْ﴾ (۲۴۰).

و کسانی که از شما قبض روح می‌شوند [در شرف مرگ و میر قرار می‌گیرند] و

۱. عوالی اللثالی: عن النبي ﷺ قال: «أول ما ينظر في عمل العبد في يوم القيامة في صلاته، فان قبلت نظر في غيرها، وإن لم تقبل لم ينظر في عمله بشئ». مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۲، ح ۲۹۴۵-۵، عوالی اللثالی، ج ۳، ص ۶۵، ح ۵، باب: الصلوة.

همسرانی باقی می‌نهند:

﴿وصیة لازواجهم﴾

باید برای زنانشان وصیت کنند وصیت نمودنی. پیدا است که عبارت و طرز بیان مطلب حاکی از تأکید بیشتری است.

﴿متاعا إلى الحول غیر إخراج﴾

برخوردار و بهره مند سازند ایشان را به بهره ای تا یک سال، در حالی که خارج نشوند یا خارج نکنند آنان را [از خانه مسکونی شوهر]. یعنی: کسان متوفی برابر وصیت موظفند تا مدت یکسال با سکونت دادن زن در منزل شوهر نفقه او را از لحاظ خوراک و پوشاک و سایر هزینه های زندگی از مال شوهر تأمین کنند.

﴿فإن خرجن﴾

پس اگر خارج شدند. یعنی: خود ترك سکونت کردند. محتمل است که مراد پس از گذشت يك سال باشد؛ در این صورت:

﴿فلا جناح علیکم فی ما فعلن فی أنفسهن من معروف﴾

پس بر شما گناهی نیست نسبت به آن چه که آنان درباره خویشتن، از نیکی انجام دهند. یعنی: در تأمین نفقه و نگهداری ایشان دیگر وظیفه ای ندارید؛ و آنان نیز در لباس نو پوشیدن و خود آراستن و انتخاب شوهر و امر از دواج مختارند؛ البته به روشی که عقل به پسندد و مابین با شرع مقدس نباشد؛ همان گونه که مردمان را برابر فطرت، نیکو و متعارف است.

﴿والله عزیز حکیم﴾

و خداوند چیره و زبر دستی است درستکار. اگر بندگان با خداوند راه مخالفت پیشه گیرند و نافرمانی کنند، او بر اخذ و عقوبت ایشان در دنیا و آخرت توانا است. و نیز درستکار است یعنی: قوانین و مقرراتی که وضع می‌کند همگی برابر خرد و حکمت است و در جای خود ثابت و استوار.





[آیه از جهت عده و فات منسوخ است]

باید دانست که در هیچ يك از فتاوی علماء فقه چنین حکمی که عبارت از لزوم اسکان زوجه پس از مرگ زوج به مدت يك سال در منزل مسکونی و پرداخت نفقه و منع ازدواج با غیر باشد مشهود نیست. لذا گویند: که این آیه از جهت عده و فات منسوخ است به آیه:

﴿والَّذِينَ يَتوفون منکم و یذرون أزواجاً یتربصن بأنفسهنّ أربعة أشهر وعشراً﴾
(بقره (۲): ۲۳۴).

که قبلاً گذشت. و از طرفی عده و فات را که چهار ماه و ده روز است، مانند طلاق بائن، در گذشت سه طهر، نفقه ای نیست؛ به خلاف طلاق رجعی که باید پرداخت شود. بنابراین از نظر نفقه و تأمین هزینه یکساله زندگی نیز منسوخ است به آیه:
و برای زنان ۱/۴ است از آنچه بگذارید اگر برای شما فرزندی نبود و اگر شما را فرزندی است پس ایشان را از آنچه و می نهید ۱/۸ است (نساء (۴): ۱۲).
البته پس از پرداخت دین و انجام وصیت، که نوعاً و روی هم رفته بیشتر از میزان نفقه ای است که قبلاً در مدت يك سال به زوجه پرداخت می شد.
علی بن ابراهیم قمی که یکی از مفاخر شیعه و از قدماء مفسرین است در ذیل آیه: (۲۳۴) بقره تصریح می کند:

که این آیه ناسخ آیه: (۲۴۰) بقره یعنی: آیه مورد بحث است. و در تالیف و تدوین قرآن ناسخ بر منسوخ مقدم شده.^۱
و پیدا است که تدوین آیات قرآنی در همه جا بر وفق تنزیل نیست. شیخ طوسی در تفسیر تبیان ذیل آیه: (۲۴۰) بقره فرماید:

این آیه منسوخة الحکم است نسبت به آیه گذشته که عبارتست از آیه: (۲۳۴) بقره می باشد.^۲

۱. ﴿ولهنّ الرّبع ممّا ترکتم إن لم یکن لکم ولد فإن کان لکم ولد فلهنّ الثّمّن ممّا ترکتم من بعد وصیة توصون بها أو دین﴾.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۷۷.

۳. هذه الآية منسوخة الحکم بالآية المتقدمة، و هي قوله: ﴿والَّذِينَ يَتوفون منکم و یذرون أزواجاً یتربصن بأنفسهنّ أربعة أشهر وعشراً﴾. تفسیر التبیان، ج ۲، ص ۲۷۸.

شیخ طبرسی در مجمع گوید:

دانشمندان بر منسوخ بودن این آیه اتفاق نموده‌اند و تأیید می‌آورد که امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که مردی می‌مرد هزینه زندگی يك ساله به همسرش از اصل مال انفاق می‌شد، سپس بدون دریافت ارث بیرون می‌رفت، بعداً آیه ارث به صورت: $\frac{1}{4}$ و $\frac{1}{8}$ آن را نسخ نمود، که در نتیجه زن بهره و نصیب خود را دریافت می‌کند. و نیز از آن حضرت است که فرمود آیه: (۲۳۴) یعنی: عدّه وفات در چهار ماه و ده روز این آیه را نسخ نموده است.^۱

و روایات نیز آیه: (۲۴۰) را به آیه: (۲۳۴) و آیه ارث منسوخه اعلام نموده‌اند.^۲ در تفسیر عیاشی است که جمهور عامّه نیز همین معنا را قبول دارند.^۳

فخر رازی ذیل آیه ۲۴۰ گوید:

درباره این آیه سه قول است؛ ولی جمهور مفسرین را عقیده بر آنست که منسوخه می‌باشد و گویند: در آغاز اسلام يك سال زوجه شخص متوفی از نفقه بهره‌مند می‌شد و حق شوهر نمودن هم نداشت، نهایت مخیر بود که در منزل بماند یا خارج شود و اگر خارج می‌شد از دریافت هزینه زندگی محروم می‌گشت، ولی عدّه را تا يك سال می‌بایست نگهدارد.^۴

و سپس درباره دو قول دیگر از مجاهد و ابومسلم اصفهانی سخنانی می‌آورد که در نقل آن ضرورتی به نظر نرسید.

از طرفی درباره عدم خروج زوجه از محل مسکونی در جریان گذشت عدّه وفات یعنی: چهار ماه و ده روز فقهاء را بیان حکمی است و برابر استنتاج و برداشتی که از

۱. و اتفق العلماء علی أن هذه الآية منسوخة و قال أبو عبد الله علیه السلام: «ثم كان الرجل إذا مات أنفق على امرأته من صلب المال حولا، ثم أخرجت بلا ميراث، ثم نسختها آية الربع و الثمن، فالمرأة ينفق عليها من نصيبها. و عنه علیه السلام قال: نسختها «يترتب من بانفسهن أربعة أشهر و عشرة» و نسختها آية الموارث». تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۶۰۲.

۲. و في تفسیر العیاشی: عن أبي بصير، عن أبي جعفر علیه السلام قال: سألته عن قوله: «متاعا إلى الحول غير إخراج». قال: منسوخة. نسختها آية: «يترتب من بانفسهن أربعة أشهر و عشرة» أو نسختها آيات الميراث». تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۲۹، ح ۴۲۶؛ کنز الدقائق، ج ۲، ص ۳۷۱.

۳. المسألة الثانية: في هذه الآية ثلاثة أقوال الأول: و هو اختيار جمهور المفسرين، أنها منسوخة. عبارت مذکور در تفسیر العیاشی یافت نشد. و لکن در مفاتیح الغیب، ج ۶، ص ۴۹۳ موجود است.

۴. همان مصدر.





روایات مختلفی در این زمینه داشته‌اند، دسته‌ای خروج زن را از منزل مکروه و جمعی مجاز دانسته‌اند؛ فقهاء با قید این که اگر سر شب بیرون رفت تا نیمه شب برگردد؛ گرچه صاحب حدائق اصولاً خروج او را حرام دانسته،^۱ به خلاف گروهی که با کراهت نقل کرده‌اند.

[قول صحیح در منسوخ بودن]

باری با حفظ نظریه آقایان و روایاتی که در این مورد هست، ممکن است گفته شود: شخصی که در شرف مرگ است شایسته است که وصیت کند تا یک سال همسرش را از خانه خارج نکنند، تا بانوی شوهر مرده را ناراحتی دومی گریبان گیر نشود. و گرچه دو آیه: عده و فوات و ارث ناسخ آیه مورد بحث می‌باشد، لیکن نه بدین معنا که نفی اصل موضوع که عبارت از وصیت است بنماید، به این گونه که هیچ قسم بهره‌ای به زوجه نباید داد، ضرورت یا استحبابی نسبت به سکناى زن در منزل مسکونی شوهر متوفی نیست؛ بلکه آن دو آیه حقوق و وظیفه زن را مشخص می‌کند اعم از نگهداری عده و فوات و یا حق میراث.

بنابراین، این دو آیه تنها از این دو جهت ناسخ آیه مورد بحث می‌باشد، که با یکی حقوق اصلی زن محدود می‌شود و با دیگری دوران عده و فوات؛ اما در اصل وصیت مرد نسبت به زن دستور و سفارشی است نیکو، که نباید او را بلافاصله از منزل شوهر بیرون کرد، بلکه باید تا یکسال با ملاحظت و مهربانی نگهداریش کنند تا تدریجاً مصیبت وارده را فراموش کند و روانش از اندوه و آزرده‌گی خارج شود و میراث بران و کسان شوهر از او دلجوئی کنند؛ لذا نه تنها این معنا نسخ نشده بلکه موکداً توصیه شده.

بدیهی است زن از حق السهم ارث خود که همان $1/4$ و $1/8$ است بیش نمی‌برد. اما زوج نسبت به $1/3$ دارائی خود در امر مباح مختار است و می‌تواند هر نوع کمک و

۱. «والأقرب أن جواز الانتقال من منزل إلى آخر لا ينافي وجوب الاستقرار في ذلك المنزل الذي استقرت فيه، فلا يجوز لها الخروج والرجوع إليه إلا في الصورة التي قدمنا ذكرها من الضرورة وقضاء الحقوق، فلا منافاة». الحدائق الناضرة، ج ۲۵، ص ۴۷۳.



بخششی به هر کس که خواهد بنماید، من جمله برای سکونت زن تا یکسال در منزل شخصی ضمن تأمین هزینه های زندگی او، که پیدا است اجرة المثل منزل از ۱/۳ دارائی متوقی منظور و برداشت می شود و این نظریه را هیچ گونه تنافی با نظر آقایان علماء و روایات وارده نخواهد بود. و شکی نیست که اصل موضوع یعنی: وصیت مطلوب و ثابت است.

و موید آن گفتار شیخ طوسی است در تفسیرتبیان، که می فرماید:

آیه میراث منافات با وصیت ندارد و جایز نیست که ناسخ آن باشد؛ و نیز فرماید: اما حکم وصیت نزد من بقوه خود باقی است و مورد نسخ قرار نگرفته اگر چه به صورت استحباب بوده باشد. لذا آیه تنها از جهتی که تنافی دارد منسوخه است: یعنی منحصر شدن حق زن به آیه ارث و تعیین عدّه وفات به چهار ماه و ده روز.^۱ سپس در آیه شرطی ذکر می شود: که اگر زن خود نخواهد در منزل سکونت کند و از دریافت نفقه و هزینه یکسال نیز صرف نظر نمود، در این صورت نباید او را مانع شد و بر بستگان و ورّاث متوقی گناهی و باکی نیست که او را به اختیار خود گذارند تا خویش را از عزا خارج کند و لباس نو بپوشد و به خویشتن برسد و پس از گذشت چهار ماه و ده روز در مقام انتخاب شوهر و ازدواج با غیر برآید؛ که در این حال قطع رداخت نفقه را اشکالی نخواهد بود.

بنابراین ﴿لا جناح علیکم﴾ در این جا نظیر ﴿لا جناح علیکم﴾ در آیه طلاق نسبت به زمانی است که غیر مدخوله و بدون تعیین مہر می باشد، همچنان که آنان را باید به چیزی بهره ور ساخت زنان شوهر مرده را نیز از لحاظ سکونت و نفقه تا مدت یکسال باید بهره مند نمود. آن گاه به صورت مطلق فرمود:

﴿وللمطلقات متاع بالمعروف حقاً علی المتقین﴾ (۲۴۱).

برای زنان مطلقه بهره ای است به روشی نیک، ثابت و به سزا، بر عهده مردم پرهیزگار.

۱. فأما حکم الوصیة، فعندنا باق لم ینسخ وإن کان علی وجه الاستحباب. و حکمی عن ابن عباس، و الحسن، و قتادة، و مجاهد: أنها منسوخة بأية الميراث، و قد بینا فساد قولهم: لا وصیة لوارث. فأما آية الميراث، فلا تنافی الوصیة، فلا يجوز أن تكون ناسخة لها. تفسیر التبیان، ج ۲، ص ۲۷۹-۲۷۸.



[در بیان عدم تنافی بین این آیه و آیات سابق آن]

این آیه برخوردار ساختن زنان مطلقه را به بهره‌ای شایسته به صورت عمومی دستور می‌دهد، در صورتی که آیه قبل مربوط به زنان شوهر مرده بود و ﴿لَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ﴾ در آیه: (۲۳۸) بقره درباره زنان غیر مدخوله و تعیین مهر نشده؛ پیدا است که میان هیچ یک از این آیات را تنافی نیست و انجام هر یک مورد تکلیف و وظیفه است. همچنان که فی‌المثل به طریق عام و مطلق می‌گویند: که «دانشمندان را احترام کنید» و جای دیگر تذکر می‌دهند: «دانشمند مومن را احترام کنید» در نتیجه با بیان این دو عبارت، عام و خاص یا مقید و مطلق تشکیلی می‌شود؛ ولی دستور خاص نه بدان معنا است که مخصوص عام قرار گیرد و در نتیجه حکم عمومی از حجیت بیفتد. چه گاه حکم روی عموم می‌رود و باز نسبت به بعضی همان فرمان صادر می‌شود.

بنابراین آیه: ﴿وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ﴾ گرچه عام است و آیه: خاص ولی هر یک در جای خود ثابت و مأمور به است. زیرا مذاق دین همواره ایجاد محبت و صمیمیت میان افراد بوده و می‌خواهد تحبیب قلوب شود. لذا شایسته است وقتی که زن را به ناچار طلاق می‌دهند به صورت گوناگون او را شادمان کنند، تا دلها به هم نزدیک شده گذشت و الفت جای کینه و نفرت را بگیرد.

در تفسیر برهان، روایات متعددی در این باره آمده است. جائی امام علیه السلام فرماید: «متاعها بعد ان ینقضی عدتها» اگر برخورداری و بهره‌مند نمودن منحصر می‌بود برای زنی که غیر مدخوله و تعیین مهر نشده است، دیگر عبارت فوق معنی نداشت؛ زیرا زن غیر مدخوله را در اصل عده‌ای مقرر نیست تا نوبت به انقضای آن برسد.

۱. أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي، عن عبد الكريم، عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام، «في قول الله عز وجل: ﴿وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾. قال: متاعها بعد ما تنقضى عدتها، على الموسع قدره، وعلى المقتر قدره، وكيف يمتعها وهي في عدتها، ترجوه ويرجوها، ويحدث الله عز وجل بينهما ما يشاء. و قال: إذا كان الرجل موسعا عليه، متع امرأته بالعبد والأمة، والمقتر يمتع بالحنطة والزبيب والثوب والدرهم، وإن الحسن بن علي عليه السلام متع امرأة بأمة، ولم يطلق امرأة إلا متعها». الكافي، ج ۶، ص ۱۰۵ ح ۳؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۵۰۰، ۳/۱۳۳۱.



بنابراین پیدا است که آیه مورد بحث جز در مورد طلاق خلع و مبارات، که اصل موضوع در آن دو منتفی است به عموم حکم خود باقی است. و آیه: ﴿فلا جناح علیکم﴾ (بقره: ۲۳۸) نه ناسخ این آیه است و نه مخصّص و همین معنا با روایات وارده نیز منطبق است. چنان که در جائی از امام علیه السلام سؤال می شود:

مردی زنش را طلاق گفته آیا به زوجه بهره و متعه ای باید داد؟ حضرت بدون این که پرسد آیا آن زن مدخوله است یا غیر مدخوله، صدق مقرر شده یا نه، به طور مطلق می فرمایند: آری بهره بدهید؛ و به دنبال یادآوری شوند: آیا دوست نداری که از نیکوکاران باشی.^۱

در تهذیب شیخ طوسی است که:

همانا متعه و بهره وری برای زن غیر مدخوله است و اما برای مدخوله پس مستحب خواهد بود.^۲

که در واقع اصل حکم در مفهوم عام خود مورد پذیرش و مأمور به است حال به صورت واجب یا مستحب بحثی است جدا. باری غرض از نقل عبارات فوق تأیید این مطلب است که آیه مورد بحث نه منسوخه است و نه مورد تخصیص. و در پایان فرمود:

﴿كذلك یبین الله لکم آیاته﴾ (۲۴۲).

این گونه خداوند آیات خود را بیان می کند:

﴿لعلکم تعقلون﴾

تا این که خرد بکار برید. یعنی: به خود آئید و اندیشه کنید که نزول احکام بی رویه و سرسری نیست؛ بلکه روی دانش و حساب برای تأمین سعادت بشر نازل شده و روی حکم و مصالحی که خود دانا است نواهی و اوامری صادر فرموده؛ لذا بر بندگان است که آن را به جان و دل پذیرفته و در پیاده کردن هر يك با کمال اخلاص بکوشند

۱. محمد بن یعقوب: عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حفص بن البختري، عن أبي عبد الله عليه السلام، «في الرجل يطلق امرأته، أيمتعها؟ قال: نعم، أما يحب أن يكون من المحسنين، أما يحب أن يكون من المتقين». الكافي، ج ۶، ص ۱۰۴، ح ۱؛ البرهان، ج ۱، ص ۴۹۹-۵۰۰، ح ۱۳۲۹/۵.

۲. وأما الذي يدل على أن متعة التي لم يدخل بها واجبة قوله تعالى ﴿لا جناح عليكم إن طلقتم النساء ما لم تمسوهن أو تفرضوا لهن فريضة ومتعهن على الموسع قدره وعلى المقتر قدره متاعا بالمعروف حقا على المحسنين﴾ فامر بالمتعة لمن يطلق قبل الدخول بالمرأة وأمره تعالى على الوجوب. تهذیب الأحكام، ج ۸، ص ۱۴۱، ح ۸۷.

و با مراقبت کامل نگذارند هرگز از مسیری که خدای جهان شریعت خود را تعیین فرموده انحراف و تخطی به عمل آید.

و اینک برخی از روایات وارده در این آیات:

۱. در تفسیر برهان، از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام است که فرمود: نماز میانه نماز ظهر است و **«قوموا لله قانتین»** روی آوردن شخص است به نماز و محافظتش بر وقت آن، تا جایی که او را نه چیزی سرگرم کند و نه باز بدارد.^۱
 ۲. در همان تفسیر و تفسیر نورالثقلین، روایتی «قانتین» را دعا گویان؛ و در دیگری راغبان یا فرمانبران و مطیعان نسبت به پیشوایان دین؛ و در سومین حدیث به معنی دعا در نماز هنگام قیام، که همان قنوت دست باشد معنی فرموده اند.^۲
- باید دانست که تعبیر نماز وسطی به نماز ظهر در چندین روایت از تفسیر برهان و عیاشی و نورالثقلین آمده.^۳ و بر حسب نقل اولین نمازی بوده است که پیامبر اکرم به پا داشته همان طور که گفته شد تخصیص به ذکر آن شاید به خاطر امکانات بیشتری است در تجمع مسلمین و اثر جالب تری که این اجتماع در برابر دیدگاه مخالفین به وجود می آورد، به ویژه که در نماز جمعه به جای چهار رکعت فرادی دو رکعت و در عوض با

۱. عن عبد الله بن سنان: عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «الصلوة الوسطى: الظهر **«قوموا لله قانتین»** إقبال الرجل على صلاته، و محافظته على وقتها حتى لا يلهيه عنها ولا يشغله شيء. تفسير العیاشی، ج ۱، ص ۱۲۷، ح ۴۱۸؛ البرهان، ج ۱، ص ۴۹۷، ح ۷/۱۳۱۷.

۲. و في رواية سماعه: **«قوموا لله قانتین»** قال: هو الدعاء. تفسير البرهان، ج ۱، ص ۴۹۸، ح ۹/۱۳۱۹.

- عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السلام، في قوله: **«حافظوا على الصلوات و الصلاة الوسطى و قوموا لله قانتین»**. قال: الصلوات: رسول الله صلى الله عليه وآله و أمير المؤمنين و فاطمة و الحسن و الحسين (سلام الله عليهم)، و الوسطى: أمير المؤمنين **«قوموا لله قانتین»** طائعين للأئمة: تفسير البرهان، ج ۱، ص ۴۹۷، ح ۱۰/۱۳۲۰، تفسير العیاشی، ج ۱، ص ۱۲۸، ح ۴۲۱ و در تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۳۷، ح ۹۲۷: قانتین را به معنی: مطیعین راغبین آورد - أبو علي الطبرسي، قال: «القنوت: هو الدعاء في الصلاة حال القيام. و هو المروى عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام». مجمع البيان، ج ۲، ص ۶۰۰؛ برهان، ج ۱، ص ۴۹۸، ح ۱۱/۱۳۲۱.

۳. عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: **«حافظوا على الصلوات و الصلاة الوسطى»** و الوسطى: هي أول صلاة صلاها رسول الله صلى الله عليه وآله، و هي وسط صلاتين بالنهار: صلاة الغداة، و صلاة العصر، و قوموا لله قانتین في الصلاة الوسطى. و قال: نزلت هذه الآية يوم الجمعة، و رسول الله صلى الله عليه وآله في سفر فقتت فيها و تركها على حالها في السفر و الحضر، و أضاف لمقامه ركعتين، و إنما وضعت الركعتان اللتان أضافهما يوم الجمعة للمقيم لمكان الخطبتين مع الإمام، فمن صلى الجمعة في غير الجماعة، فليصلها أربعا كصلاة الظهر في سائر الأيام. قال: قوله: **«قوموا لله قانتین»** قال: مطيعين راغبين. تفسير العیاشی، ج ۱، ص ۱۲۷، ح ۴۱۶؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۲۶-۲۳۷، ح ۹۳۴؛ البرهان، ج ۱، ص ۴۹۷، ح ۵/۱۳۱۵.



خطبه و سخنانی تکان دهنده و نیرو بخش، که عاملی برای وحدت و عظمت مسلمین به شمار می رود انجام می شود.

۳. در تفسیر برهان و نورالثقلین و عیاشی و علی بن ابراهیم قمی، با نقل روایاتی چند، جمله: ﴿فَإِنْ خَفْتُمْ فِرْجَالًا أَوْ رُكْبَانًا﴾ به نماز خوف تفسیر گردیده، که چگونگی و موارد آن چون: بیم از درنده و دزد، در سفر یا پیکار و مبارزه با دشمن در میدان جنگ، در کتب فقه مدون است.^۱

۴. در تفسیر عیاشی، از ابی بصیر است که گفت در مورد آیه:

﴿وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنكُم وَيَدْرُونَ أَرْوَاجًا...﴾ (۲۴۰) از امام علیه السلام پرسیدم

فرمود: منسوخه است. و آیه: ﴿يَتَرَبَّصْنَ بَأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا﴾

(بقره: ۲۳۴). و آیه میراث آن را نسخ نموده است.^۲

بدیهی است همان طور که قبلاً یادآوری شده نسخ نسبت به زمان نگهداری عدّه و تعیین حق الارث زن به میزان $1/4$ و $1/8$ به حسب مورد از مال شوهر است؛ نه اصل وصیت. بنابراین دستور است که شوهر حین مرگ از $1/3$ مال خود، درباره بهره ور ساختن زن و تأمین هزینه زندگی و سکونت او در منزل شخصی به مدت یکسال وصیت و سفارش لازم بنماید.

۵. در تفسیر عیاشی، ضمن حدیثی از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام درباره:

﴿وَالْمَطْلَقَاتُ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ﴾ آمده است که فرمود:

۱. محمد بن یعقوب: باسناده، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن أبان، عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله، قال: «سألت أبا عبد الله علیه السلام عن قول الله عزوجل: ﴿فَإِنْ خَفْتُمْ فِرْجَالًا أَوْ رُكْبَانًا﴾ كيف يصلي، و ما يقول إذا خاف من سبع أو لص، كيف يصلي؟ قال: يكبر ويوميء إيماء برأسه».

- العیاشی: عن زرارة، عن أبي جعفر علیه السلام، قال: قلت له: أخبرني عن صلاة الموافقة. فقال: فإذا لم يكن النصف، من عدوك صليت إيماء، راجلا كنت أو راكبا، فإن الله يقول: ﴿فَإِنْ خَفْتُمْ فِرْجَالًا أَوْ رُكْبَانًا﴾ تقول في الركوع: لك ركعت و أنت ربي. و في السجود: لك سجدت و أنت ربي. أينما توجهت بك دابتك، غير أنك توجه حين تكبير أول تكبيرة. الكافي، ج ۳، ص ۴۵۷، ح ۶؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۲۸، ح ۴۲۲؛ البرهان، ج ۱، ص ۴۹۸، ح ۱/۱۳۲۲ و ۲/۱۳۲۳؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۳۹، ح ۹۴۷-۹۴۸.

۲. عن ابن أبي عمير، عن معاوية بن عمار، قال: «سألته عن قول الله: ﴿وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنكُم وَيَدْرُونَ أَرْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَرْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ﴾. قال: منسوخة، نسختها آية: ﴿يَتَرَبَّصْنَ بَأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا﴾، و نسختها آية الميراث. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۲۹، ح ۴۲۶؛ البرهان، ج ۱، ص ۴۹۹، ح ۱/۱۳۲۷.



برخوردار نمودن زن [به چیزی] پس از انقضای عده او است؛ بر متمکن به اندازه خود و بر تنگدست درویش به اندازه خویش. و اما در جریان گذشت عده پس چگونه او را بهره ور سازد و حال آن که زن شوهر را امید و انتظاری بر مرد زوجه را و خداوند میان آن دو آنچه را که خواهد جاری سازد [اعم از جدائی یا رجوع و برگشت به هم] [ر. ک. ۹۶].

این حدیث می‌رساند که تمتیع و بهره مند ساختن زن به چیزی از جانب زوج پس از گذشت عده طلاق فرمانی است عمومی و به صورت مطلق، نه ویژه زنان غیر مدخوله و تعیین مهر نشده؛ زیرا آن را عده ای نیست که پس از انقضای آن بهره مند شوند.

﴿الم تر إلى الذين خرجوا من ديارهم وهم ألوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم إن الله لذو فضل على الناس ولكن أكثر الناس لا يشكرون﴾ (۲۴۳).

آیا ندانستی [داستان] کسانی که از شهرهای خود به خاطر ترس از مرگ بیرون شدند؛ و در حالی که هزاران نفر بودند. پس خداوند مرایشان را فرمود بمیرید؛ سپس آنان را زنده فرمود. تحقیقاً که هر آینه خدای صاحب بخشش بر مردم است ولیکن بیشتر مردمان سپاسگزاری نمی‌کنند.

﴿وقاتلوا في سبيل الله واعلموا أن الله سميع عليم﴾ (۲۴۴).

و در راه خدا پیکار کنید و بدانید که برآستی خداوند شنوای دانا است.

﴿من ذا الذي يقرض الله قرضاً حسناً فيضاعفه له أضعافاً كثيرة والله يقبض ويبسط وإليه ترجعون﴾ (۲۴۵).

کیست آن کس که خدای را وام نیکو بپردازد، تا خداوند چند برابر، او را به سودش فزونی دهد به افزایشی زیاد. و خداوند [روزی را] تنگ می‌کند و فراخ می‌سازد و شما به سوی او برگشت می‌کنید.

لغت

«الف»: جمع الف، هزار .

«قرض»: در اصل لغت بریدن است و وام را از آن جهت قرض گویند، که شخص جزئی از مال خود را قطع می کند و به دیگری می دهد .

«اقراض»: قرض دادن، برخی در آیه مورد بحث حذفی قائل شده و در آیه:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يقرض الله﴾

گفته اند: یعنی «یقرض عباد الله» که مضاف الیه در مقام مضاف نشسته، مانند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ (احزاب: ۳۳): ۵۷. که معنی می شود «یؤذون اولیاء الله» .

«قبض»: تنگ کردن، تنگ گرفتن، گرفتگی، اندوه، جان سَئِدَن، بسط، فراخ نمودن، گشایش، فراخی، وسعت، گسترده، گسترانیدن، گشادن .

تذکر به داستانی از این آیه در حقیقت مقدمه و توطئه ای است برای آیات بعد، که درباره پیکار در راه خدا گفتگو می شود .

باید دانست یکی از ارکان فروع دین - که نگهداری و قوام مکتب شرع و قوانین الهی و حفظ اصول عقاید و اخلاق و توحید و یکتا پرستی در جامعه، مبتنی بر آن است - جهاد در راه خدا و پیکار و مبارزه در برابر دشمنان دین و اسلام است .

و تا مادامی که مسلمین و رهروان مسیر حق با کمال صدق و صمیمیت و شهامت و شجاعت همبستگی کامل با یکدیگر پیدا نکرده و از بذل مال و جان بر علیه دشمن دریغ کنند، امکان زندگی شرافتمند و حفظ و صیانت مبانی اخلاقی و اعتقادی آنان ممکن و مقدور نخواهد بود .

لذا مسلمین باید در مسیر حرکت و گذشت زمان پیوسته برای حفظ موجودیت خود و صیانت دین، با پی ریزی برنامه و طرح های صحیح و مناسب زمان، اصل همبستگی و یکپارچگی جامعه را ضمن مشخص ساختن رهبر دینی، استوار و پا بر جا نموده، سپس یکدل و یک جان با پیروی از فرمان پیشوای به حق و با وحدت نظر و صفوف فشرده در رسیدن به هدف و آرمانهای دینی و ملی مجدّانه گام بردارند و در





نگهداری عظمت و قدرت و عزت و شرافت و پیشرفت و رونق خود بر دیگران و ترویج مکتب و مرام حق در برابر دشمنان دین و خدا، با تشکلی قوی، نگذارند در هیچ يك از صفوف و جناح های مختلفه مسلمین رخنه و نفوذی از جانب آنان ایجاد شود؛ و در موقع خود از درگیری و روبرو شدن با دشمن در میدان مبارزه و پیکار نهراسیده، با کمال شهامت و پایداری بر علیه هر متجاوزی قیام و هر گونه ظلم و ستمی را مندفع و هر سرکش و یاغی را بر جای خود بنشانند.

و به یاد دارند که هر کس را عمر و آجلی محتوم و مقرر است و تا زمان آن فرا نرسد، در این سراروزی خود خواهد خورد و به حیات خویش ادامه خواهد داد؛ بنابراین فرار از میدان کارزار و شانه تهی کردن از وظایف و تکالیف شرعی بر منافع مادی و عمر شخص چیزی نخواهد افزود.

﴿ما أصاب من مصيبة في الأرض ولا في أنفسكم إلا في كتاب من قبل أن نبرأها إن ذلك على الله يسير﴾ (حدید: ۵۷: ۲۲).

هیچ اندوه و رنجی و امر ناملایم و مرگی در زمین و نه در وجود شما وارد نمی شود، جز این که پیش از پدیدار شدنش در نوشته ای ثبت است و این کار بر خدا بسیار آسانست.

[همه امور در لوح محفوظ ثابت است]

پیدا است وقتی که سرنوشت تکوینی افراد از لحاظ سلامت و بیماری، غنی و درویشی، کم و زیادی عمر و بالاخره حوادثی که در طول حیات، زندگی آدمی را بالا و پائین برده، دگرگونی هائی به وجود می آورد، همگی پیشاپیش در لوحی محفوظ و مدون و مقرر است. و اگر برخی از آن امور در لوح محو و اثبات به صورت معلق است نه محتوم و تغییر و تحقق آن وابسته به انجام بعضی از وظایف تشریحی و درخواست و دست به دعا برداشتن به سوی باری است. دیگر بیم و هراس و ترس و وحشت از هیچ امری جز عدم اتیان و وظیفه نباید داشت. و آنچه قرار است که تکویناً بر سر آدمی آید، چه او راسکونت و راحت در سرای امن باشد و یا رنج و محنت در میدان جنگ.



نگهداری عظمت و قدرت و عزت و شرافت و پیشرفت و رونق خود بر دیگران و ترویج مکتب و مرام حق در برابر دشمنان دین و خدا، با تشکلی قوی، نگذارند در هیچ يك از صفوف و جناح های مختلفه مسلمین رخنه و نفوذی از جانب آنان ایجاد شود؛ و در موقع خود از درگیری و روبرو شدن با دشمن در میدان مبارزه و پیکار نهراسیده، با کمال شهامت و پایداری بر علیه هر متجاوزی قیام و هر گونه ظلم و ستمی را مندفع و هر سرکش و یاغی را بر جای خود بنشانند.

و به یاد دارند که هر کس را عمر و آجلی محتوم و مقرر است و تا زمان آن فرا نرسد، در این سراروزی خود خواهد خورد و به حیات خویش ادامه خواهد داد؛ بنابراین فرار از میدان کارزار و شانه تهی کردن از وظایف و تکالیف شرعی بر منافع مادی و عمر شخص چیزی نخواهد افزود.

﴿ما أصاب من مصيبة في الأرض ولا في أنفسكم إلا في كتاب من قبل أن نبرأها إن ذلك على الله يسير﴾ (حدید: ۵۷: ۲۲).

هیچ اندوه و رنجی و امر ناملایم و مرگی در زمین و نه در وجود شما وارد نمی شود، جز این که پیش از پدیدار شدنش در نوشته ای ثبت است و این کار بر خدا بسیار آسانست.

[همه امور در لوح محفوظ ثابت است]

پیدا است وقتی که سرنوشت تکوینی افراد از لحاظ سلامت و بیماری، غنی و درویشی، کم و زیادی عمر و بالاخره حوادثی که در طول حیات، زندگی آدمی را بالا و پائین برده، دگرگونی هائی به وجود می آورد، همگی پیشاپیش در لوحی محفوظ و مدون و مقرر است - و اگر برخی از آن امور در لوح محو و اثبات به صورت معلق است نه محتوم و تغییر و تحقق آن وابسته به انجام بعضی از وظایف تشریحی و درخواست و دست به دعا برداشتن به سوی باری است - دیگر بیم و هراس و ترس و وحشت از هیچ امری جز عدم اتیان و وظیفه نباید داشت. و آنچه قرار است که تکویناً بر سر آدمی آید، چه او راسکونت و راحت در سرای امن باشد و یا رنج و محنت در میدان جنگ.

و لذا است که پس از بیان و بازگوئی ثبت سرنوشت انسان بلافاصله فرماید:
﴿لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم واللّه لا یحبّ کلّ مختال
فخور﴾ (حدید(۵۷): ۲۳).

تا این که اندوهگین نشوید بر آنچه از دست می دهید. و بسیار شادی نکنید به آنچه
شما را می رسد. زیرا خداوند هر بزرگ منش به خود نازنده را دوست نمی دارد.
روشن است که اگر آدمی به سر نوشت زندگی رضا داد و به محتومیت آن یقین
حاصل کرد، دیگر از هیچ امری نه تأثر شدید پیدا می کند و نه شادی مفرط و بیش از حد.
لذا شخص مسلمان در تمام شئون به ویژه در برابر دشمن نهرا سیده و با نیروی
سرشار از ایمان در اتیان وظایف و انجام تکالیف - هر چند که سخت و دشوار به نظر
رسد - کوشا و متوجه است که حافظ و نگهدار مال و جان و زن و فرزند و سایر
متعلقات او خدای رؤف است نه شخص او و دیگران.

و می داند که همه امور به خواست و مشیت حق می چرخد و هر گاه که خداوند
ختم حیات و مرگ بنده را اراده کند، جانش از کالبد تن تهی گردد، چه در بستر آسایش
و نعمت یا هممه کارزار و نعمت؛ پس بیم از جهاد و پیکار با دشمن جز از زبونی و
ضعف و خود خواهی و جهل ریشه نگیرد و فرجام چنین اندیشه و روشی خواری و
رسوائی در دنیا و کیفر و عذاب در آخرت است.

باری برای بیداری و هوشیاری جامعه اسلام و تحریک روح شجاعت و شهامت به
توده مسلمان خدای مهربان اشاره به داستانی از گذشتگان به صورت مقدمه و توطئه
برای امر جهاد و گذشت از مال و جان می نماید، تا مسلمین بدانند که اگر موقعی
وسیله رهبر و پیشوای به حق فرمان دفاع و جهاد می رسد، باید در برابر دشمن به پا
خواست و از بذل هستی دریغ نکرد، چه حیات تکوینی هر کس نوشته و مقدر است و
ساعتی که قرار است دیده از این جهان فرو بندد خواهد بست و آنی هم پس و پیش
نمی شود.

لذا تذکر داد که:

﴿الم تر إلی الذین خرجوا من دیارهم وهم أوف حذر الموت﴾ (۲۴۳).





آیا نظر نکردی به آنها که از شهرهای خود به خاطر ترس از مرگ بیرون شدند؛ و در حالی که هزاران نفر بودند.

[نقلی آموزنده از تاریخ]

گویند: وقتی در یکی از شهرهای شام بیماری طاعون به صورت واگیری همگانی اشاعه یافت، ساکنان شهر که حدود هفتاد هزار خانوار می شدند، به قصد فرار از مرگ به دیگر نقاط کوچ همی کردند، تا مگر از هیولای مرگ در امان مانند، لیکن از آنجائی که سرنوشت و حیات آدمیان مقدر و توان گریز از قضاء الهی نیست، در سرزمینی که ایشان را خیال امن و سلامت می رفت، فرمان تکوینی حق به مرگ دسته جمعیشان فرا رسید که:

﴿فقال لهم الله موتوا﴾

پس ایشان را خداوند فرمود که بمیرید. پس همگی دفعتهً جان سپرده به خاک فرخاگ مبدل شدند.

این داستان به نحوی دیگر نیز در تفسیر ابوالفتوح آمده که:

خلاصه آن فرار قومی است از جنگ با کفار و عدم اطاعت نبی وقت به بهانه وجود بیماری طاعون در لشکر دشمن که خداوند ایشان را به چنین سرنوشتی دچار ساخت.

باری چندی برآمد روزی حزقیل یا حزقیای پیامبر که از انبیاء بنی اسرائیل بود، از آن مکان می گذشت با توجه به چگونگی حال، او را اندوه و تأثری دست بداد، در مقام مناجات برآمده به درگاه باری عرضه داشت: بار خدایا از پیشگاه کریمانه ات تقاضا مندم این گروه را چنان که دفعتهً میراندی، به مشیت بالغه ات زنده شان بساز، تا به آباد کردن شهرها و قصبات قیام نموده و از ایشان فرزندان به هم رسد که با سایر بندگان در مقام پرستش و عبادت تو برخیزند؛ خدای مهربان درخواست او را به اجابت مقرون ساخت.^۱ و بر حسب نقلی دستور رسید که اسم اعظمی به زبان آور

۱. تفسیر روض الجنان و روح الجنان، ج ۳، ص ۴-۳۳۱.

تا همگی زنده شوند و او فرمان را اطاعت کرد.^۱

﴿ثُمَّ أَحْيَاهُمْ﴾

سپس خداوند ایشان را زنده ساخت. در این موقع حزقیل نبی به پاس شکرانه حق عرضه داشت: گواهی دهم بر این که خداوند بر همه چیز قادر است که این سخن، خود نشانه عدم استعجاب در امر قیامت و روز رستاخیز و قیام مردگان از قبر با بدن مادی و عنصری است.

بدیهی است که این احیاء قوم ابراز کرم و موهبتی بوده از جانب پروردگار چه:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ﴾

همانا خداوند صاحب گذشت و بخشش است بر مردمان. اگر جمعی را روی حکمت در وقتی بمیراند، زمانی به درخواست برگزیده خویش روی مصلحتی دیگر - مثلاً اثبات امر قیامت - به فضل و رحمت خود زنده شان سازد، تا مگر آدمیان را وظیفه سپاس و بندگی و فرجام نگری متحقق شود، که غالباً نمی شود؛ به همین سبب

۱. محمد بن یعقوب: عن عدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن عمر بن يزيد، وغيره، عن بعضهم، [عن أي عبد الله عليه السلام]، و بعضهم عن أبي جعفر عليه السلام، في قول الله عز و جل: ﴿الْم تَر إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أَلْفٌ مَاتُوا وَهُمْ أَلْفٌ مَاتُوا فَقَالَ لَهُمْ اللَّهُ مَاتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ﴾. فقال: إن هؤلاء أهل مدينة من مدائن الشام، و كانوا سبعين ألف بيت، و كان الطاعون يقع فيهم في كل أوان، فكانوا إذا أحسوا به خرج من المدينة الأغنياء لقوتهم، و بقي فيها الفقراء لضعفهم، فكان الموت يكثر في الذين أقاموا، و يقل في الذين خرجوا. فيقول الذين خرجوا: لو كنا أقمنا لكثر فينا الموت، و يقول الذين أقاموا: لو كنا خرجنا لقل فينا الموت. قال: فاجتمع رأيهم جميعاً، أنه إذا وقع الطاعون فيهم و أحسوا به خرجوا كلهم من المدينة، فلما أحسوا بالطاعون خرجوا جميعاً، و تنحوا عن الطاعون، حذر الموت، فساروا في البلاد ما شاء الله، ثم إنهم مروا بمدينة خربة قد جلا عنها أهلها و أفناهم الطاعون، فنزلوا بها، فلما حطوا رحالهم و اطمأنوا بها، قال الله عز و جل: ﴿مَاتُوا جَمِيعاً﴾. فماتوا من ساعتهم، و صاروا رميماً يلوح. و كانوا على طريق المارة، فكنستهم المارة، فنحوهم، و جمعوهم في موضع، فمر بهم نبي من أنبياء بني إسرائيل، يقال له: حزقیل، فلما رأى تلك العظام بكى و استعبر، و قال: يا رب، لو شئت لأحييتهم الساعة، كما أمتهم، فعمروا بلادك، و ولدوا عبادك، و عبدوك مع من يعبدك من خلقك. فأوحى الله تعالى إليه أفتحب ذلك؟ قال: نعم - يا رب - فأحيهم.

قال: فأوحى الله عز و جل إليه: أن قل كذا و كذا. فقال: الذي أمره الله عز و جل أن يقوله - فقال أبو عبد الله عليه السلام: و هو الاسم الأعظم - فلما قال حزقیل ذلك الكلام، نظر إلى العظام يطير بعضها إلى بعض، فعادوا أحياء ينظر بعضهم إلى بعض، يسبحون الله عز و جل، و يكبرونه، و يهللونه. فقال حزقیل عند ذلك: أشهد أن الله على كل شيء قدير. قال عمر بن يزيد: فقال أبو عبد الله عليه السلام: فيهم نزلت هذه الآية. الكافي، ج ۸، ص ۱۹۸، ح ۲۳۷.



فرمود:

﴿ولكن أكثر الناس لا يشكرون﴾

لیکن بیشتر مردم شکر گزاری نمی کنند.

[اشاره به مسأله رجعت]

باید دانست که از این آیه دو برداشت می توان داشت: نخست اعتقاد به رجعت، که از خصائص معتقدات مذهب شیعه است و روایات از ائمه اطهار در این باره متواتر است. به ویژه که فریقین از نبی اکرم ﷺ نقل کرده اند که هر چه در دوران بنی اسرائیل اتفاق افتاده نعل بالنعل و تیر به تیر، یا نشان به نشان در امت پیامبر خاتم ﷺ به وقوع خواهد پیوست، که از آن جمله موضوع رجعت دسته ای است از این امت، چنان که برخی از آیات قرآنی نظیر:

﴿ویوم نحشر من کلّ أمة فوجا ممن یكذب بآیاتنا فهم یوزعون﴾ (نمل: ۲۷: ۸۳).

مؤید همین معنا است؛ زیرا حشر در قیامت برای همه خلایق است نه دسته و گروهی خاص؛ زیرا آیه ناطق است که:

﴿ویوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للذین أشركوا این شرکاءکم الذین کنتم تزعمون﴾

(انعام: ۶: ۲۲).

[چه گروههایی زنده می شوند؟]

و برابر فرموده امام علی (ع) در رجعت تنها دو گروه زنده می شوند: مؤمن خالص و کافر محض، تا کافر را با اتمام حجّتی مجدّد انتقام گیرند و مؤمن را توفیق گرفتن انتقام حاصل آمده عزت و سروریش بخشند.

[در بیان آنکه رجعت غیر از تناسخ است]

بدیهی است این تجدید حیات و رجوع به دنیا نه به معنی و مفهوم تناسخ است؛ زیرا عود ارواح در نطفه و رحم جدیدی نیست، بلکه ارواح در همان ابدان مربوطه که پیش از مرگ زندگی داشتند، برانگیخته می شوند، که در حقیقت دنباله همان حیات قبلی و





مکمل زندگی پیش است. دیگر توجه به این که جان و هستی آدمی به دست خدا است و هر کس را روزی و رزقی مقدر است و تا رسیدن اجل محتوم، بر حسب تقدیرات مربوطه حیات خود سپری می کند؛ لذا باید در اجرای اوامر و ترك معاصی با ایمانی راسخ و دلی خوشنود و کوششی تمام، همّت گماشت و از هیچ حادثه ای نهراسید، و لو در میدان کارزار و نبرد با دشمن و نیز از بذل مال و هزینه کردن در راه خدا کوتاهی نکرد، به ویژه هنگام تنگدستی مسلمین و کم بود، یا عدم تمکّن بیت المال در امور عام المنفعه، یا تهیه قوا و تجهیز سلاح بر علیه دشمن؛ لذا در آیه بعد فرمان می دهد:

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (۲۴۴).

و کشتار کنید در راه خدا.

[راه خدا و راه شیطان]

بدیهی است راه خدا همان راهی است که به وسیله انبیاء، از آدم تا خاتم و سپس به وسیله اولیاء و اوصیاء دوازده گانه آن حضرت ارائه شده؛ بنابراین هر جنگ و ستیز و رزم نبردی که در غیر راه خدا باشد، خلاف عقل و شرع و در پیشگاه الهی مطرود؛ لذا تمام جنگهای مرامی و نژادی و اقتصادی که از روزگاران قدیم تا دوره کنونی تحقق و جودی یافته، جز راه شیطان و هوا و نژاد پرستی و دوستی مال و حبّ جاه نبوده است.

و اگر کسانی به ظاهر در لوای دین و در باطن، کفر و نفاق و گول و اغفال صدا بلند کرده و با جانبداری از مکتب حق به جنگ و پیکار دست زده اند و بدین وسیله خواسته اند به آرمانهای شوم و پست دنیائی خود رسیده و بهتر بتوانند برگروه مردم سوار و دامنه استعمار و استثمار خویش را گسترش دهند، بدانند که اگر توده ناآگاه را مورد گول و نیرنگ قرار داده اند، خدای آگاه را نتوانند؛ چه:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

تحقیقاً خداوند شنوای دانا است. سخنان راست و پاک را که از روی اخلاص و هدف نیکو ادا می شود، با گفتار غرض آلود ناصواب می شنود و به نیات و ضمائر دل ها از خوب و بد، او را آگهی است. و چون در امر جهاد و مبارزه با دشمن بنیه مالی



و قدرت اقتصادی شرط است تا بدان وسیله بتوان بر علیه دشمن تأمین قوا و تجهیز سلاح نمود؛ لذا کسانی را که امکانات مالی فراهم است به کمک و یاری در پیشرفت امر دین تحریک کرده فرمود:

﴿من ذا الذي يقرض الله قرضاً حسناً﴾ (۲۴۵).

کیست آن که خداوند را وامی نیکو بپردازد.

[قرض به خداوند]

سخن همه جانبه و کلی است در هر جا و هر کس را [شامل است] اعم از امور عام المنفعه و اجتماعی، یا فردی و شخصی و یا در امر حکومت و بیت المال مسلمین، به ویژه هنگام نیاز و قحطی، یا جنگ با دشمن؛ چه اگر جمعی را قدرت بازو و نیروی جوانی برای جنگ با دشمن هست، دسته ای را توان رزمندگی به خاطر ضعف تن یا پیری و بیماری نیست؛ ولی چه بسا که ایشانرا امکانات مالی فراهم است که باید از هیچ گونه مساعدت و بذل و بخشش دریغ نوزند؛ و باز برای این که توجه شود، که کمک و یاری خدا و گذشت و انفاق در راه دین بی مزد و بهره نیست، خدای مهربان با آن که خود مالک حقیقی اشیاء بوده و همه چیز در تصرف قدرت او است و هر نعمتی که بندگان را هست از جانب او است مع الوصف در مقام گرفتن وام از بنده ناچیز بر آمده، تا او را عوض و سودی شایان و بی شمار به هر دو سرای عنایت کند؛ لذا فرمود:

﴿فیضاعفه له أضعافاً كثيرة﴾

پس چندین برابر آن را فزونی دهد برای او به افزایشی زیاد. این بیان خود حاکی است که عوض و بهره آن به شمار در نیاید و گویند: هنگامی که آیه:

﴿من جاء بالحسنة فله خير منها﴾ (قصص: ۲۸): (۸۴).

نازل گشت رسول خدا ﷺ دست به دعا برداشت که: بار الهام مرا فزونی بخش؛ خداوند کریم آیه:

﴿من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها﴾ (انعام: ۶): (۱۶۰).

را نازل فرمود؛ باز رسول اکرم ﷺ در خواست کرد: خداوندا بر آن بیفزای؛ که آیه



مورد بحث سمت نزول یافت؛ در این موقع رسول بزرگوار دریافت که اطلاق «کثیر» از جانب خداوند، نه آن را شماره هست و نه پایان.^۱

سپس برای این که در پرداخت وام و یاری دین و کمک به برادران مسلم از جانب صاحبان تمکّن و ثروت به خاطر بیم و هراس از تنگدستی و مکنت - کوتاهی و دریغ نشود و بدانند که بیش و کم روزی به دست ایشان نیست و خدا راست که هر چه را به هر کس، هر چقدر که خواهد می دهد و باز می ستاند و در نِعَم را به روی کسان می بندد و می گشاید؛ فرمود:

﴿وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ﴾ [۴۵].

و خداست که تنگ می سازد و فراخ می کند [معیشت هر کس را]. که البته این تغییر به مقتضای حکمت و مصلحت، عملی می شود. و در پایان با تذکّر به برگشت بندگان به سوی خدا جهت رسیدگی و حساب و رسیدن به پاداش عمل، به صورت تهدید و تشویق نسبت به امساک یا بذل مال در راه حق فرمود:

﴿وَالِيهِ تَرْجَعُونَ﴾

و به سوی او برگشت می کنید. یعنی: هوشیار و بیدار باشید، که هر گونه کار نیک یا بد را مزد و کیفر است و برای هر احسان و گذشت و یا بخل و امساک، در راه خدا و وظیفه ثواب و عقاب مترتب، که مجریان را همدوش و قرین خواهد بود.

و اینک حدیثی چند:

۱. در اجتهاج طبرسی به نقل از تفسیر برهان، ضمن حدیثی از امام صادق علیه السلام

است که فرمود:

۱. ابن بابویه، قال: حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل (رحمه الله)، قال حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن أحمد بن محمد، عن عثمان بن عيسى، عن أبي أيوب الخزاز، قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لما نزلت هذه الآية على النبي صلى الله عليه وآله: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا﴾ قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اللهم زدني، فأنزل الله و تعالى عليه: (من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها)، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: اللهم زدني. فأنزل الله تبارك و تعالى: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يقرض الله قرضاً حسناً فيضاعفه له أضعافاً كثيرة﴾ فعلم رسول الله صلى الله عليه وآله أن الكثير من الله عز و جل لا يحصي، و ليس له منتهى». معانى الاخبار، ص ۳۹۷، ح ۵۴.

خداوند قومی را که از وطن خویش به خاطر ترس از طاعون خارج شده و عددشان نشمرده بود، زنده ساخت پس از این که ایشان را روزگاری دراز میرانده بود؛ تا جائی که استخوانهایشان پوشیده و بندهایشان از هم گسیخته و به خاک مبدل شده بود؛ سپس هنگامی خداوند را خوش آمد که آفرینش و قدرت خویش را ارائه دهد، پیامبری به نام حزقیل برانگیخت که در باره آنان دعا کرد، در نتیجه بدنهای ایشان به هم پیوست و ارواحشان بابدان برگشت نمود و به شکل و هیئت روز نخست که مرده بودند، به پا خواستند و از تعدادشان کسی نکاسته بود و پس از آن به روزگاری دراز عمر سپری کردند.^۱

۲. در همان تفسیر است که خیبری و یونس بن ظبیان گفتند: از امام صادق علیه السلام

شنیدیم که می فرمود:

هیچ چیز پسندیده تر نزد خدا از خارج ساختن درهم به جانب امام نیست و یقیناً خداوند برای آن شخص درهم ها را در بهشت چون کوه احدی ثواب قرار می دهد. سپس فرمود: که خدا در کتاب خود فرماید: (کیست آن که به خداوند وام نیکو پرداخت کند، تا چندین برابر، او را عوض زیاده دهد) فرمود: سوگند به خدا منظور بخشش وصله درباره امام است.^۲

بدیهی است این حدیث مفهومی از مصادیق اعظم را بیان می کند؛ چه نیرومند ساختن بنیه مالی امام، در حقیقت نیرو بخشیدن به بیت المال و به قوای مسلمین در تمام شئون حیاتی و امور کشوری و لشکری است.

۳. در تفسیر ابوالفتوح [است که] برخی وام نیکو را به خلوص نیت و [برخی

۱. الطبرسی في الاحتجاج في حديث عن الصادق عليه السلام قال: «أحب الله قوما خرجوا من أوطانهم هاربين من الطاعون، لا يحصي عددهم، فأماهم الله دهرا طويلا حتى بليت عظامهم، و تقطعت أوصالهم، و صاروا ترابا، فبعث الله - في وقت أحب أن يرى خلقه قدرته - نبيا، يقال له: حزقیل فدعاهم فاجتمعت أبدانهم، و رجعت فيها أرواحهم، و قاموا كهيئة يوم ماتوا، لا يفتقدون من أعدادهم رجلا، فعاشوا بعد ذلك دهرا طويلا». الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۴۴؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۵۰۳، ح ۳/۱۳۴۳.

۲. محمد بن يعقوب: عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء، عن عيسى بن سليمان النحاس، عن الفضل بن عمر، عن الخيري و يونس بن ظبيان، قالوا: «سمعنا أبا عبد الله عليه السلام يقول: ما من شيء أحب إلى الله من إخراج الدرهم إلى الإمام، و إن الله ليجعل له الدرهم في الجنة مثل جبل احد- ثم قال-: إن الله تعالى يقول في كتابه: ﴿من ذا الذي يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له أضعافا كثيرة﴾ قال: هو و الله في صلة الإمام». الكافي، ج ۱، ص ۵۳۷، ح ۲؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۵۰۳، ح ۱/۱۳۴۴.

به [حلال بودن مال و] برخی به [مَنْت نهادن و] برخی به [عدم چشم داشت به دریافت عوض تعبیر نموده اند].^۱



﴿الم تر إلى الملأ من بنی اسرائیل من بعد موسی إذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل اللّٰه قال هل عسیتم إن کتب علیکم القتال الا تقاتلوا قالوا وما لنا الا نقاتل فی سبیل اللّٰه وقد اخرجنا من دیارنا وابنائنا فلما کتب علیهم القتال تولّوا الا قلیلا منهم واللّٰه علیم بالظالمین﴾ (۲۴۶).

آیا نظر نکردی پس از موسی به سرکردگان از بنی اسرائیل، آن گاه که برای پیامبر خود گفتند: برای ما فرمانروائی برانگیز تا در راه خدا کارزار کنیم؛ گفت: آیا احتمال می دهی که اگر جنگ بر شما واجب گشت پیکار نکنید؟ گفتند: ما را چه شود که در راه خدا به نبرد برخیزیم و حال آن که از شهرهای خود و فرزندانمان رانده شده ایم! پس چون کشتار برایشان مقرر شد، روی بگرداندند جز اندکی از آنان و خدای به ستمگران دانا است.

﴿وقال لهم نبیهم إنّ اللّٰه قد بعث لکم طالوت ملکا قالوا اتی یكون له الملك علینا ونحن احقّ بالملک منه ولم یؤت سعة من المال قال إنّ اللّٰه اصطفاه علیکم وزاده بسطة فی العلم والجسم واللّٰه یؤتی ملکه من یشاء واللّٰه واسع علیم﴾ (۲۴۷).

و پیامبرشان مرایشان را گفت: که همانا خداوند برای شما طالوت را به فرمانروائی برانگیخت؛ گفتند: کجا وی را بر ما فرماندهی باشد و حال آن که ما به کشور داری از او سزوارتریم و به او از دارائی گشایشی داده نشده؛ فرمود: به درستی که خداوند وی را برگزید و او را در دانش و اندام تن نیرو و فراخی بیفزود و خدا ملک خویش به هر که خواهد می دهد و خداوند گشایشگر دانا است.



لغت

- «ملاء»: جماعت، گروه اشراف، سرکردگان قوم، دسته ای که هیبت و سلطه ایشان سینه ها را پر کند. گروه چشمگیر، دیده پر کن .
- «ملك»: فرمانروا، فرمانده، امیر، پیشوا .
- «طالوت»: نام شخصی است در قوم بنی اسرائیل، از فرزندان بنیامین ابن یعقوب برادر یوسف، که به سریاتی شادل و به زبان عبری شاولیل نوشته اند و شغلش را دباغی یا سقائی و برخی مکاری نقل کرده اند.
- «بسطة»: فضیلت، برتری، گشایش، گشودگی .
- «ملك»: فرمانروائی، کشورداری .

[اشاره به مسأله رهبری به عنوان امری ضروری برای اجتماع]

پس از صدور فرمان در مورد جهاد با کفار و بذل مال در راه خدا، پیدا است که برای پیاده کردن و بهره گیری، امر امارات و تعیین رهبر از امور ضروری و فطری است. تا باحفظ وحدت میان افراد بتوان با رأی و فرمان واحد صفوف را در جهت رسیدن به هدف فشرده تر و با پیکار پی گیر - در ابعاد و جهات مختلفه دشمن را به زانو در آورد. لذا به دنبال آیات قبل فرمود:

﴿الم تر إلی الملإ من بنی اسرائیل من بعد موسی﴾ (۲۴۶).

آیا ندیدی و نظر نینداختی به اشراف بنی اسرائیل پس از موسی. یعنی: بعد از گذشت دوران موسی علیه السلام و رحلت او تاریخ و سرگذشت قوم بنی اسرائیل را مورد مطالعه و بررسی قرار ندادی، تاجریان حال آنان برای تو مایه پند و عبرت باشد. نقل است که

۱. قال حدثني أبي عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن هارون بن خارجة عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام أن بنی اسرائیل بعد موسی عليه السلام عملوا المعاصي و غیروا دین الله و عتوا عن أمر ربهم، و كان فيهم نبي يأمرهم و ينهاهم فلم يطيعوه، و روي أنه أرميا النبي، فسلط الله عليهم جالوت، و هو من القبط فأذلهم و قتل رجالهم و أخرجهم من ديارهم و أموالهم و استعبد نساءهم، ففزعوا إلی نبيهم و قالوا: سل الله أن يبعث لنا ملكا نقاتل في سبيل الله». تفسير القمي، ج ۱، ص ۸۱.



لغت

- «ملاء»: جماعت، گروه اشراف، سرکردگان قوم، دسته ای که هیبت و سلطه ایشان سینه ها را پر کند. گروه چشمگیر، دیده پر کن .
- «ملك»: فرمانروا، فرمانده، امیر، پیشوا .
- «طالوت»: نام شخصی است در قوم بنی اسرائیل، از فرزندان بنیامین ابن یعقوب برادر یوسف، که به سریاتی شادل و به زبان عبری شاولیل نوشته اند و شغلش را دباغی یا سقائی و برخی مکاری نقل کرده اند.
- «بسطة»: فضیلت، برتری، گشایش، گشودگی .
- «ملك»: فرمانروائی، کشورداری .

[اشاره به مسأله رهبری به عنوان امری ضروری برای اجتماع]

پس از صدور فرمان در مورد جهاد با کفار و بذل مال در راه خدا، پیدا است که برای پیاده کردن و بهره گیری، امر امارات و تعیین رهبر از امور ضروری و فطری است. تا باحفظ وحدت میان افراد بتوان با رأی و فرمان واحد صفوف را در جهت رسیدن به هدف فشرده تر و با پیکار پی گیر - در ابعاد و جهات مختلفه دشمن را به زانو در آورد. لذا به دنبال آیات قبل فرمود:

﴿الم تر إلی الملإ من بنی اسرائیل من بعد موسی﴾ (۲۴۶).

آیا ندیدی و نظر نینداختی به اشراف بنی اسرائیل پس از موسی. یعنی: بعد از گذشت دوران موسی علیه السلام و رحلت او تاریخ و سرگذشت قوم بنی اسرائیل را مورد مطالعه و بررسی قرار ندادی، تاجریان حال آنان برای تو مایه پند و عبرت باشد. نقل است که

۱. قال حدثني أبي عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن هارون بن خارجة عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام أن بنی اسرائیل بعد موسی عليه السلام عملوا المعاصي و غیروا دین الله و عتوا عن أمر ربهم، و كان فيهم نبي يأمرهم و ينهاهم فلم يطيعوه، و روي أنه أرميا النبي، فسلط الله عليهم جالوت، و هو من القبط فأذلهم و قتل رجالهم و أخرجهم من ديارهم و أموالهم و استعبد نساءهم، ففزعوا إلی نبيهم و قالوا: سل الله أن يبعث **﴿لنا ملكا نقاتل في سبيل الله﴾**. تفسير القمي، ج ۱، ص ۸۱.



یهودیان پس از حضرت موسی علیه السلام دسته دسته شدند و اشراف قوم بر اثر پیروی از هوی و هوس و غرقه شدن در عیش و عشرت قوانین و احکام الهی را رها کرده، سرگرم امور دنیا و کسب مال و عزت و جاه - از طریق روا و ناروا - و پامال نمودن حقوق مردم و خدا شده، به فساد و تباهی دامن زدند؛ لذا عزتشان تدریجاً به ذلت و وحدتشان به نفاق مبدل و در نتیجه دشمن بر ایشان مسلط گشت و چنان در تنگنا و فساد دچار شده تا جائی که از خانه و کاشانه خود به بیرونشان راندند؛ سر انجام با گسترش نابسامانی عرصه برایشان تنگ و به ناچار آمادگی خویش برای رهایی از قید اسارت به پیامبر وقت اعلام و درخواست تعیین رهبر و امیر جهت مبارزه با دشمن نمودند؛ لذا فرمود:

﴿إِذْ قَالُوا لَنبِيِّ لِهَم اَبْعَثْ لَنَا مَلَكًا نَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ﴾ (۲۴۶).

یاد کن هنگامی که برای پیامبر خود گفتند: برای ما فرمانروائی برانگیز تا در راه خدا به پیکار برخیزیم.

گویند: جالوت و قوم او که از جبّاران و گردنکشان زمان بودند، بنی اسرائیل را در تحت سیطره و قدرت خود در آورده از انواع زجر و شکنجه درباره شان کوتاهی نمی کردند.^۱

لذا قوم بی خانه مامن به امان آمده به پیامبر وقت پیشنهاد تعیین امیر نمودند، تا مگر با رهبری و ارشاد او عزت از دست رفته را با قیام مسلحانه بر علیه دشمن باز یابند. ایشموئیل نام - که آن را به زبان عرب اسماعیل گویند - در مقام نبوت به عنوان اتمام حجت و نیز برای تحکیم ثبات عزم و اراده ایشان فرمود:

﴿قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ اَلَا تَقَاتِلُوْا﴾

گفت: آیا گمان می برید چنانچه پیکار و کشتار بر شما واجب گشت مبارزه را رها کنید؟ و با این بیان توجه داد که افکار و عزم خود به خوبی بسنجید و تصمیم خویش استوار و راسخ کنید و از روی حقیقت و صدق سخن گوئید، تا هنگام نبرد باز به بهانه و ایرادی نا به جا سستی و کاهلی ننموده و شانۀ از زیر بار وظیفه خالی نکنید؛ ظاهراً گفتار پیامبر به مغز پر غرور و نخوت بار ایشان برخوردی داشته، چه به دنبال است که:

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۸۱، تفسیر اثنا عشری، ج ۱، ص ۴۳۸-۴۳۷.



﴿قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾

گفتند: چه شود ما را که در راه خدا جنگ و خونریزی نکنیم.
یعنی: ما یقیناً همه گونه آمادگی داریم و به مجرد فرمان نبرد بی تفاوت نخواهیم بود
و قیام ما بر علیه دشمن امری قطعی است. و چرا نجنگیم:

﴿وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا﴾

و حال آن که به تحقیق ما را از شهرها و فرزندان خود بیرون رانده اند. و در نتیجه
میان خانواده و فرزندان و پدران جدائی افتاده است. بنابراین، با کمال اشتیاق و عزم
جزم، برای مبارزه با دشمن آماده ایم. اما:

﴿فَلَمَّا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالَ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ﴾

و چون فرمان جنگ برایشان مقرر گشت همگی سرباز زدند جز اندکی از ایشان. که
به عهد و تصمیم خویش ثابت و استوار بماندند و برای مقابله با دشمن در میدان رزم
اعلام آمادگی کردند.

بر حسب فرموده امام باقر علیه السلام در معانی الاخبار، به نقل از نورالثقلین: این تعداد
شصت هزار کس بودند. ^۱ سپس هشدار می دهد که بدانید:

﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾ (۲۴۶).

و خداوند دانا است به ستمکاران. به آنها که با زبان ابراز فداکاری کرده و در عمل
کوچکترین جنبش و حرکت از خود نشان نمی دهند و حتی با بستن پیمان باز از میدان
رزم می گریزند و با این عمل به خود و هم کیشان مظلوم ستم می کنند. باری بر حسب
در خواست و پیشنهاد آنان فرمود:

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلَكًا﴾ (۲۴۷).

و پیامبرشان مرایشان را گفت: که همانا خداوند طالوت را برای شما به امارت
برانگیخت.

۱. فی کتاب معانی الاخبار ابي (ره) قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن عيسى عن علي بن النعمان عن هارون بن خارجه عن ابي بصير عن ابي جعفر عليه السلام في قوله عزوجل: ﴿فَلَمَّا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالَ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ﴾ قال: كان القليل ستين ألفاً. معانی الاخبار، ص ۱۵۱، ح ۱، باب مهني آخر للتعليل؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۹۷۱.

[انتخاب رهبر از جانب خداوند و فرستاده او]

از این کلام به خوبی می توان دریافت که امر زمامداری و امارت خلق تنها از جانب خداوند و فرستاده او است؛ نه به انتخاب و اختیار مردم.

چنان که وضع قانون و احکام شریعت نیز همین گونه است. زیرا خداوند را آگهی است که این پست را چه کسی شایسته و کدام فرد است که می تواند حامل علوم و معارف حقّه بوده و در پیاده کردن احکام و مقررات امین و وظیفه دان و پاکدل و خالص باشد. ولی افراد سرکش نادان به ویژه ثروتمند مقتدر، که در زندگی پر عیش و نوش و در نقشه استعمار دیگران به سر می برند و نوعاً حبّ جاه و مال دنیا چشم و گوش [آنان] را کور و کر ساخته، با اندیشه ای ناصواب ملاک تملک را در پست امارت و زعامت امتیاز نژادی یا تمکن و ثروت پنداشته؛ یا لا اقل از کسی پذیرفته و دمسازی دارند که در حفظ منافع ایشان گام بر دارد و حتی به شخصیت پوشالی و خیالی آنان که زائیده مغز متکبر و پر غرور است لطمه و صدمه ای وارد نکند. لذا به رهبری و امارت طالبوت که دستش از متاع دنیا تهی بود، تن نداده و به زعم خود شایسته پیشوائی و امارتش ندیدند و در مقام ایراد بر آمده خود خواه و مغرور وار:

﴿قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمَلِكُ عَلَيْنَا﴾

گفتند او را کجا فرماندهی بر ما شایسته و به سزا است.

﴿وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمَلِكِ مِنْهُ﴾

و ما از او به فرمانروائی سزوارتریم. یعنی: قدرت و تمکن مالی ما راست نه او.

﴿وَلَمْ يَأْتِ سَعَةَ مِنَ الْمَالِ﴾

و به او گشایشی از مال و دارائی داده نشده.

یعنی: فردی است ناچیز و تهی دست و ما واجد قدرت و ثروت، او را نشاید که بر ما حکمرانی کند و این پست، ما را زینده و به سزا است؛ سخنانی که همواره توده پول پرست ثروتمند را ورد زبان بوده، شرف و عزت را در تمکن مالی می انگارند؛ و گاه سرگرم نشر اکاذیب و افتخارت پوچ و بی مغز از دودمان های گذشته می شوند. لذا در





برابر گفتار بی پایه و نادرست ایشان رسول وقت توجه داده :

﴿قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ﴾

و گفت : همانا خداوند او را بر شما برگزید .

یعنی : مرا در انتخاب دخالتی نیست و این فرمان خدا است که به شما ابلاغ گردیده و به این سمت او را معرفی فرموده ، دیگر چون و چرا و ایراد و بهانه نابه جا است ؛ چه خدا است که به چگونگی عمل و شایستگی هر کس آگاه و می داند مقام امارت و پیشوائی را به کدام کس بسپارد . وانگهی ملاک فرماندهی و زعامت پولداری و ثروت نیست ؛ بلکه علم و شهامت و قدرت فکری و بدنی است . لذا فرمود :

﴿وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾

و او را در دانش و نیروی تن به صورتی فراخ و گسترده افزونی بخشید . یعنی : انتصاب به این مقام را او سزاوار و شایسته است ؛ چه شرایط احراز را خداوند در او قرار داده و گذشته از همه این امور :

﴿وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكًا مِّنْ يَشَاءُ﴾

و خدا است که ملک خویش به هر که خواهد می دهد . باز تاکید مجددی است که چون و چرا بی جا است و امر زعامت و زمامداری دست مردم نیست و انتخاب آن به جامعه بشری واگذار نشده ، همان گونه که واضح قانون خدا است تعیین و معرفی رهبر و پیشوا نیز از جانب او است که یا پیامبران او هستند ، یا اوصیاء و برگزیدگان حق به وسیله نبی وقت ؛ تا مردم که به همه حقایق و ضمائر افراد آگهی ندارند در این امر سر در گم نشوند و یا افکار پریشان و مشوب و محدود و نارسا یا غرض آلود و نفاق آمیز ، در تحت رهبری فردی ناشایست قرار نگیرند ؛ و سرانجام تذکر داد که :

﴿وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾

و خداوند گشاینده دانا است . یعنی : فراخی بخش و گسترنده نعمت و رحمت است هر مقدار که بخواهد و به هر کس که بخواهد ، اعم از امور مادی یا معنوی من جمله امر امارت و فرماندهی .

و نیز دانا است که چه کس شایسته این منصب و مقام و سزوار مکرمت و انعام

است. و نیز به ضمائ و دلها و کردار و رفتار همگان و همه امور، او را آگهی است. لذا کار نادرست نمی کند و فرمان ناروا نمی دهد.

با توجه به نکات فوق اگر افراد يك جامعه به دستور پروردگار در همه قوانین و احکام من جمله امر زعامت که اهم امور است تن در دهند، پیوسته سعادت دارین بهره شان باشد و اگر رو گردان شوند و به فکر و اندیشه خود قانون بسازند و رهبر بتراشند، نتیجه همین است که تاریخ گذشته و دنیای حاضر نشانی دهد؛ یعنی: تضييع حقوق افراد، رواج تجاوز و فساد و انحراف و ستم و قتل و غارت و خونریزی و جنگ، چنان که پیداست روز بروز در گسترش است.



[در بیان برداشتهای پنج گانه از دو آیه فوق]

دریافت و برداشتی چند از این دو آیه:

۱. بقاء سعادت و عزت يك قوم مبتنی است بر اجرای عدالت در پرتو رعایت قانون و عدم انحراف از مسیر حق و حفظ یگانگی و وحدت که همه این امور با قبولی و پذیرش و تسلیم شدن مردم به فرستاده الهی و زعامت و امارت او و آن کس که منصوب و معرفی شده از جانب خدا و رسول خدا است تحقق پذیر می شود.

۲. چنانچه مردم کشوری با وجود همه امکانات مادی و معنوی، عملاً از راه حق سرپیچند و قانون و مقررات الهی را محترم نشمرند و پیروی از هوی و هوس کنند - همان گونه که طائفه بنی اسرائیل پس از موسی دچار شدند - تدریجاً عزت و شرافت و تمکّن و قدرت خویش را از دست داده و با رسوخ و نفوذ عقاید و افکار پراکنده و نادرست بشری در میان ایشان، یگانگی و وحدتشان متزلزل و تدریجاً دشمن [بر آنان] تسلط یافته [و آنان] به سوی نابودی و سقوط معنوی و در نتیجه خواری و رسوائی سوق داده می شوند.

۳. دوام و استمرار، عزت و برتری يك قوم مستلزم حفاظت و نگهداری قانون الهی است. به نحوی که جز به همان مکتب و روشی که پروردگار جهان مقرر نموده و راه نشان داده سخنی نگویند و گامی نسپرند و زیر بار هیچ گونه اندیشه و ذوق بشری که مباین با احکام و مقررات الهی است نروند.



۴. توجه به این که حفظ وحدت و نگهداری دین را ارکانی است؛ من جمله، وجود رهبری دانا و خردمند، که روحاً و جسماً از کمال معنوی و سلامت تن برخوردار بوده و به قوانین و معارف الهی و امر زمامداری کاملاً آگاه و بینا باشد.

۵. انتخاب و نصب پیشوا و رهبر و زعیم و سرپرست و اجد شرایط - برابر آیه مورد بحث - از جانب خدا و رسول و از اموری است که به مردم واگذار نشده و بشر نه مجاز است و نه قادر، که به رأی و اندیشه خود هر چند دقیق و حساب شده زمامدار و فرمانده معین کند؛ چه هیچ کس را بر مبنای بشری توان دریافت و تشخیص مصلح از مفسد، مؤمن از کافر، صادق از کاذب و عالم از جاهل به صورت جامع و کامل نیست؛ و لذا امر حکومت و امارت با بودن و حضور پیامبر و امام با خود ایشان و به دستور آنها است و پس از رحلت یا غیبت - برابر احادیث وارده - با کسی است که از ناحیه ایشان به عنوان نایب خاص و یا عام، بر حسب صلاح و موقعیت زمان، با صفات و شرایط مربوطه مشخص و معین گردیده است.

و اینک حدیثی چند:

۱. در کتاب احتجاج طبرسی، امیر المومنین را سخنی است که:

بشنوید آنچه را که بر شما از کتاب خدا، که منزل بر نبی مرسل او است می خوانم، تا اندرز یابید؛ به خدا قسم که برایتان مایه پند است. پس به اندرزهای الهی بهر مند شوید و از گناهان خداوند روی بگردانید. تحقیقاً شما را به وسیله [سرگذشت] دیگران به پند و نصیحت گرفت و برای پیامبرش فرمود: ﴿الم ترالی الملاء من بنی اسرائیل﴾ الخ ای مردم برای شما در این آیات اندرز و عبرت است تا بدانید که خداوند خلافت و امر زعامت را پس از انبیاء در اعقاب ایشان قرار داد؛ و همانا طالوت را برتری بخشید و با انتخاب و برگزیدن خود، او را بر همگان مقدم داشت.^۱

۱. من کلام لامیر المؤمنین - ﷺ: «اسمعوا ما أتلو علیکم من کتابه المنزل علی نبیّه المرسل، لتتعظوا. فإنه، والله! [أبلغ] عظة لکم. فانتعفوا بمواعظ الله. و انزجروا عن معاصي الله. فقد وعظکم الله بغيرکم، فقال لنبیّه ﷺ: ﴿الم ترالی الملاء من بنی اسرائیل﴾ قوله - والله واسع علیهم. أيها الناس! إن لکم فی هذه الآيات عبرة، لتعلموا أن الله جعل الخلافة و الامر من بعد الانبياء في أعقابهم. و أنه فضل طالوت، و قدّمه علی الجماعة باصطفائه إياه و زیادة بسطة فی العلم و الجسم. فهل تجدون [أن] الله اصطفى بني أمية علی بني هاشم و زاد معاوية علی بسطة فی العلم و الجسم؟». الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۵۲، ح ۱۷۳.



یعنی: این ویژگی‌ها را خلفاء پیشین نداشتند؛ زیرا نه از اعقاب نبی اکرم بوده و نه واجد بسط دانش و نیروی جسم و متاسفانه لباسی که به اندام آنان راست نمی‌آمد به تن کردند و کرسی خلافت و زعامت را به غصب تصاحب؛ و چون حق از مسیر خود منحرف گشت، کار به جایی کشید که افرادی خائن و نیرنگ باز چون معاویه با حضور حضرتش کوس خلافت زده و عکم مخالفت برافراشتند. لذا در پایان با حالتی اسف بار و شگفت انگیز در مقام پرسش برآمده فرمود:

«آیا شما می‌یابید که خداوند بنی امیه را بر بنی هاشم ترجیح داده، منتخب فرمود و معاویه را از حیث دانش و نیروی تن، بر من و سعت و فراخی بخشید.؟!»

یعنی: چرا به خود نمی‌آئید و برای گرفتن حق قیام نمی‌کنید و چرا از کتاب خدا پند نمی‌آموزید و گفتار حق در شما اثر نمی‌کند، مگر اعتقاد و شعور خود از دست داده‌اید؟! این سخن سوز دلی است از امیر المؤمنین علیه السلام که پایه‌ای از اسلام به دست نابخردان از هم گسیخت و حقی از مسیر خود منحرف گشت و بعدها همان‌گونه که تاریخ حاکی است امر خلافت چنان سقوط کرد که کرسی آن به دست افرادی پلید چون یزید و خلفائی جنایتکار امثال بنی امیه و بنی العباس دست به دست می‌گشت، تا آنجا که بر سر اسلام آمد آنچه که آمد.

۲. در عیون اخبار الرضا علیه السلام به نقل از تفسیر نور الثقلین، در وصف امام و امامت از حضرت رضا علیه السلام سخنی است که فرمود:

همانا خداوند پیامبران و امامان را توفیق می‌بخشد و از گنجینه دانش و حکمتش آنچه را که به دیگران نداده به آنان می‌دهد. لذا دانش ایشان از دانش مردم زمان خود بالاتر است. سپس به آیه شریفه استناد کرده فرمود: ﴿آیا آن کس که به سوی حق راهنمایی می‌کند به پیروی شایسته‌تر است یا کسی که راه نمی‌یابد جز این که هدایتش کنند شما را چه می‌شود. چگونه داوری می‌کنید؟!﴾ (یونس: ۳۵). و بعد به آیه مورد بحث درباره طالوت که خطاب به قوم بنی اسرائیل است اشاره می‌کند: که همانا خداوند طالوت را بر شما منتخب فرمود. و او را در دانش و نیروی تن فزونی و فرخی داد و خداوند فرمانروائی خویش به هر که خواهد

می بخشد و خدا گشاینده دانا است (بقره: ۲) (۲۴۷).^۱

این حدیث چون حدیث قبل، استدلال و استنادی از قرآن بر حقانیت ائمه اطهار و غضب خلافت و سیله خلفاء و ستمگر زمانست؛ چه جای هیچ گونه شك و شبهه میان عامه و خاصه نیست، که ادعای دانش قرآن را از هر جهت و به طور کامل و جامع تنها این خاندان داشته اند، که به ثبوت نیز رسیده و پس از رحلت رسول اکرم ﷺ تاکنون کسی را در اصل چنین ادعائی که به تمام رموز قرآن و آیات مربوطه اعم از معارف و احکام، مجمل و مفصل و عام و خاص، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، ظاهر و باطن آگاهی باشد جز این سلسله نبوده؛ تا نوبت باثبات یا ثبوت آن برسد. و در پیرامون این که این بزرگواران از اعقاب و خاندان جلیل رسول اکرم و از نواده های آن حضرت هستند و نیروی تن و شهامت و شجاعت را از علی بن ابی طالب ﷺ به ارث برده اند، باز جای سخن و گفتگوئی نیست؛ تا بتوان کوچکترین تردید در مظلومیت و تضییع حقوق ایشان به وسیله خلفاء ظلم و جور نمود.

﴿وقال لهم نبيهم إن آية ملكه أن يأتيكم التابوت فيه سكينه من ربكم وبقية مما ترك آل موسى وآل هارون تحمله الملائكة إن في ذلك لآية لكم إن كنتم مؤمنين﴾ (۲۴۸).
و پیامبر ایشان ایشان را گفت: که نشان فرمانروائی او تابوتی است که شما را می آید، در آن قرار و آرامشی است از جانب خدایان و باقیمانده از آنچه خاندان موسی و کسان هارون و انواده که فرشتگان آن را حمل می کنند، همانا در رسیدن صندوق به شما هر آینه دلیل و نشانه ایست برای شما اگر مردمی مؤمن باشید.

﴿فلما فصل طالوت بالجنود قال إن الله مبتليكم بنهر فمن شرب منه فليس مني﴾

۱. في عيون الاخبار باب ما جاء عن الرضا ﷺ في وصف الامامة والامام: «ان الانبياء والائمة يوقفهم الله و يؤتيهم من مخزون علمه و حكمه ما لا يؤتیه غيرهم، فيكون علمهم فوق كل علم أهل زمانهم في قوله عز و جل: ﴿أفمن يهدى إلى الحق أحق أن يتبع أمّن لا يهدى إلا أن يهدى فما لكم كيف تحكمون﴾ (يونس: ۱۰) و قوله عز و جل في طالوت: ﴿إن الله اصطفاه عليكم و زاده بسطة في العلم و الجسم و الله يؤتى ملكه من يشاء و الله واسع عليم﴾ (۲۴۷). عيون اخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۲۲۱، باب، ۲۰، ح ۱؛ تفسیر نور الثقلين، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۹۷۴.